



مجلس شورای اسلامی ایران - ۱۳۶۹



# امکنا

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دهم مهر ماه ۱۳۶۹ ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: شماره ۷۹ ۲۰۰ ریال

سرمقاله

## تغییر داریم تا تغییر

تاکیدهای مکرر سازمان ما بر ناسازگاری بنیادی جمهوری اسلامی با آزادیهای سیاسی و دموکراسی و بنابراین بر ضرورت مبارزه برای سرنگونی رژیم، برای کسانی این گمان را بوجود آورده که گویا جمهوری اسلامی را نظامی می‌دانیم تغییر ناپذیر و یک پارچه و بدون تاثیر پذیری از نئیای واقعبینانه. بعلاوه کسان دیگری هستند - در این روزها متأسفانه به فراوانی - که میکوشند برای توجیه واردتگیها و سرخوردگیهای خود هر نوع تاکید بر ضرورت سرنگونی و مبارزه انقلابی را "تکراتیک" و "تیر متدندان" بنامند و ضحك جلوه دهند. از این رو، نگاهی مجدد به اساسیترین استدلال کسانی که به تغییر دمکراتیک جمهوری اسلامی امید بستند، میتوانم از جهاتی چند روشنتر و مفید باشد.

اعتقاد به تغییر ناپذیری و تاثیر ناپذیری هر نظام سیاسی قاعداً اعتقاد چندان قابل دفاعی نیست. اما چنین اعتقادی درباره جمهوری اسلامی، بیوضوح، اعتقاد مضحکی است. جمهوری اسلامی نه فقط مثل هر نظام سیاسی دیگر زیر فشار عوامل گوناگون تغییر میپذیرد، بلکه بیش از بسیاری از حکومتهای معاصر، محکوم به تغییر است و شاید کمتر از آنها یکپارچه. زیرا به جهات متعدد حکومتی است ناپهنگام و ناسازگار با واقعبینت‌های جامعه ایران و جهان. چنین حکومتی برای ادامه موجودیتش ناگزیر است دائماً به نعل و به میخ بزند و خود را با واقعبینت‌های نامساعد، با اصطلاح انطباق بدهد. تاریخ حیات نوازده ساله جمهوری اسلامی به یک اعتبار، تاریخ همین به نعل و به میخ زدن‌های دائمی و انطباق یافتنیهای بی سرانجام است. در این مدت فقہانی که برای تحمیل یک نظم قرون وسطایی بر جامعه ما از دستاوری به هیچ خشونت و توحشی روی گردان نپوشانند، بارها ناگزیر شده‌اند تشنه را بلیسند و بد واقعبینت‌ها گریز بکنارند. اما بررسی ظل و انگیزه‌های همه این عقب نشینیها دو نکته را روشن میسازد: نخست اینکه رهبران جمهوری اسلامی در هیچ مورد به میل و ابتکار خود عقب ننشستند، بلکه همیشه زیر فشار شدید تن به عقب نشینی دادند؛ دوم اینکه همه عقب نشینیهای آنان صرفاً بمنظور حفظ حکومت اسلامی و هسته مرکزی آن، ولایت فقیه، صورت گرفته است. در صفحه ۴

## اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بنیادیت آغاز سال تحصیلی جدید

- حمایت قاطع حقوق بشر در ایران بنیادیت
- سرکوبیه و مصلحت جری سیاسی بر ملا شود!
- گشتار مردم فلسطین را محکوم میکنیم

اعلامیه دبیر خانه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

## آیا بحران خلیج شدت می‌گیرد؟

بحران خلیج فارس بطور دم افزونی رو به شدت می‌رود. آمریکا تلاش می‌وزد تا حلقه محاصره بین‌المللی را بر دولت عراق هر چه تنگتر کرده و زمینه اقدام نظامی را بتدریج تدارک دیده و آماده سازد! دولت آمریکا تا کنون موفق شده است تحریم و محاصره اقتصادی را به پیش ببرد و بزرگترین نیروی نظامی که بعد از جنگ ویتنام بی سابقه بوده در خلیج فارس مستقر سازد. در این کار زار بین المللی حدود ۳۰ کشور حمایت نظامی و مالی از اقدامات آمریکا را بعهدده گرفتند. دو هفته پیش آژانتین اعلام کرد که برای شرکت در محاصره،

## جاودان باد یاد رفیق هرقضی گازرانی

کشتی جنگی و شناور به خلیج فارس خواهد فرستاد و بدین ترتیب امیرالینیم آمریکا موفق شد از آمریکای لاتین نیز نیرویی به کلکسیون نیروهای مستقر در خلیج فارس بیفزاید! این بسیج بین‌المللی، اکنون به هدف محاصره اقتصادی و تجاری دولت عراق صورت گرفته بقیه در صفحه ۶

## مصاحبه با رفیق روزبه دبیر کمیته مرکزی، درباره نحوه سازماندهی تشکیلات داخل

در صفحه ۱۲

## رفرم اقتصادی اتحاد شوروی: اصلاح یا اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

در صفحه ۱۶

## نگاهی به رویدادهای مهم ماه

در صفحه ۷

## درد لای مطبوعات

در صفحه ۱۰

## گل‌های شبلی

در صفحه ۳۰

## امحاء سوسیالیسم

در صفحه ۱۹

## بحران ملیتها در شوروی و شعار

"حق تعیین سرنوشت" (قسمت دوم)

در صفحه ۱۴

## هدفهای جنگ سرد

در صفحه ۲۴

در صفحه ۲۸

برای عداقتان سوسیالیست‌ها



## جاودان باد یاد رفیق

رفیق مرتضی گزازی در سال ۱۳۲۷ در اراک

متولد شد. دوران دبستان و دبیرستان را در آنجا گذراند و بعد در رشته فیزیک دانشگاه علوم به تحصیل ادامه داد. در سالیان ۵۵-۵۶ در ارتباط با گروهی رزمنده مبارزه انقلابی را علیه رژیم آریامهری آغاز کرد و در انقلاب بزرگ بهمن در سازماندهی حرکات توده‌ای فعالانه شرکت کرد. بعزت صمیمیت فوق‌العاده، شادابی و صداقتی که داشت محبوب دوستان، آشنایان و همشوریش بود و به این خاطر روابط بسیار وسیعی با مردم داشت و براحتمی میتوانست با مردم جوش بخورد و بخاطر برخوردهای طبیعی‌اش و روحیه فنکارانهای که داشت سرعت میتوانست اعتماد دیگران را بخود جلب کند و آنان را با اهداف انقلابی و انسانیش آشنا کند. با توجه به آنکه او در زمینه تئاتر نیز تبحر داشت، به این وسیله نیز اهداف انقلابی را تبلیغ میکرد. مرتضی در سناریوی "کی بر میگردد دانش جان" اثر علی اشرف درویشیان نقش "سعید" که همانا نقش زندگیش بود را بعهده داشت.

با انتشار سلسله بحثهای "راه کارگر" به سازمان ما پیوست و تا خرداد ماه ۶۰ در اراک به فعالیت انقلابی و تبلیغ و ترویج خط سرخ این تشکیلات همت گماشت. در اینراه از هر چه توانش بود دریغ نمیکرد، از برف روسی در زمستانهای سرد اراک تا سیم کنی ساختمان برای کمک مالی به سازمان تا پخش و فروش نشریه راه کارگر و ۰۰۰ تا آشنا کردن کارگر زحمتکش و یا محصلی ۰۰۰ به مواضع راه کارگر و مارکسیسم-لنینیسم انقلابی با آنکه تمام هم و غش فعالیت تشکیلاتی بود، یکدم از توجه به کودکان محل یا کمک به مردم برای حل مشکلاتشان تا آنجا که در توانش بود، دریغ نمیورزید.

بعد از خرداد ۶۰ به تهران منتقل شد و فعالیت انقلابی را با نام مستعار "حمید" در این شهر، در میان کارگران و زحمتکشان آغاز کرد.

سال ۶۲ بعنوان مسئول سیاسی یکی از کمیتههای ناحیه‌ای تهران، با نام مستعار "امیر" برگزید، شد و تا هنگام دستگیری در سال ۶۴، با شور و عشق و انرژی فراوان در راه ساختن یک تشکیلات کمونیستی در میان کارگران از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

یکی از رفاقیش بعد از شنیدن دستگیری رفیق "مرتضی" می‌بوسد: "رفیق" امیر" بسیار صمیمی، شاداب و پیر انرژی بود. چه در دوران علنی که همه نوع امکانی وجود داشت و چه در شرایط سخت مبارزه مخفی که بدون هیچ امکالی، آواره و بی پول و ۰۰۰۰ سر میرید. هیچگاه روحیه شاد و مصمم خود



سازمان کلان‌گراان اسلامی ایران، تهران

## اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت

### آغاز سال تحصیلی جدید

سال تحصیلی ۷۰-۶۹، دوازدهمین سال تحصیلی در نظام جمهوری اسلامی، آغاز می‌شود. شش هفت ساله‌های زمان انقلاب، امسال با بایستی وارد دانشگاه شوند و با سال آخر دوره‌ی متوسطه را بگذرانند. اما نه شش هفت ساله‌های زمان انقلاب اینک در وضعیت متعارف تحصیلی قرار دارند، و نه شش هفت ساله‌های امروز از چنین شرایطی برخوردارند. شرایط آموزشی هر سال بدتر شونده، محرومیت وحشتناکی را برای نسلهای جوان و نوجوان ما در زمینه‌ی تحصیل بوجود آورده، بطوریکه وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، خود اعلام میکند: "نظام آموزشی کشور در چند سال آینده به بن‌بست خواهد رسید". مسلم است که چرایی این بن بست را در کجا باید جست. مرکز آمار جمهوری اسلامی اعلام میکند هر ساله حدود ۱۶ درصد از کودکان "واجب‌التعلیم" (یعنی حدود ۲ میلیون کودک) در ایران بدلیل کمبود فضای آموزشی و معلم از حق تحصیل محرومند. اگر به این تعداد، صدها هزار کودک مناطق زلزله‌زده را که رژیم اسلامی صریحاً از ساختن مدرسه و ایجاد فضا و امکان آموزشی برای آنها سرباز میزند - نیز اضافه کنیم، تعداد کودکان محروم از تحصیل، حتی طبق آمارهای رسمی کشور، به بیش از ۳ میلیون نفر بالغ میشود. برای ذکر ابعاد محرومیت آموزشی جامعه، کافیست اشاره کنیم که امسال، از حدود هجده میلیون نفر که میبایستی جذب حوزه‌های تحصیلی (از ابتدائی تا عالی) شوند، تنها دوازده میلیون و سیصد هزار نفر تحت پوشش فضای آموزشی قرار گرفته‌اند.

مقامات جمهوری اسلامی میکوشند علت آنچه را که دستکم به حوزه‌ی تحصیل ابتدایی مربوط میشود، کمبود فضای آموزشی و کمبود معلم، که آن را نیز ناشی از کمبود بودجه‌ی مملکت میدانند، خلاصه کنند؛ و آخرین "راه‌حلی" که بدست داده‌اند، عبارت است از تبدیل همه‌ی مدارس دولتی به مدارس "ملی" و اخذ شهریه از همه‌ی دانش‌آموزان در همه‌ی مدارس، و نیز دریافت "مالیاتهای خاص تحصیلی" از مردم. "راه‌حلی" که بدینوسیله بحران فعلی آموزشی را هرچه پیرامندتر کرده؛ بخشهای هرچه وسیعتری از جامعه را از حق تحصیل محروم نموده؛ به طبقاتی شدن هرچه عمیقتر آموزش شفافیت بیشتری بخشیده؛ و امکانات انحصاری هرچه متنوعتر و کاملتری را برای بچه پولدارها و دستچین شده‌های نظام جمهوری اسلامی، فراهم میآورد. این "راه‌حل" ها تازه در کشوری طرح و اجرا میشود که تقسیم امکانات آموزشی آن، از چنان اختلافات فاحشی برخوردار است که ویژگی و غیرعادلانه بودن آن با هیچ کجای جهان قابل مقایسه نیست. اختلافات فاحشی که با نگاهی کلی و سطحی به مدارس "شاهد" و سایر مدارس، به مدارس "غیر انتفاعی" و مدارس دولتی، به مدارس محلات مرفه نشین و مدارس محلات محروم، و به مدارس شهرها و مدارس روستاها، آشکارا قابل مشاهده است. ایدئولوژییک بودن رژیم اسلامی، خود به این اختلافات طبقاتی، رنگتند اسلامی زده و سهمیه بندیها و امتحانات ایدئولوژییک مختلف، همچون موانعی جدی و متمدد در بازداشتن بخش وسیعی از دانش‌آموزان و دانشجویان از تحصیل، عمل میکنند. و اینها همه، صرفاً موانعی هستند در مقابل راه تحصیل مردان! از جمله تاثیرات ایدئولوژییک بودن حکومت اسلامی، تقسیم جنسی آموزش آکادمیک نیز هست! زنان، چون مرد نیستند، از تحصیل در بسیاری از رشته‌های آموزش عالی محرومند.

با گذشت یازده سال پیشبرد چنین سیاستهایی، اینک در آستانه‌ی دوازدهمین سال تحصیلی، مسئولان مربوطه رژیم از "تغییر نظام آموزشی" و اجرای قطعی طرحهایی که در این رابطه از زمان وزارت "رجایی" بلااجرا مانده، میگویند. طرحهایی که یک پایه‌ی اساسی آنها "از بین بردن بقایای آموزش طاغوت" یعنی ایدئولوژییک کردن مطلق آموزش، مواد و کتسب درسی است.

آری؛ در جمهوری اسلامی، امر آموزش نیز وسیله‌ای است برای قطعی کردن هرچه قطعی‌تر امکانات کشور؛ تشدید محرومیت فرهنگی و اقتصادی بخش اعظم جمعیت؛ و دستشویی منبری کودکان و نوجوانان در جهت اهداف سیاسی-ایدئولوژییک آنها. اما اگر راه شکستن بن بست آموزش، شکستن شیشه‌ی عمر جمهوری اسلامی است؛ تنها سرنگونی این رژیم و دست یافتن به جدائی دین از آموزش و آموزش رایگان برای همه، یک دنیا کار باید انجام گیرد که عاجلترین آنها را میتوان در سه محور کلی، خلاصه کرد:



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

## حقایق نقض حقوق بشر در ایران باید بدون هرگونه مصلحت جوئی سیاسی برملا شود!

جمهوری اسلامی برای پوشاندن چهره سیاه سرکوب و جنایت! ما از آقای گالیندویل می‌خواهیم که این بار بدور از هر گونه ملاحظات و مصلحت جوئی‌های سیاسی که بی شک بیانگر مقاصد دول غربی مدعی حقوق بشر برای گشودن راه سازش با جمهوری اسلامی است، حقایق تکان دهنده نقض حقوق بشر در ایران را آنطور که در واقعیت زندگی روزمره ایران جاری است برملا سازد! و بویژه گزارش دقیق قتل عام فجیع زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را منتشر نماید.

سازمان ما قبل از سفر آقای گالیندویل مدارک مستندی درباره اعدامها، و وضع کونی زندانیان سیاسی و جوانب گوناگون نقض حقوق بشر در ایران در اختیار کمیسیون ذربط سازمان ملل قرار داده و خواهان پاسخ صریح به کلیه موارد مربوط به ادامه نقض فاحش حقوق بشر در ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی است.

ما، این بار نیز خانواده‌های زندانیان سیاسی و شهدا را فرا می‌خوانیم تا با استفاده از هر وسیله ممکن اسناد و مدارک جنایات بیشتر رژیم جمهوری اسلامی را در اختیار هیئت اعزامی سازمان ملل قرار دهند! دبیر خانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ۱۷ مهر ۱۳۶۹

آقای گالیندویل در شرایطی به ایران سفر میکند که وضع حقوق بشر و آزادیهای سیاسی در ایران همچنان از طرف رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی لکدمال میشود.

علی رغم اعتراف و افشاکاری نیروهای ایویزیسیون و مجامع مترقی بین‌المللی، نه تنها پیگرد و دستگیری و شکجه مخالفین سیاسی ادامه دارد، بلکه اعدام زندانیان سیاسی همچنان تداوم می‌یابد. در عین حال گزارشات تکاندهنده حاکی از گسترش اجرای قوانین ضد بشری قصاصی است که طبق آن زنان و مردان بسیاری به نحو وحشیانه به قتل می‌رسند. سران جمهوری اسلامی با بهره برداری از فضای مناسب ناشی از بحران خلیج فارس بر شدت سرکوب در تمامی جوانب زندگی اجتماعی افزودند. شدت سرکوب ندای آزادی بگونه‌ای است که از مرزهای ایران نیز فراتر رفته و ترور مخالفین در خارج از کشور روز بروز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد. اختناق بگونه‌ای است که حتی ایویزیسیون قانونی نیز تحمل نشده و سران آن دستگیر و شکجه شده و در نمایشات تلویزیونی به اصطلاح به جرائم خود اعتراف میکنند.

گزارش اول آقای گالیندویل که عملاً واقعات دهشتناک سرکوب آزادیها در ایران را لایوشانی میکند بحق مورد اعتراض همه نیروهای ایویزیسیون ایران قرار گرفته و به وسیله‌ای تبدیل شد برای بهره برداری تبلیغاتی رژیم

را از دست نمیداد و همیشه با عشقی پر شور نسبت به سازمان و سوسیالیسم خود را با مشکلات و شرایط منطبق میکرد و برای حل آنها میکوشید. او واقعا هیچ مسئله شخصی برایش مطرح نبود و هیچگاه در مبارزه دلاورانه‌اش، برای حفظ و ساختن تشکیلاتی کمونیستی از خود تردید و تزلزل نشان نمیداد. زمانیکه مسئول تشکیلاتش در اراک در سر قرار باو اعلام میکند که من خط تودنایا را قبول دارم و نمی‌خواهم با سازمان کار کم، مرتضی بپیرنگ سقوط او را در منجلاب خیانت و مقابله با دمکراسی و انقلاب محکوم میکند و خواهان قرار با سازمان میشود. این روحیه انقلابی و جسورانه بود که توانست تشکیلات ما را بعنوان یک تشکیلات واقعا کمونیستی و مبارز از تند پیچهای خطرناک و زیر حملات رژیم اسلامی و همداستان تودنای و اکثریتی آن گذر داده، سر بلند و پاکیزه نگهدارد.

رفیق مرتضی مدتی با رفیق نسرین بقائی در یک ارگان فعالیت میکردند، بعدها که خبر شهادت رفیق نسرین را شنید، در نامطای به مرکز ارتباطات سازمان نوشت: "رفقا در نامه ۰۰۰ اطلاع یافتیم که رفیق نسرین شهادت رسیده است. اگر این خبر صحت دارد نام رفیق را برابمان بنویسید. این رفیق

بقیه در صفحه ۶

۱- اعتراض فعال خانواده‌ها و اولیای دانش آموزان علیه اخذ شهریه‌های سرسام‌آور و هر باج دیگری از آنها، جهت وا داشتن رژیم به عقب نشینی، اهمیت حیاتی دارد. رژیم از آنجا که از عواقب اجرای طرح‌هایش در این زمینه مطمئن نیست، از اجرای آنها تا امروز هراس داشته است. نباید در سکوت، اجازه‌ی اجرای این طرح‌های فلاکت‌بار را به حکومت اسلامی داد. تعداد خانواده‌های محروم در سراسر کشور آنقدر هست که اعتراض یکبارچه آنها، حتی صرفا به شکلی نپرداختن هیچ شهریه‌ای و پافشاری در ثبت نام فرزندانشان - رژیم را ناچار به عقب نشینی کند.

۲- تضییقات مالی، ایدئولوژیک، و سیاسی نباید باعث شود که فرزندان اقشار و لایه‌های محروم، از تحصیل باز بمانند. جوانان هر محله، میبایست با احساس مسئولیت جدی بسسه خانواده‌های مورد نظر مراجعه کنند و برنامه‌ریزی دقیقی را جهت آموزش تحصیلی فرزندان محروم آنها پیش ببرند. در هر محله، تعدادی جوان تحصیل کرده و فارغ التحصیل دستکم دبیرستان، موجودند که میباید با همکاری هم و برنامه‌ریزی مشترک، امر آموزش کودکان محروم محله ی خود را با جدیت بعهده بگیرند.

۳- حرکات اعتراضی مهمی که در چند سال اخیر، خاصه در سال ۶۷، در مدارس و دانشگاه‌ها به وقوع پیوست؛ و نیز واکنش عاجزانه‌ی سران رژیم در قبال آنها، خود به روشنی اهمیت نقش سیاسی این بخش از جنبش جوانان کشورمان را نشان میدهد. تجربه‌ی چند سال اخیر ثابت کرده که شدت بحران در مراکز آموزشی چندان است که جز عده‌ی قلیلی مزدور حکومتی، هر دانشجو یا دانش آموزی به صف اعتراض علیه حکومت اسلامی میبایست و برای خواستهای روزمره‌ی خود به مبارزه‌ای که بنا بر طبیعت آن، متشکل است و انفجاری، دست میزند. دانش آموزان و دانشجویان مترقی و پیشرو، در تبلیغ و سازماندهی خواستهای حرکات دانش آموزی و دانشجویی، که عموما از مسیر مبارزه برای خواستهای منفی میگذرند، نقش تعیین کننده دارند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲۷ شهریور ماه ۱۳۶۹

## تغییر داریم تا تغییر

دنباله از صفحه ۱

این دو نکته ظاهراً بدیهیتر از آنست که کسی منکرشان بشود، ولی در واقعیت امر درست همین بدیهیات است که از طرف هواداران "انتخاب آزاد" نادیده گرفته میشود. زیرا اینان اولاً راه انقلاب و مبارزه برای سرنگونی رژیم را زیر پوشش ضرورت اجتناب از خشونت و خونریزی، محکوم میکنند و کنار میکنند - آنها نه در يك موقعیت مشخص و بعنوان يك تائیکت مشخص بلکه پیشاپیش و بعنوان يك اصل - و ثانیاً با استناد به برکناری غیر خشونت بار پارهای حکومتها در پارهای کشورها، و با اشاره به تغییراتی که جمهوری اسلامی تا کنون از سر گذرانده یا هم اکنون از سر می‌گذارند، نتیجه می‌گیرند که جمهوری اسلامی چنان تغییر خواهد یافت که برگزاری انتخابات آزاد را بپذیرد، به نتیجه آن کردن بگذارد و با مسالمت کنار برود - باز این را هم نه بعنوان يك امکان بلکه همچون محتمل‌ترین حالت ارزیابی میکنند و بنابراین تائیکت محوری شان را هم با تکیه بر آن تعیین میکنند. اگر از قربانیان وارفتگی و سرخورگی - که قاعدتاً حال و نای شنیدن حرف حساب را هم ندارند - در بگذریم، هر کس بی آنکه به استعداد و اطلاع ویژه‌ای نیاز داشته باشد، با اندک تاملی میتواند دریابد که هر دو پای این استدلال در هوست.

رکن اول این استدلال که با محکوم سازی خشونت بزرگ شده، بمعنای دقیق کلمه يك پریشان گوئی است. خشونت چیز ناطلویی است و حتی خشونت انقلابی نیز بی قید و شرط و بطور نامحدود قابل تائید و ستایش نیست. اما این حقیقت مسلم و در عین حال دردناک را نمیتوان نادیده گرفت که خشونت - دست کم تا کنون - یکی از عناصر ثابت جامعه و تاریخ انسانی بوده است. در واقع تلاش دائمی انسان برای گریز از خشونت و ناکامی نسبی این تلاش تا کنون، بیش از هر چیز دیگر نشان دهنده این حقیقت است که خشونت در جامعه انسانی ریشه دارتر از آنست که صرفاً با نیت خیر و نصیحت پایان یافتنی باشد. بهمین دلیل با آنکه اکثریت قریب باتفاق جنبشهای ترقی خواه در تاریخ انسانی، پایان دادن به خشونت را یکی از هدفهای نهائی خود اعلام کرده‌اند و جامعه آرمانی‌شان را جایی دانستند که در آن - بقول معروف شاعر پارسی - "آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد"، ولی فقط آتهائی توانستند در کاهش خشونت در جامعه انسانی نقشی داشته باشند که تلاششان را بیشتر متوجه شناختن و از بین بردن ریشه‌ها و زمینه‌های اصلی خشونت ساختند و

جالبتر این است که غالب جنبشهایی که با بیشترین قاطعیت علیه بیداد و نابرابری و تریک اندیشی و همچنین خشونت در جامعه انسانی به بیگار برخاستند، آتهائی بودند که راه مبارزه خشونت آمیز را بروی خود بسته بودند، از اینرو چشم پوشی از راههای مبارزه قاطع برای آزادی، به پهنه جلوگیری از خشونت، در واقعیت امر نه تنها از دامنه خشونت نمی‌گاهد بلکه غالباً به بقای خشونت سازمان یافته یاری می‌رساند. راستی اگر در همین دو قرن اخیر آتهائی که علیه برده داری، علیه امپراطوریهای مستعمراتی، علیه امپریالیسم، فاشیسم، انواع گوناگون بهره کشی از انسان و اشکال رنگارنگ خود گامگی و زور گوئی بپاخواستند، راه مبارزه خشونت آمیز را بروی خود می‌ستند، دنیای ما اکنون چه وضعیتی می‌داشت و آیا بمراتب خشونت بارتر از آنچه امروز هست نمیبود؟!

و اما رکن دوم استدلال مخالفان مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی که ظاهراً از يك ارزیابی مشخص استنتاج میشود، چیزی جز بی اعتنائی کامل به واقعیت‌های مشخص نیست. از امکان تغییر کلی، احتمال يك تغییر مشخصی را نتیجه گرفتن، از لحاظ منطقی و علمی غیر قابل دفاع و از لحاظ عملی و مخصوصاً سیاسی بسیار خطرناک است. هر بررسی مشخص، دقیق و علمی از مختصات اصلی جمهوری اسلامی نشان میدهد که به اعتبار تغییرات تا کنونی رژیم نه فقط نمیتوان نتیجه گرفت که این رژیم به قواعد بازی دمکراسی تن خواهد داد، بلکه بر عکس، میتوان گفت که تا وجود دارد و سر پا ایستاده، با آن مخالفت خواهد کرد. توجه به پارهای مختصات رژیم، به لحاظ بحث کمونی ما میتواند روشنتر باشد.

مهمترین مختصده جمهوری اسلامی این است که يك "جمهوری اسلامی" است. یعنی اولاً شریعت اسلامی را بنیاد نظری خود تلقی میکند و اجرای آنرا دلیل وجودی و شرط بقای خود میداند؛ ثانیاً اجرای شریعت اسلامی را از طریق حاکمیت فقها امکان پذیر و قابل تضمین میداند و برای حفظ این حاکمیت تمهیدات حقوقی، ساختاری و سیاسی وسیعی اتخاذ کرده که به سادگی نمیتوان از آنها چشم پوشی کرد؛ ثالثاً يك استعداد جمعی است و نه فردی، به عبارت دیگر هر چند "ولی فقیه" اختیارات نمیه خدائی ندارد ولی اختیارات او مستق و مشروط بر دفاع از موجودیت حکومت اسلامی است و خود او بوسیله مجمع فقهای "صاحب صلاحیت" نصب و عزل میشود.

مختصده مهم دیگر جمهوری اسلامی این است که از منظر يك انقلاب نمودهای سر برآورده است. یعنی

برای آنکه شکل بگیرد و جایگزین شود ناکزیر بوده بلوک اجتماعی معینی را سازمان بدهد و بنحوی فعال بسج کند. این بلوک اجتماعی گر چه از گروههای طبقاتی متناقض تشکیل شده، با این وجود در دفاع از جمهوری اسلامی منافع آشکاری ندارد و بعلاوه پوشش ایدئولوژیک آن در مهار تناقضات درونی‌اش نقش قابل توجهی دارد. بنابراین تصمیم درباره سرنوشت جمهوری اسلامی تنها در دست روحانیت حاکم یا جمع خاصی از آنها نیست، بلکه این جمهوری پایه اجتماعی خاصی نیز برای خود دارد که نباید نادیده گرفته شود. روحانیت گر چه بر این بلوک اجتماعی سوار است و آنرا هدایت میکند ولی نمیتواند - یا دست کم به آسانی نمیتواند - آنرا هر کجا خواست براند.

سومین مختصده مهم جمهوری اسلامی که در ارتباط با مساله تغییر پذیری رژیم توجه به آن اهمیت دارد، ناپهنگمی و ناسازگاری آن با واقعیت‌های دنیای معاصر است. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی تنها حکومت مذهبی (بمعنای اخص کلمه) در دنیای معاصر ماست، آنها هم نه در گوشه یرت اقتادای از جهان، بلکه در کشوری با سطحی متوسط از تکامل سرمایه داری. بهمین دلیل، برای جا انداختن خود ناکزیر بوده و هست که اولاً آزادیهای سیاسی را بطور سیستماتیک سرکوب کند؛ ثانیاً زندگی و ارزشهای ترقی را تا میتواند زیر فشار بگذارد و بنابراین از طریق نوعی جنگ داخلی مداوم، لایه‌ها و گروههای اجتماعی غیر سنتی، یعنی حداقل نزدیک به ده میلیون نفر از جمعیت کشور را بطور روزمره به مقابله با خود برانگیزد؛ ثالثاً از طریق خصومت ارتجاعتی با بخش اعظم ارزشهای جا افتاده در جهان امروز، عملاً سؤطن و بدبینی در رابطه با غالب کشورهای جهان را سازمان بدهد. با توجه به این الزامات ناپهنگمی، اگر جمهوری اسلامی گارد خود را باز بکند، سرعت متلاشی خواهد شد و این چیزی است که رهبران و گردانندگان و حامیان جمهوری اسلامی خیلی خوب به آن آگاهی دارند.

با مختصر تاملی در مختصات یاد شده، به روشنی میتوان دریافت که هر چند جمهوری اسلامی نظامی است متناقض و بحران زا و بنابراین محکوم به نوسانهای بی سراجام دائمی و از طریق همین بحرانها و نوسانها، محکوم به تغییراتی است که از ناسازگاری آن با واقعیت‌های جهان امروز بگاهدند، با اینهمه نمیتواند بپیر تغییراتی تن بدهد و تا لحظاتی که متلاشی نشده، نخواهد گذاشت دامنه این تغییرات از حد معینی فراتر برود.

جمهوری اسلامی میتواند برای جلب همدلی و حمایت بخش بزرگی از سرمایه داران ایران به تغییراتی تن بدهد و هم اکنون نیز در این زمینه تغییرات مهمی را از سر می‌گذارند. در واقع برخلاف

# سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

بنابراین خصلت ابدی قوانین شریعت اسلامی را به مخاطره می‌اندازد. آیا روحانیت می‌تواند نهرهای صریحی چون "الرجال قواون علی النساء بما فضل الله بعنهم علی بعضی" (مردان بر زنان سالاری دارند بخاطر اینکه خدا آنان را بر زنان برتری داده است) و یا "للنکر مثل الحظ الاثین" (سهم مرد برابر است با سهم دو زن) و دهها آیه و هزاران حدیث از این نوع را نادیده بگیرد و در عین حال از مشروعیت حکومت اسلامی دفاع کند! و مساله فقط به زنان محدود نمیشود: در کشوری چند ملیتی که پارهای از ملتیا شیعه مذهب نیستند، حاکمیت روحانیت شیعه جز تبدیل غیر شیعیان به شهروندان درجه دوم چه معنایی می‌تواند داشته باشد! تا جمهوری اسلامی هست، اصل ولایت فقیه، یعنی نفی صریح حق حاکمیت مردم، یا بر جا خواهد بود. پس بحث بر سر نفی هر نوع تغییر در جمهوری اسلامی نیست، بحث بر سر امکان ناپذیری تحول دموکراتیک آنست.

کسانیکه به برگزاری "انتخابات آزاد" امید بستند تا جمهوری اسلامی را بخاک بسازند، آیا درباره این انعطاف ناپذیری ذاتی رژیم که تمام پلهای پشت سرش را خراب کرده بطور جدی اندیشیدند؟ عدای می‌گویند با کنار گذاشتن شعار سرنوینی و نفی سیاستهای انتقامجویانه، باید راه عقب نشینی را بر روی پارهای حناهای رژیم باز بگذاریم. ولی صحبت بر سر انتقامجویی نیست؛ آنها از امتیازات خود دفاع میکنند و چون میدانند که در دموکراسی همه این امتیازات را از دست خواهند داد، پس هر نوع عقب نشینی از سنگهای اصلی را بدرستی مرگ بار ارزیابی میکنند. آنها را فقط زیر فشار مبارزات مردم میتوان عقب نشاند، هنگامیکه دستگاههای سرکوب و نهادهای تسلطشان در هم شکسته باشد. کسانیکه زیر شعار "انتخابات آزاد" سینه می‌زنند، اگر آنمهای جدی باشند، باید بدانند که در سیاست تنها با اعلام اصول نمیتوان کاری از پیش برد. حتی برای رسیدن به لحظاتی که شعار "انتخابات آزاد" بتواند از یک رویای مهمل به یک شعار سیاسی جدی تبدیل شود، مبارزه تودطای جانانهای باید صورت بگیرد که با جانفشانیها و خون دادن و بنابراین با خشونت‌های وسیعی همراه خواهد بود. کسی که جز این فکر میکند، یا واقعیت‌های سیاسی ایران را نمی‌شناسد یا اصلا فکر نمیکند.

آنچه ما را به تاکید بر ضرورت مبارزه انقلابی برای سرنوینی رژیم وامبارد، نه نفرت از راههای مسالمت آمیز مبارزه است و نه وحشت از امکان شل شدن سیاستهای سرکوب جمهوری اسلامی؛ بلکه میخواهیم خیال بانفیا و توهم پراکنی‌هایی را که جز اشاعه سرخوردگی و تسلیم طلبی در میان مردم نتایجی ندارند، به مردم بشناسانیم. ما که معتقدیم دموکراسی تنها بر پایه آگاهی، اراده و اقدام میلیونها کارگر و زحمتکش این کشور میتواند پا بگیرد، خوب میدانیم که شل شدن سرکوب و اختناق هر قدر هم ناچیز باشد، مسلما بفرع مردم است. برخلاف تبلیغات دشمنان مبارزه انقلابی، کسانیکه برای سرنوینی جمهوری اسلامی و بازسازی انقلابی جامعه مبارزه میکنند، بانتظار لحظه سرنوینی مسلما دست روی بقیه در صفحه ۳۱

همین جمهوری اسلامی تحت شرایطی میتواند به جریانات داخلی خود آزادی ابراز وجود بیشتری بدهد و حتی در صورتیکه خطری تهدیدش نکند، ممکن است به جریانهای که به اصل حکومت اسلامی و هسته مرکزی آن، یعنی ولایت فقیه، گردن می‌گذارند نیز اجازه فعالیت قانونی بدهد. در هر حال نباید فراموش کنیم که جمهوری اسلامی ضرورتا دیکتاتوری باند خاصی از آخوندها نیست، بلکه پیش از هر چیز دیکتاتوری روحانیت شیعه است. بنابراین بر بنیاد این دیکتاتوری میتواند دموکراسی درونی بسته قابل توجهی داشته باشد. باز فراموش نکنیم که دموکراسی مبتنی بر بنیاد ارتجایی در دنیای ما نمونه‌های متعددی دارد. لازم نیست به سراغ دموکراسی‌های متکی بر برده‌داری روم و یونان باستان برویم، در همین دنیای امروز ما دموکراسی‌نژاد پرستان سفید در آفریقای جنوبی بر بنیاد آپارتاید گذاشته شده و دموکراسی صهیونیستها در اسرائیل بر بنیاد نفی حق شهروندی برابر برای غیر یهودیان، در همین یازده سال گذشته، جریانات مختلف طرفدار ولایت فقیه در جمهوری اسلامی، آزادیهای قابل توجهی داشته‌اند و مجلس شورای اسلامی بر مراتب بیشتر از مجلس شورای ملی در دوره دیکتاتوری اول (۱۳۲۰-۱۳۰۰) و مجلس شورا و سنای دوره دیکتاتوری دوم (۵۷-۱۳۳۲) خاندان پهلوی به یک پارلمان جدی شباهت دارد.

اما اگر جمهوری اسلامی برای حفظ موجودیت خود میتواند تغییراتی از نوع یاد شده در بالا را بپذیرد، بهمان دلیل نمیتواند به تغییرات دیگری تن بدهد. مثلا جمهوری اسلامی هرگز نمیتواند تا آنجا تغییر کند که آزادی عقیده و بیان را بپذیرد. زیرا در دنیای امروز آنچه برای جمهوری اسلامی حقیقت مطلق و مسلم تلقی میشود، معمولا هر روز و هر ساعت مورد تردید و اعتراض قرار میگیرد؛ و ضرورتا نه فقط از طرف این یا آن متفکر منفرد، بلکه از طرف میلیونها انسان در کوچه و بازار. تا کون هیچ دولت مذهبی آزادی عقیده و بیان را تحمل نکرده و جمهوری اسلامی نیز در آستانه قرن بیست و یکم نمیتواند آنرا تحمل کند. ماجرای سلطان رشدی، ابعاد وحشتناک این نابرداری را خیلی خوب به نمایش می‌گذارد. و در جایی که آزادی بیان و حتی عقیده تحمل نمیشود آیا میتوان انتظار داشت که آزادی تجمع و تشکل مخالفان بنیادهای جمهوری اسلامی تحمل شود! و سئله مهمتر این است که مخالفان جمهوری اسلامی، افرادی انگشت شمار یا جریانهای افراطی نیستند؛ میلیونها انسان صرفا بخاطر اینکه نمیتوانند به ارزشهای جامعه شبانی و عصر شتر سواری گردن بگذارند، ناگزیرند با آن به مقابله برخیزند. صحبت بر سر آزادی گروههای برانگیزی نیست؛ زنان یعنی نیمی از جمعیت کشور، نه فقط در عمل بلکه حتی در سطح نظری، رسا در حوزه‌های متعددی نیمه انسان تلقی میشوند. جمهوری اسلامی تا زمانیکه وجود دارد ناگزیر است از یک آپارتاید جنسی تمام عیار دفاع کند. نه به دلیل اینکه بر یک نظام اقتصادی مبتنی بر بردگی زن استوار است، بلکه به این دلیل که پذیرش برابری زن و مرد، بنیاد نظری حکومت اسلامی یعنی منشا الهی و

انضای واهی سلطنت طلبان و بخشی از لیبرالها که بعد یا از سر نادانی جمهوری اسلامی را یک نظام شبه سوسیالیستی و محصول توطئه مشترک آخوندها و کمونیستها جلوه می‌دهند، این رژیم در تضعیف نقش اقتصادی دولت در ایران و بال و بردان به طبقه بورژوازی کاری انجام داده که در مقایسه با آن اقدامات مارگارت تاجر در انگلیس و ریگان در امریکا محافظه کارانه می‌نماید. اگر از مصادره اموال گردانندگان رژیم سابق و پارهای از اطرافیان آنها - که در هر انقلاب و حتی هر گسست سیاسی امری کاملا طبیعی است - در بگنریم و اگر فقط جبرمندان پارهای اجناس و ارزاق را - که در هر جنگ و محاصره‌های غالباً اجتناب ناپذیر است - ملامت داورى قرار ندهیم، در دوره دهساله اخیر، بورژوازی چنان امکاناتی در جامعه ما به دست آورده و روانشناسی باصطلاح "کسب و کار" چنان در جامعه ما عمومیت یافته - متاسفانه به بهای انحطاط هر چیز دیگر - که در تمام دوره تسلط پنجاه و هفت ساله خاندان پهلوی سابقه نداشته است. و بسیاری از این تحولات نه بر خلاف میل جمهوری اسلامی، بلکه با تسویه و کمکهای آگاهانه آن صورت گرفته است. زیرا برای فقه اسلامی آنچه چیزی که کمتر قابل هضم است، اقتضات اقتصادی سبب دولت بورژوازی معاصر است و نه تا محدود بودن حق مالکیت خصوصی و اصالت و احترام "کسب و کار"، کافی است بخاطر بیاوریم که رهبران جمهوری اسلامی مثلا برای آنکه محدودیت مالکیت بر معادن، منطبق مالیات تصاعدی، یا اجباری بودن بیمه کار و منطبق قرار دادهای جمعی کار را با مفاهیم عهد بوقی خود آشتی بدهند، گرفتار چه بحثهای عجیب و غریبی بودندند که پارهای از آنها هنوز هم بجائی نرسیده است!

جمهوری اسلامی میتواند برای کاستن از تضامات خود با زندگی و ارزشهای عرفی جامعه معاصر پارهای از جزمهای فرعی خود را که ریشه خیلی محکمی در متون اصلی مذهبی ندارند، کم رنگتر سازد و یا حتی کنار بگذارد. در سالهای گذشته رهبران رژیم در این گونه موارد غالبا انعطاف داشتند و احتیاطا در آینده نیز خواهند کوشید با انعطاف بیشتری برخورد کنند. مثلا کافی است بیاد بیاوریم که خمینی با فتواهایی که در مورد حق شرکت زنان در انتخابات، مجاز بودن موسیقی و شطرنج و یا پذیرش پارهای مفاهیم حقوق کار پذیرفته شده در جامعه بورژوازی معاصر صادر کرد، گامهای مهمی در این جهت برداشت. اگر توجه کنیم اینها همه مواردی بودند که اولاً باصطلاح "نهی" محکمی در باره آنها در منابع اصلی شریعت اسلامی وجود ندارد و ثانياً به جای کبری حکومت اسلامی در جامعه معاصر کک میکند. خود خمینی در پاسخ به بگو مگوهای که بر سر فتوایش درباره قانون کار برخاست، منطق چنین انعطافهایی را با صراحت کامل بیان نمود و به آنها تکیه کرد که به تردید افتاده بودند یاد آوری کرد که اولویت منطق جمهوری اسلامی دفاع از اصل حکومت اسلامی است و نه هیچ چیز دیگر.



سازمان کارگران انقلابی ایران

### اطلاعیه دبیر خانه

سازمان کارگران انقلابی ایران  
(راه کارگر)

## گستار مردم فلسطین را محکوم می کنیم

گلوله پاسخ میدهد.

این جنایت بار دیگر ضرورت پاسخ فوری به مساله فلسطین را در برابر تمام مردم جهان قرار میدهد. مساله فلسطین يك راه حل بیشتر ندارد و آن خروج فوری و بی قید و شرط نیروهای اشغالگر اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین اجدادی خود و احترام به حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین برای تشکیل دولت خودشان است. ما ضمن محکوم ساختن این گستار مردم بی دفاع، بر ضرورت مجازات بین المللی فوری رژیم اسرائیل از طرف سازمان ملل تاکید میکنیم.

دبیرخانه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۷ مهر ماه ۱۳۶۹

نیروهای سرکوب رژیم اسرائیل یکبار دیگر با گستار مردم بی دفاع فلسطین، بیت المقدس را به خون کشیدند: بیست و دو کشته و بیش از صد نفر زخمی! اما انتفاضه، انقلاب قهرمانانه مردم فلسطین، گر چه در برابر توب و تانک اشغال گران سلاحی جز سنگ ندارد، ولی با اراده ای آهنین در این حمام خون غسل تعمید دیگری می یابد و بشریت مترقی را به حمایت از فریاد داد خواهی مردم فلسطین فرا میخواند!

در پایان قرن بیستم، درست در شرایطی که هیاهوی دفاع از حقوق بشر گوش فلک را کر میکند، رژیم نژاد پرست و اشغال گر اسرائیل، این هم پیمان ممتاز امپریالیسم امریکا، با برخورداری از حمایت همه جانبه آن، روز به روز با سماجت بیشتری دستگاه سرکوب خود را در سرزمینهای اشغالی گسترش میدهد و با وقاحت بیشتری فریاد آزادی خواهی مردم فلسطین را با

#### رفیق ...

دنباله از صفحه ۳

سهم عظیمی در کنترل سازماندهی روابط ما داشته است. رفیق نسرین عزیز! هیچوقت تراء، تلاتش و کوشش تراء در راه رهائی پرولتاریا فراموش نخواهیم کرد. تو برای همیشه در قلب ما جاودانه خواهی ماند. عاشقان که وارث خورشید و شعلتیم، آتش را سینه به سینه نقل خواهیم کرد تا آنزمان که قلب هر زحمتکش آرامگاه دل بی آرام ما گردد.

رفیق مرتضی، کادر جوان و پر شور سازمان ما، بعد از سالها تلاتش و مبارزه در راه آرمان سرخ رهائی پرولتاریا، اوائل سال ۱۳۶۴ توسط پاسداران مزدور ولایت فقیه دستگیر گردید و سریعاً به زیر شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجهها برده شد، اما لب از لب نکشود و تا آخرین لحظات زندگیش بلشویک وار از آرمانهای انقلابی و کمونیستی اش دفاع کرد و به شهادت رسید. ما با امانه راهش، آتشی را که او در سینه داشت سینه به سینه نقل خواهیم کرد و تا آنزمان که قلب هر زحمتکشی آرامگاه دل بی آرام ما گردد!

## آیا بحران خلیج شدت می گیرد؟

دنباله از صفحه ۱

اسلامیستی بویژه میتواند تاثیرات خود را بر روی چرخش سیاستهای ایران بنهد و همچنین در جمهوریهای مسلمان نشین شوروی مشکلاتی جدی برای دولت شوروی بهمنوان متحد دشمن اعراب و مسلمانان در مبارزه علیه امت اسلام بیافریند.

اما دولت آمریکا تلاش میوزد تا سیاستهای خود را با بیشترین پشتوانه بین المللی توأم سازد. پس از تصویب قطعنامه ۶۷۰ دایر بر تحریم هوایی عراق که بجز کوبا با اتفاق آرا سایر اعضا شورای امنیت سازمان ملل تصویب شد، اکنون دولت آمریکا در صدد بر آمده تا برای مرحله بعدی با تصویب قطعنامه ای دست خود را برای تهاجم نظامی باز کند. براساس گزارش نیویورک، این قطعنامه که فعلاً بصورت يك طرح اولیه بوده و ممکن است چندین بار نحوه نگارش آن تغییر یابد توسط آمریکا تهیه شده و هدف آن کسب تأیید سازمان ملل برای اقدام نظامی آمریکا و یا هر نیروی نظامی دیگر است بدون آنکه آنها ملزم باشند قوای نظامی خود را تحت فرماندهی سازمان ملل قرار دهند. براساس گزارش همین نشریه هفته پیش در يك جلسه خصوصی شام، وزیراً خارجه کشور بزرگ صنعتی درباره يك اقدام نظامی جمعی به بحث پرداختند. يك منبع آمریکائی میگوید با تصویب این قطعنامه "ما یکبارہ آخرین کارت دیپلماتیک و اولین کارت نظامی خود را بازی خواهیم کرد."!

این قطعنامه يك و یا بیش از یکماه دیگر بحریان انداخته خواهد شد. آری دولت آمریکا مدین ترتیب تلاش میکند تا از سوئی دست خود را برای اقدام نظامی باز کند و از سوی دیگر این اقدام با کسب بیشترین حمایت بین المللی باشد و بنابراین توافق کوفی بین المللی که نسبتاً گسترده است به مزاحی در هنگام عملی ساختن اقدام نظامی تبدیل نگردد!

همد چیز نشان از فراهم آمدن مقدمات اشتعال آتش جنگ در خلیج دارد. کمتر میتوان در

اما چنانچه دولت آمریکا بخواهد به اقدام نظامی متوسل شود این وحدت کلمه احتمالاً بهم خواهد خورد بلحاظ بین المللی جلب همکاری و حمایت اروپای غربی و نیز توافق شوروی و چین برای امریکا دارای اهمیت است. در اروپای غربی غیر از انگلیس تاجر که دنباله رو سیاستهای آمریکا میباشد، فرانسه به اتکا نیروهای نظامی خود سیاست اروپائی را نمایندگی میکند. اگر چه فرانسه نیروهای نظامی خود را در خلیج فارس مستقر ساخته اما پیروی آن از اقدام یکجانبه آمریکا محل تردید است. گفته میشود که میتران تنها در صورت تعرضی عراق موافق اقدام نظامی است و در صورت پیشدستی آمریکا در جنگ مداخله نخواهد کرد. طرح چهار مرحله ای او برای پایان دادن بحران که برای جلب حمایت از آن خودش نیز به دیدار از پارهای کشورهای منطقه دست زده، برای امریکائی ها چندان خوشایند نیست، زیرا اولاً از باز گشت آل صباح به کویت حمایت نمیکند، بلکه خواهان يك رفراندوم دمکراتیک است و ثانیاً حل مساله فلسطین را نیز بنحوی با حل بحران خلیج مرتبط میسازد. شوروی نیز بر روی یافتن راه حل سیاسی تاکید میوزد و همچنان مخالف اقدام یکجانبه نظامی است. اما چین مخالفت خود را با اقدام نظامی آمریکا اعلام نموده و در صورت حمله آمریکا میتواند با استفاده از حق و توی خود شوروی امنیت سازمان ملل را دچار بن بست سازد. در منطقه خاور میانه نیز در صورت يك درگیری حاد، شرکت نیروهای سوری مستقر در عربستان در يك درگیری نظامی در کنار نیروهای آمریکا با مشکلات زیادی توأم خواهد بود و با وجود خطر مداخله نظامی اسرائیل امکان این وجود دارد که جنگ خصلت عربی و اسلامی پیدا کند و جنبش ضد آمریکائی در کشورهای عربی و همچنین جنبش یان

مورد مقاصد دولت آمریکا شك و تردید بخود راه نداد. علاوه بر حفاظت از منابع نفتی خلیج فارس و شیوخ فنودال ثروتمند متحد آمریکا، دیپلماتی وزیر دفاع امریکا با اعلام اینکه نیروی نظامی آمریکا قصد دارد چند سال در خلیج فارس بماند برده از اهداف اعلام نشده آمریکا برداشت. اما برای تمامی مردم منطقه سؤالات بسیار صریح و روشنی مطرح است: چرا قطعنامه های سازمان ملل در مورد مناطق اشغالی به اجرا در نمیآیند؟ چرا حقوق بشر و نقدان آزادیهای دمکراتیک هیچگاه در مورد امثال عربستان، شیخ نشینهای خلیج فارس و متحدانی که هم رکاب آمریکا بودند مطرح نشده است؟ پاسخ اصولی به این بحران اجتناب از جنگ افروزی و حل معضلات خلیج فارس و خاورمیانه از طریق راه حل سیاسی و احترام نهادن به حق تعیین سرنوشت همه خلقها و کشورهای منطقه است.

## ایران

## نگاهی به رویدادهای مهم ماه

## جهان

## انتخابات مجلس خبرگان

## قطعنامه سازمان ملل برای حقوق کودکان

تصویب قطعنامه‌ای با قرارهای بزرگ و جهت يك زندگی و آینده بهتر برای تمام کودکان جهان، نقطه اوج نشست سران ۷۰ کشور در سازمان ملل در روز شنبه ۲۹ سپتامبر بود. برخی این نشست را بدلیل اهداف بشر دوستانه‌ای که در آن مورد پذیرش قرار گرفته، محبوبترین گردهمایی سران جهان و قطعنامه آنرا مهمترین قطعنامه‌ای میدانند که در تاریخ ۴۵ ساله عمر سازمان ملل بتصویب رسیده است. چرا که در برابر جامعه بشری در دهه آینده هیچ مسئله‌ای مهمتر از مسئله کودکان همانطور که در این قطعنامه به اهمیت و اولویت آن در برنامه ریزیها تاکید شده، و در برابر آینده تیره و نگران کننده ۱/۵ میلیارد کودکی که در دهه پایانی قرن بیستم بدنیا خواهند آمد، وجود ندارد. اگر چه در این نشست سخنی از تعهدات مالی برای انجام اهداف این قطعنامه بمان نماند و کنوانسیون حقوق کودکان در دوم سپتامبر را تنها ۳۰ کشور جهان جهت اجرا بتصویب رساندند و ۱۰۵ کشور بعنوان تأیید مهر امضا بر آن زدند، ولی توجه به اهمیت این مسئله تا همین حد هم به یکی از بزرگترین مصائب جامعه بشری در آستانه قرن بیست و یکم و از جانب سازمان ملل و سران برخی کشورها امیدوار کننده است. این نشست در عین حال چهره کسانی، نظیر جرج بوش رئیس جمهوری امریکا را که در این نشست حضور داشت و به دلائل واهی از امضای این قطعنامه سرباز زد و کسانی که آزادی انتخاب مذهب برای کودکان را، بدلیل مابینت آن با شرع اسلام، روا نداشتند آشکار نمود. کسانی که دم از حقوق بشر می‌زنند ولی مسئولین واقعی نقض حقوق بشر و پایمال نمودن آن هستند.

بهر حال حقایق در رابطه با وضعیت کودکان جهان بسیار تکان دهنده و درد آور است. علیرغم پیشرفت جامعه بشری در آستانه قرن بیست و یکم، سالانه ۱۴ میلیون کودک زیر پنج سال و بعبارتی، روزانه ۱۴ هزار کودک بعزت گرسنگی و یا ابتلا به بیماریهایی که بسیار ساده قابل پیشگیری هستند، جان می‌سپارند. ۴۰ میلیون کودک از امکان واکسینه شدن در برابر بیماری آبله برخوردار نیستند و بسیاری از آنها حتی امکان دستیابی به آب آشامیدنی سالم را ندارند. ۱۵۰ میلیون کودک هم اکنون در شرایط گرسنگی مطلق و سؤتغذیه بسر می‌برند. ۲۵۰ میلیون کودک از آموزش ابتدائی و خواندن و نوشتن محروم هستند. آقای گرانر، مدیر بخش کمک به کودکان سازمان ملل افشا نمود که تنها با ۲/۵ میلیارد دلار در سال، یعنی معادل کمی بیش از هزینه‌های نظامی يك روز در جهان، میتوان این قرار از قطعنامه را، که میتواند نیمی از این کودکان را از گرسنگی و بقیه در صفحه ۸

رقیب، با تمهیداتی که رهبری جدید نظام ولایت فقیه برای در اختیار گرفتن مجلس خبرگان و خلق قدرت واقعی از جناح مقابل بکار گرفته، به حدت بیسابقه کشانده شود. محتشمی به نمایندگی از جانب جناح حزب‌الله پس از آنکه وظیفه تشخیص صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان در اختیار شورای نگهبان قرار گرفت در تیر ماه گذشته طی نطقی در مجلس به این صوبه حمله کرد و هدف آنرا تأمین منافع جناح حاکم خواند. جناح حاکم نیز که با این صوبه عملاً شانس پیروزی را برای جناح مقابل از بین برده بود از زبان رفسنجانی سخنان محتشمی را تضعیف نهاد مقدس خبرگان و خیانت آمیز اعلام نمود. عطاءالله مهاجرانی معاون وی نیز اظهارات محتشمی را ابلهانه و ناشی از نادانی دانست. این درگیری لفظی بالاخره به زد و خورد فیزیکی در مجلس کشیده شد و دو جناح مجلس را در دفاع و مخالفت با اقدامات رهبری حاکم رژیم فقها و خود شخصی ولی فقیه به جان هم انداخت. خامنه‌ای که شخصا مورد حمله جناح حزب‌الله و حتی برایش قرار گرفته بود به دفاع از شورای نگهبان برخاسته و مردم را به شرکت وسیع در انتخابات مجلس خبرگان فرا خواند. شورای نگهبان هم برای آنکه قدرت فائقه خود را نشان دهد صلاحیت برخی از کاندیداهای برجسته جناح حزب‌الله را رد نمود. بهر حال برای کسانی که به نظام ولایت فقیه اعتقاد دارند تکیه بر قانون اساسی و انتخابات آزاد و اراده مردم برای تسخیر قدرت در این نظام و در برابر "قدرت الهی" این نظام و رهبر ولی فقیه آن ابلهانه و ناشی از نادانی است. اما انگیزه کسانی که با تکیه بر همین وسائل در فکر سرنگونی و یا بر کناری نظام ولایت فقیه هستند نه ناشی از نادانی بلکه ناشی از خیانت آنهاست. ©

## عوام‌فریبی ضد استکباری رژیم

جدید برای منطقه، این تناقض بین ادعا و واقعیت هر چه بیشتر نمایان میشود. پاسخ رژیم جمهوری اسلامی باین تناقض، ریاکاری و عوام‌فریبی هر چه بیشتر است: از یکسو با شتاب روابط با دول غربی و استکباری را بهبود بخشیدن و از سوی دیگر با لفاظیهای تو خالی ضد آمریکائی و اعلام جهاد، در صدد اغفال و رام کردن امت حزب‌الله و "مستضعفین" و مسلمانان منطقه برآمدن. نگاهی به اقدامات اخیر رژیم که طی چند هفته اخیر در جهت گسترش روابط با دول غربی صورت گرفته این تناقض بین شعارها و اقدامات علی را بعریان نشان میدهد:

— گسترش روابط با فرانسه و توافق بر سر يك

انتخابات مجلس خبرگان در روز شانزدهم مهر ماه برگزار میشود. این انتخابات برای جناحهای درگیر رژیم اسلامی با توجه به جایگاه و نقشی که مجلس خبرگان در ساختار حکومتی نظام ولایت فقیه دارد، یعنی تعیین رهبر و یا ولی فقیه، نظارت بر کار آن در دوره ولایتی و همچنین حق عزل آن حائز اهمیت فوق‌العاده است. کسانی که با ساختار حکومتی نظام ولایت فقیه آشنائی دارند، میدانند که تسخیر این نهاد بعنوان عالیترین نهادی که در رأس این ساختار قرار دارد، بمعنی تصرف قدرت واقعی در رژیم جمهوری اسلامی است. از يك طرف به این دلیل که قدرت و نفوذ واقعی روحانیت در این نظام از طریق همین نهاد تعیین و اعمال میشود و از طرف دیگر بدلیل اختیاراتی که ولی فقیه و یا رهبر منتخب این نهاد بر فراز سایر نهادهای نظام جمهوری اسلامی و از جمله قوای سگانه آن دارد. بصیارت دیگر اگر چه ساخت سیاسی حکومت اسلامی بر مبنای قانون اساسی پایه ریزی شده و ظاهراً تنها از جنبش قانونی تبعیت میکند، ولی بلحاظ تعریفی که از نظام الهی ولایت فقیه وجود دارد بر همین مبنای قوای سگانه آن کاملاً صوری و بر مبنای نهادهائی که نفوذ روحانیت را بمثابه نیروی حاکم در این نظام سازمان میدهد، یعنی نهادهائی نظیر مجلس خبرگان، شورای نگهبان، شورای ائمه جمعه و دستگاه نمایندگان ولایت فقیه در نهادهای مختلف و غیره و غیره واقعی است. پیوسته به این نکته باید توجه داشت که اگر مجلس اول خبرگان که در سال ۵۸ بوجود آمد با رهبری بلامنازع خمینی قدرتی نداشت، مجلس دوم خبرگان در دوره بعد از مرگ وی دارای قدرت بلامنازع است.

همین قدرت واقعی و تناقضی در نظام جمهوری اسلامی است که موجب گردیده تا درگیری جناحهای

بحران بزرگی که پس از تصرف کویت توسط عراق تمام منطقه خلیج فارس و کشورهای عربی را در بر گرفته است، گر چه برای جمهوری اسلامی بیشترین منافع مادی و سیاسی باد آورده را به همراه داشته است، اما از جهتی دیگر رژیم ولایت فقیه را در برابر عربان ترین تناقضی و دوگانگی دوران پس از بقدرت رسیدنش، قرار داده است: دوگانگی بین گفتار باصطلاح ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی‌اش با کردار نزدیکی شتابان به غرب، با تقویت احتمالی بروز جنگ در منطقه بین نیروهای چند ملیتی به رهبری آمریکا با دولت عراق، با لشکر کشی بی سابقه آمریکا و هم چنین انگلستان و فرانسه به منطقه ربوبیژه عربستان، و نیز برملا شدن هر چه بیشتر مقاصد دراز مدت آمریکا در مورد ماندگاری در منطقه و ایجاد سیستم‌نیتی

قطعنامه سازمان ملل ...

دنباله از صفحه ۷

مرگ نجات دهد، تأمین نمود.

همانطور که در قطعنامه اشاره شده، بدون برخورد به مسائل کشورهای جهان سوم و مسئله واما و نظم موجود جهانی، نمیتوان مسئله کودکان را در صدر برنامه ریزی حکومتها قرار داد. چرا که بسیاری از حکومتهای جهان در این کشورها ناگزیرند تا حدود یک چهارم از درآمدهای سالانه خود را برای پرداخت اصل وامها و یا تنها بهره آنها به کشورهای ثروتمند و پیشرفته صنعتی اختصاص دهند.

و این بمعنی کاهش بودجههای آموزشی، بهداشتی و کمکهای تغذیه و برنامه ریزی برای تنظیم خانواده و تهیه آب سالم و غیره در گام اول است. در حالیکه، ۹۷ درصد از مرگ کودکان ناشی از گرسنگی در این کشورها بوقوع می‌پیوندد و این نه برابر مرگ و میر کودکان در کشورهای اروپای شمالی و امریکاست. در کشورهای جهان سوم از هر دوازده کودک یک کودک از گرسنگی و سوءتغذیه می‌میرد و این رقم در کشورهای بسیار فقیر به یک نفر در هشت کودک میرسد. در این کشورها سالانه نیم میلیون مادر به هنگام زایمان و یا بعد از آن بعلت ضعف بدنی ناشی از گرسنگی و سوءتغذیه و فقدان حداقل امکانات و آموزشهای پزشکی جان می‌سپارند. در برابر چنین وضعیتی، تحت فشار هزینههای نظامی و وام در سالهای اخیر، ۲۷ کشور بسیار فقیر جهان بوجه بهداشت خود را به نصف و بوجه آموزشی خود را به بیش از یک چهارم کاهش داده‌اند.

مسئله مهم دیگر سرکوب حقوق دمکراتیک کودکان در بسیاری از کشورهاست. در گزارشی که از جانب سازمان حقوق بشر بین‌الملل انتشار یافت آمده است که بسیاری از کودکان در کشورهای مختلف، بدلیل وضعیت بیدقافتیشان مورد حمله دولتها قرار گرفته و مورد شکنجه و آزار قرار می‌گیرند و صدها کودک در نتیجه این جنایتها کشته شده‌اند، چرا که والدین آنها از فعالین سیاسی بوده‌اند. از این نظر در کنوانسیون سازمان ملل که شامل ۵۴ ماده است موارد زیر برای دفاع از حقوق دمکراتیک مورد تصویب قرار گرفت (الف) حق آزادی بیان در هر موضوعی و هر آنچه به مسئله کودکان مربوط میشود (ب) آزادی بیان تفکر و مذهب (که این ماده بخاطر اختلاف نظر برخی از سران کشورهای اسلامی بدلیل آنکه آزادی مذهب برای کودکان مغایر با شرع اسلامی است با تعدیل به تصویب رسید ج) حق کودکان برای زندگی با والدینشان (د) حمایت از کودکانی که مورد بیخوش فرزندی قرار می‌گیرند (ه) حق کودکان در برابر بد رفتاری و مسامحه (و) حق برخورد ناری از امکانات بالای بهداشتی (ز) حق آموزش مقدماتی اجباری و رایگان دولتی (ح) حمایت در برابر کارهای زیان آورو استثمار کودکان (ط) جلوگیری از شکنجه، تنبیه و رفتار خشن و تشبیحات مالی

در قطعنامه سازمان ملل اهداف زیر به تصویب رسید.

(۱) مرگ و میر کودکان زیر پنج سال به حداقل یک سوم و مرگ مادران به هنگام زایمان به

تهدید به اعتصاب عمومی در کره جنوبی

فدراسیون اتحادیههای کارگری کره جنوبی تهدید کردند، چنانچه دولت آن کشور از طرح خود مبنی بر کاهش تعطیلات عمومی از ۱۶ روز به دو روزست برنارد، دست به یک اعتصاب عمومی خواهند زد. در ۲۸ اوت ۲۰ عضو هیئت اجرایی این فدراسیون علیه طرح دولت دست به اعتراض زدند. آنها هم چنین خواهان آزادی فوری کارگران بازداشت شده و کاهش ساعات کار شدند.

فراخوان همبستگی با اتحادیه کارگران بنادر السالوادور

فدراسیون بین‌المللی اتحادیههای آزاد شعبه امریکا، از اتحادیههای وابسته به خود و سازمانهای دوست خواسته است تا همبستگی خود را با کارگران بنادر السالوادور در اعتراضی به نظامی کردن تاسیسات بنادر اعلام نمایند. کارگران بنادر السالوادور هدف نظامی کردن بنادر از جانب دولت را جلوگیری از فعالیتهای اتحادیههای نکر گردانند.

دستگیری در سوازیلند

از ماه ژوئیه باین طرف یازده نفر بجرم تلاش برای ایجاد یک حزب سیاسی، بنام جنبش دمکراتیک متحد خلق، دستگیر شده‌اند. سه نفر از آنها از مسئولین اتحادیههای کارگری هستند. احزاب سیاسی در سوازیلند ممنوع هستند. این یازده نفر به خیانت بزرگ متهم شده و تا پانزده سال زندان محکوم خواهند شد. اتحادیه بین‌المللی کارگران خواهان رفع اتهام و یا یک دادگاه بیطرف و عادلانه برای متهمین شده است.

سرکوب اتحادیههای کارگری در پاناما

اتحادیههای بین‌المللی کارگری سرکوب اتحادیههای کارگری در پاناما را محکوم کردند. این اتحادیهها بیانیه‌ای را در اعتراضی به رژیم پاناما تنظیم کردند، در این بیانیه رژیم پاناما محکوم شده که میخواهد از بحران اقتصادی که پاناما در ماههای اخیر گرفتار آن شده برای سرکوب جنبش اتحادیه ای سود جوید. ساختمان برخی اتحادیهها مورد حمله قرار گرفته و برخی دیگر بسته شده‌اند.

نصف کاهش یابد؛

(۲) شمار کودکانی که از گرسنگی و سوء تغذیه رنج می‌برند به نصف کاهش یابد؛

(۳) دسترسی کودکان به آب آشامیدنی سالم تأمین شود؛

(۴) همه کودکان باید از حداقل آموزش برخوردار شده و حداقل ۸۰٪ آنها آموزش مقدماتی را بیابان برسانند؛

(۵) شمار بیسوادان به نصف کاهش یابد (شمار بیسوادان در حال حاضر به یک میلیارد نفر تخمین زده میشود)؛

(۶) کودکان باید از شرایط خطرناک و قبل از همه شرایط جنگی محافظت شوند. ●

عوامفریبی ...

دنباله از صفحه ۷

قلم سرمایه گذاری فرانسه میزان ده میلیارد فرانک در صنایع پتروشیمی.

— برقراری روابط مجدد با انگلستان بطریق قطع یر هیاهوی آن در زمان خمینی در ارتباط با ماجرای فتوای ترور سلمان رشدی، جناح حاکم برای جلوگیری از اعتراضات جناح دیگر آنرا در هنگام تعطیلات مجلس شورای اسلامی بمرحله اجرا در آورد.

— گسترش روابط پنهانی با امریکا، تا آنجا که بیکر، وزیر امور خارجه امریکا اعلام کرد که با رژیم ایران تماسی مرتب نداریم و از کانال همین تماسها، مطمئن شدیم که دولت ایران تحریم عراق را همچنان رعایت میکند.

— گسترش روابط با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای دریافت وام و توافقی این نهادهای سرمایه بین‌المللی با تقاضای ایران.

— تماسهای ولایتی با وزیر امور خارجه عربستان در جهت ایجاد رابطه مجدد با کشور باصطلاح "حجاز" که بدنال ماجرای کشتار مکه و تحریم چند ساله مراسم حج توسط ایران صورت میگردد. آنها هم در شرایطی که "استکبار جهانی" آنجا را مرکز استوار نیروهای خویش قرار داده و بزتم رژیم به اماکن متبرکه هتک حرمت شده است.

— دعوت و استقبال از وزیر امور خارجه دولت سابق کویت، در تهران؛ اقدامی که سخنگویان جناح مخالف در مجلس شورای اسلامی نسبت به آن با تعبیر "عرض شرمندگی و تسلیت به حضور سفیری از سیاست و ذلت ... برخورد کرده و خواهان لغو آن شده‌اند.

— اعلام آمادگی مجدد حکومت ایران برای هر گونه کمک به آزادی گروهانهای غربی بدون توجه به ملیت آنها.

— مذاکرات و اعلام توافق با حافظ اسد که در ماجرای مربوط به کویت موش بدوش امریکا عمل میکند (حافظ اسد در این ملاقات در ضمن از سوی امریکا ماموریت داشت که در رابطه با تحریم بغداد، ایجاد یک پیمان نظامی تازه در منطقه که تحت حمایت امریکا خواهد بود) همنظری و نظر مساعد دولت ایران را جلب نماید. که ظاهراً بجز مورد اخیر، در سایر زمینهها بنا بگفته سران دو کشور توافق کامل حاصل شده است.

— اطمینان دانهایی مکرر دولتمردان بلند پایه رژیم نظیر رفسنجانی، ولایتی و ... نسبت به رعایت کامل تحریم اقتصادی علیه عراق و اعلام دستگیری ۲۹ نفر قاچاقچی مواد غذایی در این رابطه و اظهارات مکرر رفسنجانی در این روزها، در مورد اینکه ایران نیروی شایسته و قابل اطمینان منطقه برای حفظ امنیت خلیج فارس است و در طول ۸ سال جنگ با تضمین عبور نفت از این آبراه استراتژیک آنرا باثبات رسانیده است و اینکه ایران خواهان ثبات در منطقه است که همه و همه در جهت بقیه در صفحه ۹



## افزایش حقوق کارمندان

## بهره برداری رژیم از آزادی اسرای جنگ

## عوامفریبی ...

دنباله از صفحه ۸

تشویق و ایجاد اعتماد غرب نسبت به ایران و نزدیکی و کنار آمدن با یکدیگر بیان شده است. نمونه‌های فوق کافی است تا نشان بدهند که رژیم ایران در عرض مدت کوتاه چه گام‌های بزرگی در راه نزدیکی بغرب برداشته است. ولی در همان حال برای آنکه این نزدیکی به غرب قلب امت حزبالله را جریحه دار نساخته و مسلمانان منطقه را از آنها مایوس نسازد، و برای آنکه مانا جمهوری اسلامی از حریف خود در این عرصه عقب نیفتد، آنرا با شعارهای توخالی ضد آمریکائی درهم آمیخته است. خامنه‌ای برای آنکه خود را ادامه رهبری خمینی و ادامه دهنده راه او وانمود سازد، برای حفظ ردای رهبری، خود را سخت نیازمند این شعارهای تو خالی می‌بیند. اما در عین حال جناح حاکم خوب میدانند که برای آنکه این شعارها خللی در گسترش رابطه با غرب و سیاست خارجی رژیم نماند آنچه که در نوره اشغال سفارت آمریکا و یا ماجرای سلمان رشدی و یا ماجرای مکه اتفاق افتاد. وارد نسازد، باید آنها را از بالا و بصورت کنترل شده مطرح ساخت بنحوی که امت حزبالله فرصت بدست گرفتن ابتکار عمل و عرض اندام کردن نداشته باشد. بهین دلیل به دانشجویان انجمن تحکیم وحدت اجازه راه پیمائی علیه آمریکا را نمی‌دهند و در برابر این سیاست جناح حاکم است که محتشمی و تنی چند از نمایندگان جناح مخالف شکوه میکنند که چرا دولت اجازه تظاهرات ضد آمریکائی نمیدهد و چرا اجازه صحبت به مخالفین نمیدهد و چرا ...؟

نزدیکی جمهوری اسلامی به غرب در عین حال همواره با تشدید جو سرکوب داخلی، نظیر دستگیری حتی مخالفین معتقد به نظام جمهوری اسلامی چون نهضت آزادی کشف "شکلهای جاسوسی"، تناوم اعدامها، تشدید جنایتهائی که توسط دادگاههای قضائی شرع مانند پروتاپ افراد در گونی بسته شده از بالای بلندی به پائین بریدن دست و پا و حتی زدن کردن؛ فشار بر زنان، ترور مخالفین در خارج و بیک کلام نقض خشن حقوق بشر صورت میگردد. دول غربی که همواره برای منافع خود، به نقض حقوق بشر آنها در چنین ابعادی غیر انسانی، بنیاده امتناعی نگریستند، اکنون بیش از هر موقع دیگر، برای جلب حمایت رژیم ایران از تحریم عراق و ایجاد و همکاری با آن در ماجرای لشکر کتی به منطقه بدهنده اعزامی می‌گردند و برای حکومت جمهوری اسلامی این فرصت را فراهم میسازند که آسودتر از هر زمان دیگر با قساوت تمام در آستانه ورود بشر به قرن بیست و یکم، یابنهمه بربریت ادامه دهد. عوامفریبی ضد امپریالیستی رژیم ولایت فقیه برای مردم ما، همواره بجز تشدید فلاکت و سرکوب، چیزی بهره نداشت است.

آزادی و بازگشت اسرای جنگ، پس از سالها اسارت طاقت فرسا، شادی وسیعی را در میان خانواده‌های آنان و مردم رنج دیده کشورمان بوجود آورده است. سران جنایتکار رژیم اسلامی هم، که پس از پذیرش قطعنامه سازمان ملل آزادی اسرای جنگ را به بهانه پذیرش شرایط صلح، مدت دو سال تمام بتعمیق انداخته بودند، فرصت را مغتنم شمرده و با دادن وعده‌های بسیار و "تجلیس شایان" از اسرا به بهره برداری از موقعیت پرداخته‌اند. آنها با استفاده از فرصت میکوشند اثبات کنند که سیاست جمهوری اسلامی در ادامه دادن به جنگ خانمانسوز و بیپایه هشت ساله که یک میلیون کشته و معلول بجا گذاشته، درست و حساب شده بوده است. اما انسانهای رنج دیده‌ای که بعد از سالها اسارت و دربندری با بازگشت به خانه و کاشانه‌شان، همه مردم ایران را شاد کرده‌اند، در عین حال یادآور رنجهای عینی هستند که رهبران جمهوری اسلامی بر مردم ما تحمیل کرده‌اند. رنجهای عیب جنگی عمث، که کشورها را به ویرانه‌ای تبدیل کرد و دهها سال عقب‌تر راند. علی‌رغم تبلیغات و قبحانه‌جمهوری اسلامی، امروز با قاطعیت و دقت بیشتری میتوان دریافت که جنگ برای کشور ما و همچنین برای کشور همسایه ما، عراق، فاجعه‌بار بوده است؛ جنگی که هیچ حکمتی در آغاز و ادامه آن وجود نداشت و برخلاف سفسطه‌های جنایتکارانسه رهبران جمهوری اسلامی که آنرا نعمتی الهی قلمداد میکرد، فاجعه عظیمی بود که بر خلقهای دو کشور همسایه تحمیل شد.

رسانه‌های خبری رژیم در اواخر ماه گذشته اعلام کردند که حقوق کارمندان دولت تا دو برابر افزایش خواهد یافت. در خبر مزبور نحوه اجرای این تصمیم و جزئیات آن اعلام نشده است. ظاهر ا مجادلات کم سرو صدا و نه چندان جدی سران رژیم بر سر اینکه آیا افزایش حقوق کارمندان موجب افزایش تورم خواهد شد یا نه، منفع افزایش حقوق کارمندان دولت پایان یافته است. اگرچه سران دولت این افزایش حقوق برای کارمندان را مشروط به جدی و فعال بودن آنها در پیشبرد کارهای اداری کرده‌اند، ولی بخوبی میدانند حتی دو برابر شدن حقوق کارمندان، آنها را از دو و یا سه کاره بسودن در خارج از ساعات کار اداری، برای تامین هزینه‌های زندگی و با چند برابر حقوقشان بی‌نیسناز نخواهد کرد. کارهائیکه برای کارمندان جان بلب رسیده دولت دیگر رمقی برای کار در ادارات و ادامه روال عادی زندگیشان باقی نگذاشته است. اگر تفاوت فاحش حقوق و دستمزدها با هزینه‌های سرسام آور زندگی و تورم برای کارمندان دولت اینهمه آشکار و دردآور است، برای کارگران بسا توجه به دستمزدهای ناچیزشان بمراتب آشکارتر و دردآورتر است. بنابراین چرا نباید افزایش حقوق شامل حال کارگران نیز بشود؟ اگر آنچسره رهبران رژیم درباره افزایش حقوق کارمندان اعلام کرده‌اند، واقعا عملی شود و جزئی از تبلیغات عوامفریبانه ردیبلانه رایج در جمهوری اسلامی نباشد، باید شامل حال کارگران نیز بشود و فعالان جنبش کارگری باید با استفاده از ایسن فرصت، شعار افزایش دستمزد را با جدیت و قاطعیت بیشتری پیش بکشند و در دستور کار مبارزات جاری خود قرار بدهند.

## سودان

سرکوب در تمام کشور افزایش یافته است. دکتر علی فدل، رهبر اتحادیه پزشکان در زیر شکنجه کشته شد. در گردهمائی که بمناسبت اولین سالگرد کودتا در سودان و از جانب مسئولین فراخوانده شده بود، صدها هزار نفر جمع آوری شده بودند و شعار اجرای فوری قوانین اسلامی را میدانند. شعاری که در رابطه با جریان روند اوضاع سیاسی - اجتماعی در سودان هشدار دهنده است.

اتحادیه‌های ایوبزیون دمکراتیک در حال سازماندهی و همکاری - نمایندگان ۵۲ سازمان اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه‌های وابسته و ۱۱ تشکل سیاسی اخیرا در خارطوم دیداری را ترتیب دادند. این ملاقات ایجاد "فوروم دمکراتیک ملی" را امکان داد که هدف مبارزه علیه شورای دولتی در قدرت، و برای آزادیهای دمکراتیک و حقوق انسانی و اتحادیه‌ای را در مقابل خود قرار داده است.

## در لابلای مطبوعات

### اولین کنگره سازمان اکثریت: تشییت لیبرالیسم

### کیهان هوایی مشوق نفی شعار سرنگونی

کیهان هوایی، بلندگوی تبلیغاتی رژیم در خارج از کشور، مدت‌هاست که بطور سیستماتیک سیاست تشویق نیروهای اپوزسیون، به کنسار گذاشتن شعار سرنگونی و پذیرش تز استحاله و سیاستهای لیبرالی را، در پیش گرفته و به بهانه های مختلف تلاش میکند این توهم را هرچه بیشتر در میان نیروهای مخالف تقویت نماید. در همین رابطه ۸۹۳مین شماره کیهان هوایی در مقاله‌سه "راهکارگر درگیر توهمی برای رفع تناقضات" ضمن باصطلاح بررسی مواضع سازمان ما در قبال بیانیه اخیر رضا پهلوی، بار دیگر به دفاع از شیوه لیبرالی "مبارزه" برخاسته و به تقبیح شعار سرنگونی رژیم اسلامی پرداخته است.

کیهان هوایی برای آنکه نفی شعار سرنگونی هرچه بیشتر "منطقی" و "مستدل" جلوه کرده و تاکید برآن به همان ترتیب "تخیلی و خرافی" معرفی گردد، سعی دارد استراتژی سرنگونی را همسنگ تاکتیک عملیات نظامی سازمان مجاهدین قرار داده و بدین طریق بن بست و بی‌ثمری آنرا اثبات نماید. کیهان هوایی مینویسد: "راهکارگر در مقابل شیوه و روش سلطنت‌طلبان که آنرا روش و خط استحاله و لیبرالی میخواند، تلویحا بر مبارزه مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی تاکید میکنند و معتقد است تنها از این راه میتوان به تحقق دمکراسی در ایران امیدوار بود. در حالیکه اگر مواضع سلطنت‌طلبان با واقعیت‌های جهانی (به صورت حداقل) تطبیق و هماهنگی داشته باشد، روش و خط‌مشی پیشنهادی راهکارگر اصولا فاقد این همگونی است. زیرا پس از ۱۲ سال مبارزه مسلحانه گروه‌های رنگارنگ علیه جمهوری اسلامی و همچنین به استناد نتایج این خط‌مشی در رژیم شاه، مبارزه مسلحانه تاکنون هیچ دستاورد مهمی دربر نداشته و زودتر از سایر خطوط و روشها به شکست انجامیده است. بنا براین خط‌مشی براندازی - آنهم از طریق مبارزه مسلحانه - در این شرایط بین‌المللی "متناقض‌ترین کلام است". همانطور که میبینیم نویسنده کیهان هوایی برای مجاب کردن خواننده، طبق معمول به کلک آخوندی متوسل شده است. و البته باید بگوئیم که ایسین تلاشی است مذبح‌خانه برای مبتذل کردن "خط‌مشی براندازی"؛ چرا که امروزه هر شاگرد مدرسه نیز بروشنی فرق میان تاکتیک مسلحانه از نسوع خط‌مشی سازمان مجاهدین و استراتژی سرنگونی از طریق قیام توده‌ای را میدانند. و بویژه اگر ایسین شاگرد مدرسه خود در قیام بهمن دستی داشته و یا

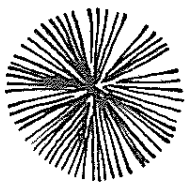
شورای مرکزی منتخب سیدمانند صمیمانه سپاسگزاری میکند! اما بعید است آن رهبران وقت که طی چند سال گذشته با "زحمت فراوان" زمینهای "نواندیشی" را فراهم می آورده‌اند، از رسالت واقعی این کنگره غافل مانده باشند و فرو تنانه کنار کشیده باشند.

علیرغم آگاهی یا نا آگاهی کنگره، و علیرغم ایهامات و گیج سربیا در برخی مباحث و زمینه‌ها، کنگره با امضاء چند مصوبه مبانی اندیشه و تاکتیک یک لیبرالیسم وارفته را که تحت نام مستعار "نواندیشی" به گرایش مسلط سازمانها و احزاب موسوم به طیف تودهای تبدیل شده بود صراحت بخشید. طبق قاعده نخست میبایست با ایده سوسیالیسم بعنوان طرحی عملی وداع میشد و هر نوع اقدام مشخص برای سوسیالیسم به‌طور دستها حتی دوتر از آن نقطه‌ای که بیشتر در اندیشه سنتی طیف تودهای قرار داشت یرتاب میشد. جایگاه سوسیالیسم در این "نواندیشی" از برنامه و استراتژی و مراحل انقلاب که به هر حال طرح‌های زمینی و نوبتی هستند به دنیای آرمانها، یعنی بهمان جایی که در دهها و هزارهای گذشته در تخیلات رنجبران جولان داشت پس رانده میشود. برای این "نواندیشی" تاریخ بار دیگر به آستانه قرن ۱۸ و شروع دوران شکوفائی سرمایه داری و پارلمان بورژوازی باز گشته است. و تمام تاریخ دو قرن گذشته که تاریخ جنبش کارگران و محرومان برای بنای نظامی برتر و عادلانه‌تر بوده است هیچ و بوج میشود. درست است که بخشی از ثرات مبارزات کلیه کارگران و رنجبران جهان، در هئیت "سوسیالیسم موجود"، امروز در هم می‌شکند و فرو میریزد، ولی آیا پیدایش خود این پدیده تاریخی، و کوشش عملی که کارگران و زحمت کشان برای تحقق برابری در زندگی واقعی بخرچ دادند یک تخیل بود؟ و هنوز فاصله بشر امروزی تا آن نظام عادلانه و انسانی چنان دور و ناپیداست که باید در آرمانها و تخیلات شیرین بشری جستجو شود.

تازه لیبرالهای وارفته کشور ما که چندی پیش همه حوادث کوچک و بزرگ سیاسی را با نقتی و سواسگرنه با نوبتی منطق ارتباط میان "زیرینا و روبینا" و دوران شناسی تجزیه و تحلیل میکردند، امروز خود باخته، به جای نقد تاریخ به نفسی آن مشغول شده‌اند. تاریخ نزدیک اگر هر عقیده و باور خرافی را، باطل کرده باشد - از جمله پیروزی کمونیزم در یک کشور رغبه یافتن آن بر سرمایه داری

طبق گزارشی نشریه شماره ۷۸ کار، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، اولین کنگره این سازمان در اواخر مرداد ماه گذشته برگزار شده است. در این نشریه گزارش مسوطی از جریان کار کنگره به همراه مصوبات آن درج گردیده که برای فهم مقام "تاریخی" این کنگره کاملا کفایت میکند. برخلاف عدم رضایت برگزار کنندگان و شورای منتخب کنگره از "عدم تدارک و آمادگی کافی و کمبود وقت"، کنگره مذکور طی ده روز فعالیت خود کاملا موفق شد به جریان بر درد استحاله لیبرالی این سازمان قطعیت بخشد و "زایش نوین" خود را بمثابه زایده بورژوازی لیبرال ایران جشن بگیرد. البته شورای مرکزی این سازمان که در جای کمیته مرکزی نشسته است "بزرگترین دستاورد کنگره را حفظ وحدت سازمان و تحکیم همبستگی فدائیان خلق ارزیابی نمینماید" و میگوید "همبستگی که کنگره در میان ما پدید آورد، میتواند نقطه پایانی بر خطاهای گذشته و دسته بندی‌های زیان آور باشد و راه مارا در جهت انجام وظایف آتی هموار سازد". با این ارزیابی نیز میتوان موافق بود. هر گاه از نقطه نظر منافع گروهی به مسئله نگاه کنیم واقعا نمیتوان انکار کرد که وحدت و همبستگی ترونی این سازمان در جریان خیانت‌های بزرگ و کم سابقه گذشته، خود یک پدیده بیسابقه و "دستاوردی" کم نظیر بوده است. یکی از مصوبات این کنگره قطعنامه‌ای است در نقد خطاهای سازمان در دهه اخیر که ظاهر بسیار تند و تیزی هم دارد. آیا از میان امضاء کنندگان این قطعنامه و از جمله اعضای شورای مرکزی که به اصطلاح سهم کمتری در آن فجایع داشتند، کسی آرزو نمیکند که کاش در آزمون سیاست دیگری پیش میگرفت در آنصورت آیا کسیکه واقعا به "خطاهای یک دهه اخیر" پی برده باشد هنوز میتواند به امر وحدت بعنوان بزرگترین دستاورد نگاه کند؟ مگر آن وحدت و همبستگی، وحدتی برای خیانت نبود؟ اکنون چه وحدتی که از این کنگره حاصل آمده است، برای چیست؟ آیا معقولتر این نیست که به آنچه این وحدت قرار است در خدمت در آید بعنوان "بزرگترین دستاورد" نگاه بشود. البته شاید شورای مرکزی و حتی خود کنگره متوجه مقام و موقعیت خود نشده باشد. کما اینکه همین کنگره درست در قطعنامه‌ای که به بررسی خطاهای سازمان در دهه اخیر اختصاص یافته و مسئولیت آنها را متوجه رهبری وقت دانسته در یک ماد مستقل اعلام میکند: "کنگره از رفقای هئیت سیاسی و کمیته مرکزی که فروتنانه جای خود را به

پیش تاخت که حتی از جمهوری خواهان و لیبرالها نیز جلوتر زد و همه خط و مرزها را بهم ریخت و شوک فکری شدیدی بر اکثر اعضای سازمان وارد آورد. و اکنون بعد از این شوک، کنگره با رد سیاست ائتلاف با سلطنت طلبان، نشان میدهد که دریافته است که اتحاد با سلطنت طلبان حتی در میان جمهوری خواهان نیز هنوز بیک سیاست غالب تبدیل نشده است. جریانهای لیبرال نگران آنند که نزدیکی بیش از حد به سلطنت طلبان، بی آنکه چیز دندان گیری عایدشان سازد، حنای آزادخواهی‌شان را پیش مردم بی رنگ خواهد ساخت. از اینرو این جریانها نیز از حرکت ناشیانه و پرنسیپ فروشی رهبری وقت "اکثریت" تا حدی جریحه دار شده بودند. با توجه به همین جریحه دار شدن است که در تازم مربوطه رناتحادبا سلطنت طلبان با تاکید بر اتحاد جبههای با جمهوری خواهان طرفدار دمکراسی در یک جا آمده، تا خطای مرتکب شده دو قیضه اصلاح شود و خدای نکرده جایی برای سو تفاهم باقی نماند! اکنون دیگر بر بورژوازی لیبرال و طیف گسترده جمهوری خواهان است که به این انتقاد از خود به دیده اغماض بنگرند و بطور کلی مقام و جایگاه تاریخی این اولین کنگره سازمان اکثریت را درک کنند و از آن به نیکی یاد کنند! باین ترتیب یکبار دیگر شاهد کله یا شدن دراماتیک سازمانی هستیم که از آغاز شکل گیری خود در گرم‌گرم انقلاب، همیشه از بحران و بلکه فقدان هویت سیاسی در رنج بوده است و با نادانیها، بی پرنسیپها و تنگ نظریهای نمایانضرباتی جدی بر مبارزات مردم ایران وارد آورده. بی تردید لیبرالیسم، آنهم لیبرالیسم ناشی از سرخوردگی، نیز نخواهد توانست به این گروه خود کم کرده، هویتی پایدار ببخشد. زیرا این سازمان، به هیچ وجه جای مناسبی برای یک تجمع لیبرالی نیست. لیبرالهای جا افتاده حداکثر کاری که برای این نولیبرالها ممکن است انجام بدهند، این خواهد بود که پارهای از آنها را بعد از عبور از فیلترهای لازمه به باشگاهها و مجامع خود راه بدهند. آیا هنوز وقت آن نرسیده است که اعضا و فعالان این سازمان که بهر حال بدنیاال آب به سراب کشیده شده‌اند، با جدیت و مسئولیت بیشتری درباره هویت سیاسی خود بیندیشند و بیش از این خود را از رویارویی جدی با مسائل حیاتی ایران و جهان معاف نکنند؟



تحلیل میکند. یعنی آنها هیچگاه نمی‌توانستند خواست خود را بجای وسیله و شیوه مبارزه بنشانند. اگر اولی از ماهیت حزب مردمی برمی‌خیزد، دومی مقلوبی است مربوط به مناسبات طبقات، تردیدی وجود ندارد که میلیونها کارگر و زحمتکش در مبارزاتشان برای آزادی، برابری، امنیت اجتماعی، صلح و رفاه، شیوههای مسالمت جویانه را ترجیح میدهند و تقریباً هیچوقت بمیل خود به شیوههای خشونت آمیز رو نمی‌آورند، اما آیا این یقین در مورد دشمنان مردم وجود دارد؟ آیا آنها نیز همین را میخواهند؟! بی اینهمه پلیس و ژاندارم و سپاهی و کمیته‌چی و زندان و شلاق و بودجههای میلیونی نظامی برای چیست؟ بعید است مشکل نمایندگان کنگره نداشتن این آموزشهای اولیه باشد. مسئله اینست که وقتی آدم در فرهنگ سیاسی و خرافات احزاب لیبرالی فرو رفت، مردم را ابله می‌انگارد، و گمان میکند که مردمی که با دشمن غدار و بیرحمی چون جمهوری اسلامی طرف هستند، اینها را به حساب مسالمت جویی و سیاهی انسانی اینگونه احزاب واریز میکنند نه حماقتشان. و این صفت البته سادهترین چیزی است که میتوان گفت. هر گاه مجموعه مباحث و مصوبات کنگره مورد بررسی قرار گیرد، نتیجهای که عاید میشود، از مقلوبات حماقت و نادانی بسیار فراتر میرود، و بار دیگر اقدامات خیانت کارانه گذشته پیش چشم جان میگردد. آنجا که توده‌های زحمتکش برای احقاق حقوق خود برمی‌خیزند، طرفداران مشی مسالمت جویانه، اگر به یاری نیروهای سرکوبگر نشتابند، به شامت گران نیروهای انقلابی تبدیل میشوند.

قطعنامه مربوط به ارزیابی خطاهای گذشته این سازمان که چهارمین مصوبه مهم این کنگره را تشکیل میدهد با چنین دیدگاههایی تنظیم شده است، بهمین علت تمام انتقادات مربوط به برخورد با جمهوری اسلامی، "اردوگاه سوسیالیسم" و حزب توده، زیر عبارت "سیاستهای ضد منافع مردم ایران" تدوین شده است. که کاملاً با سایر مصوبات کنگره همخوانی دارد. در واقع جان کلام این کنگره اعلام اتحاد با بورژوازی لیبرال ایران و پیوستن به استراتژی بی استی است که جمهوری خواهان ایران دنبال میکنند. این موضع را کنگره به صورتی دیگر در تازم مربوط به سیاستهای ائتلافی که با نقد ضمنی اتحاد عمل با سلطنت طلبان ترکیب یافته است بیان میکند. تازم منگور از اینقرار است "مردم مبین ما در انقلاب بهمن به رژیم سلطنتی نه گفتند و آترا سرنگون کردند. سازمان، نظام سلطنت را نظامی غیر دمکراتیک می‌شناسد. سازمان در سیاست اتحادها بر همکاری و اتحاد و تشکیل جبهه با نیروهای جمهوری خواه طرفدار دمکراسی تاکید دارد و اتحاد با سلطنت طلبان را رد میکند. اگر بخواهیم یک نکته مثبت در این کنگره ببابیم باید به همین انتقاد ضمنی و رد اتحاد با سلطنت طلبان اشاره کنیم. رهبری وقت سازمان اکثریت که با کشف "نوادیشی" - همانند کشف "دوران" - عقل باخته و مهار گسسته، چنان

جهانی - که دیروز جزو اصول دین همین "نویاشان" بود، یک حقیقت را بوضوح ثابت میکند، و آن اینست که آرمان کهن سوسیالیسم که در اندیشه بشر پیشرو زحمت کشی، از اول قرن به این سو، کار زمینی کردن خود را شروع کرده و از دنیای تخیلات در گذشته بود، اکنون زمینی‌تر و جدی‌تر از هر وقت دیگر خود را طرح میکند.

بی از آنکه کنگره سوسیالیسم را به آرمانها سیرد و با وجدان خود تصفیه حساب کرد، به گمان خود به دنیای واقعی پا میگردد و در تعیین خط مشی و برنامه سیاسی اعلام میکند "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی پارلمانی در شکل جمهوری فدراتیو" اما نه فقط مارکسیستها، بلکه همه آنهایی که پیدایش نظام پارلمانی و استقرار دمکراسی را در غرب با جدیت علمی بررسی میکنند، معترفند که این نظام بر پایه یک تعادل اقتصادی و سیاسی ایستاده. که شکل گیری آن در غالب کشورهای جهان سوم بر زمینه مناسبات سرمایه داری کار دشوار و حتی ناممکن است. تنها کسانی که قصد فریب مردم را دارند ممکن است غیر از این استدلال کنند.

اما کنگره جبههای ما که برای غیر علمی جلوه دادن سوسیالیسم به تاریخ کشورهای بلوک شرق مراجعه میکند، وقتی پای صحبت از نظام پارلمانی به میان می‌آید، ترجیح میدهند واقمیت سیاسی مسلط در کشورهای جهان سوم و تجربه منفی احزاب و جریانهای لیبرالی در این کشورها را به فراموشی بسپارند. این جاهم تاریخ نفی میشود و تخیلات سیاسی بعنوان برنامه سیاسی به تصویب میرسد.

تخیلات مربوط به این برنامه سیاسی، به مشی سیاسی هم کشیده میشود و در بحث پیرامون آن به این باور عمومی کنگره منجر میشود که شعار سرنگونی جمهوری اسلامی باید به شعار برکناری جمهوری اسلامی تبدیل شود. طبق گزارش شورای مرکزی، دلیل این کار از طرف نمایندگان، مطلق نکردن عنصر قهر و مخدوش نشدن سیاهی مسالمت جوی سازمان بوده است. در اینباره گزارش میگوید: "عموم نمایندگان در اظهارات خود تاکید نمودند که شعار "سرنگونی" به دلیل مطلق کردن عنصر قهر نمیتواند سیاهی مسالمت جوی سازمان و انزجار ما از خونریزی را منعکس سازد" به این استدلال، تازمترین و در عین حال پوشیدنی نوع ایده مربوط به تحول در حکومت اسلامی و چگونگی برخورد این احزاب نولیبرال با مسئله قدرت سیاسی است. مسئله خواست و نیت احزاب انقلابی نسبت به جنگ و خونریزی پیش از اینها و در همه جنبشها و جوامع مطرح بوده است و این احزاب هم عموماً اعلام می‌کردند که ما صلح طلبیم ولی این دشمن است که بنا به سرشت خود، و طبیعت تضادهای طبقاتی و ماهیت دولتها به قهر متوسل میشود و همین شیوه را به طرف مقابل

# مصاحبه با رفیق روزبه دبیر کمیته مرکزی، در باره نحوه سازماندهی تشکیلات داخل کشور

کمیته مرکزی سازمان در نشست اخیر خود، وضعیت تشکیلاتهای داخل کشور را مورد بحث و بررسی قرار داد و برای بهبود فعالیت آنها تصمیماتی اتخاذ کرد، مصاحبه رفیق روزبه، دبیر تشکیلات کمیته مرکزی با رادیو "صدای کارگر" در تشریح تصمیمات مزبور صورت گرفته است که عینا در زیر میآید.

هیئت تحریریه

حرفه‌ای (کادرها) پائین بودن سطح و کیفیت سیاسی - تئوریک آنها مشکلات عمده ما در این عرصه میباشند.

س - ریشه‌های این ضعف را شما بیشتر معلول چه عواملی میبینید؟

پ - عوامل متعددی را میتوان برشمرد که من به مهمترین آنها اشاره میکنم: ۱ - درك يك - جنبه از تاکید بر سازمان اعضا و ضرورت استقرار - شان در محیطهای کارگری و زحمتکشی که باید همچنان مورد تاکید ماباشد، موجب شده است کسانی که چه بصورت بالفعل و چه بالقوه میتوانسته‌اند وظایف يك کادر حرفه‌ای را داشته باشند، بدلیل اشتغال کامل و حیطة وظایف خود، نتوانند کارکرد يك کادر را داشته باشند در واقع در میان نیروهای داخل سازمان، تعداد قابل ملاحظه‌ای کادر، چه بصورت بالقوه و چه بالفعل وجود دارند که در واحدهای پایه و بصورت سازمان اعضا سازماندهی شده‌اند. این امر باعث شده که نیروی کادر مناسب نتواند در سازماندهی ما پرورش یابد. چنین پدیده‌ای که محمول و منعکس‌کننده حالت انتقالی از يك تشکیلات غیرکارگری به تشکیلات کارگری است نباید به امری نهادی شده و پایدار تبدیل گردد. بلکه باید از طریق جذب کارگران پیشرو کمونیست و دیگر عناصر انقلابی در واحدهای پایه و سازمان اعضا و در حول و حوش سازمان تدریجا و متناسب با رشد کمی و کیفی سازمانها داخل، کارکرد واقعی يك کادر را داشته‌باشند. تنها با افزایش وزن انقلابیون حرفه‌ای و ایجاد هسته فشرده‌ای از آن، البته متناسب با کیفیت هر تشکیلات میتوان کیفیت هدایت سیاسی تشکیلاتی را بالا برد. ۲ - کوچکی برخی تشکیلات - تهای داخل: تشکیلاتهای کوچک طبیعتا بدلیل نازل بودن سطح پراتیک و درجه مداخله در مبارزه طبقاتی نمیتوانند کادرهای همه‌جانبه و بلحاظ سیاسی نیرومند بیرومند بیروانند، طبیعتا است که در شرایط سرکوب و عدم تمرکز تا حدی وجود چنین امری اجتناب ناپذیر است، اما تنها تا حد و دی. تا آنجا که شرایط امنیتی و نیازهای گسترش کار توده‌ای اجازه میدهد، باید کمیته‌ها و واحدهای سازمان توسعه و گسترش لازم را پیدا کرده و نیروی کادر خویش را از طریق تقسیم تشکیلاتها

اساسا به آن دست مسائل و ضعفهای تشکیلاتی میپردازم که برخورد با آنها برای پیشروی سریعتر بسوی هدفهای اعلام شده سازمان ضروری هستند. میتوانیم ضعفها و کاستیهای سازمانهای داخل را عمدتا در سه محور زیر خلاصه نماییم:

اول - ضعف کادر، دوم - نقص مضمون فعالیت، سوم - ضعف آهنگ نفوذ سازمان در میان کارگران و زحمتکشان و نیروهای روشنفکران انقلابی و رزمنده چپ.

۱ - لطفا در مورد هر یک از این ضعفها توضیحات بیشتری بدهید.

۲ - کادر انقلابی و حرفه‌ای بویژه در شرایط مخفی برای هر تشکیلات رزمنده اهمیت تعیین کننده دارد. کادر کسی است که بلحاظ دانش عمومی سیاسی و تجربه مبارزاتی و آشنائی با تئوری کمونیستی، قادر است رابطه روشن و زنده‌ای بین خواسته‌های جاری و هدفهای عمومی مبارزه طبقاتی کارگران برقرار سازد. او همچنین به فن مبارزه با پلیس در شرایط مخفی در حد لازم و ضروری آشنا بوده و میتواند بهر میزان که نیاز مبارزه انقلابی است، انرژی خود را در خدمت آن قرار دهد. یکی از معیارهای مهم جدی بودن هر تشکیلات انقلابی آن است که متناسب با کمیت و کیفیت آن، چنانچه نفر بطور جدی و تمام وقت و با کیفیت فوق، برای آن کار کنند. در شرایط مبارزه زیر زمینی حاد و در شرایط عدم تمرکز در ساخت تشکیلاتهای داخل وجود چنین عناصری در راس کمیته‌ها و واحدهای سازمانی در بقاء و رشد تشکیلاتهای داخل اهمیت تعیین کننده‌ای دارد. عناصری که میتوانند تمام ارتباط با سازمان مرکزی را حفظ کرده و در صورت گسست اجتناب ناپذیر این رابطه، قدرت پیشبرد خط و برنامه سازمان را دارا میباشند. آنها تحرک سیاسی لازم را داشته و سازمانهای داخل را در برابر تهدیدات رژیم حفاظت کرده و در صورت پیش آمد ضربه قادر به ترمیم و یا بازسازی مجدد آنها میباشند. کمیود چنین کادرهایی در تشکیلاتهای داخل یکی از ضعفهای جدی ماست. ما اکنون در داخل انقلابیون حرفه‌ای که ظرفیت کار تمام وقت و توان مبارزه با پلیس مخفی را داشته‌باشند، داریم اما غالبا از نظر توان سیاسی - تئوریک ضعیف میباشند. بعلاوه آنها بلحاظ کارکردی فاقد کارکرد يك کادر هستند بنابراین ضعف انقلابیون

۳ - اکنون که سالها از مبارزه مخفی سازمان در شرایط سرکوب خشن پس از سال ۶۰ میگذرد؛ وضع تشکیلاتهای داخل بنظر شما چگونه است؟ با چه مسائل و مشکلاتی مواجه‌اند؟ نقاط قوت و ضعف آنها چیست؟ و بالاخره هدف اعلام شده سازمان منی بر استقرار در میان کارگران و زحمتکشان و سازماندهی مستقل آنان تا چه حد تحقق یافته است؟

۴ - اکنون حدود نه سال است که سازمان سمت‌گیری کارگری و استقرار در محیط کارورزی کارگران و زحمتکشان را در سرلوحه برنامه خویش قرار داده است. نگاهی به مسیر پیموده شده در این مدت میتواند نقاط قوت و ضعف سازمان را در راستای حرکت خویش نمایان ساخته و مارا در طی این مسیر و هدف اعلام شده با کیفیت بهتر و با آهنگ مطلوب‌تری یاری رساند. در طی این مدت با وجود فشارهای مداوم رژیم سرکوبگر و وارد آمدن ضربات متعدد، سازمان توانسته است به بقای رزمنده خود در راستای هدف اعلام شده ادامه دهد واحدها و کمیته‌های سازمان توانسته‌اند در سازماندهی تعدادی از حرکات مهم کارگری نقش ارزنده داشته باشند و در ایجاد و با تقویت شکل‌های کارگری سهم موثری داشته باشند. در انعکاس بخش مهمی از حرکات و مبارزات کارگران و زحمتکشان و مقاومت زندانیان سیاسی و خانواده‌های اسرا و شهدا نقش برجسته‌ای داشته‌باشند. از سالها پیش ما در یافتیم که هویت اجتماعی ما در پیوند با طبقه کارگر و سازمان دادن مبارزات این طبقه علیه نظام موجود است بنابراین استقرار هر چه بیشتر و موثرتر در میان کارگران همجنسان هویت اول سازمان محبوب میشود. و این با و اکنون به رکن اساسی و غیرقابل عدول فعالیت داخل مبدل گشته است. اما طبیعتا است که ما هنوز تا استقرار کامل، یعنی جذب بخش قابل توجهی از عناصر پیشرو طبقه کارگر در سازمانهای حزبی و با در تشکیلات جنب حزبی فاصله زیادی داریم. دستاوردهای تاکتونی سازمان، یعنی تجربه سالها کار مخفی در میان کارگران و زحمتکشان، ایجاد و تقویت تشکیلات متعدد کارگری و زحمتکشی و غیره میتوانند بمثابه دستمایه اولیه و البته مهمی برای پیشروی بسوی این مقصود تلقی شوند. بنابراین من در اینجا

از جمله یکی دیگر از مظاهر مهم کمپسها دادن به اهمیت تبلیغات کمونیستی بمثابة هسته اصلی کار کمونیستی، بی توجهی به اهمیت گسترش حزبی و بویژه محافل و تجمعات کمونیستی پیشا - حزبی است. هر تشکیلات باید با تعداد زیادی از این قبیل محافل و نیروها در تماس باشد تا بتواند از طریق آنها هم نیازهای مربوط به توسعه و تکثیر واحدهای حزبی را تامین کند و هم قادر شود در مبارزه کارگران و زحمتکشان مداخله و حضور فعال داشته باشد. از اینرو ارتباط مستقیم با طبقه که همواره مورد تاکید سازمان بوده و همچنان نیز باید باشد، بمعنای آن نیست که تنها به رابطه مستقیم با عناصر منفرد کارگران پیشرو در کارخانه بسنده شود. بلکه علاوه بر مهمتر از آن به معنای ایجاد و یا تماس با چنین محافلی نیز هست. اگر تنها به اولی اکتفا شود، با توجه به ابعاد گستره کارگران پیشرو و کار بزرگ سازماندهی طبقه کارگر، در حکم رویاندن گندم، در گلدان خواهد بود. و این مسئله طبعاً موجب میشود که دامنه نفوذ و مداخله ما در مبارزه طبقاتی کاهش یابد. رابطه مستقیم و تشکیلاتی با کارگران و زحمتکشان بمعنای این نیست که ضرورتاً کارگران و زحمتکشان را در واحدها و هسته تشکیلاتی بنشانیم و یا مضمون کار هسته تشکیلاتی را تا سطح مسائل صنفی و اقتصادی این یا آن کارگر و یا کارگران تنزل بدهیم. عناصر پیشرو کارگران و زحمتکشان ضرورتاً آمادگی لازم برای کمونیست شدن را ندارند و غالباً آنها آمادگی پذیرش نظم و انضباط تشکیلاتی را دارا نیستند و مخصوصاً در شرایط سرکوب و عقب نشینی غالباً از رابطه فعال با یک تشکیلات کمونیستی میگریزند این عناصر را عموماً از طریق محافل و تجمعات خاصی که شرکت در آنها برایشان قابل هضم باشد، میتوان دور و بر تشکیلات جمع کرد. هریک از واحدها و هر نفر از نیروهای عضو ما باید با محافل و مجامع متعددی سروکار داشته باشند و هر واحد باید مرکز هدایت مجموعه‌ای از چنین روابط باشد و بتواند آنها را در جهت انقلابی پیشبرد و آگاهی طبقاتی را در آنها به اشکال مناسب و مقتضی تریق کند مرکز هدایت و رهبری ما مرکز ارتباط و اتاق تهاوری فرق زیادی دارد. آنها باید مرکزی برای رهبری مجموعه‌ای از کارگران و زحمتکشان در راستای یک هدف طبقاتی و سیاسی عمومی باشند. فقط از طریق استفاده از محافل و مجامع گوناگون که نقطه تجمع عناصر پیشرو باشند میتوانیم نفوذ سازمان را گسترش بدهیم و آنرا در رابطه ارگانیک با کارگران قرار بدهیم. اینها حلقه واسط میان واحدهای سازمانی و کمونیستی از یکسو و توده کارگران از سوی دیگر هستند. بدون استفاده از این حلقه واسط، ارتباط مستقیم و تشکیلاتی فعال و گسترده با طبقه کارگر ناممکن است. همچنین اهمیت کلیدی دارد که تماس با پیشروان کارگری و محافل کارگری و بسا

همگی در خدمت تقویت سمت گیری سازمان خواهد بود. بنابراین معیار جذب روشنفکران را نمیتوان و نباید مشروط به کار در میان کارگران و یا رهسا کردن شغل غیر کارگری آنها، کرد. ۴۰ - ضعف ارتباط با سازمان مرکزی: در شرایط عدم تمرکز حفظ ارتباط مداوم و برخورد با سازمان مرکزی برای آموزش و تقویت همه جانبه نیروهای کادراهمیت اساسی دارد. گرچه این ارتباط را نمیتوان در شرایط سرکوب و کمبود امکانات، تضمین شده تلقی کرد اما در حدی که امکانات و شرایط امنیتی اجازه دهد باید جزو الویتهای تشکیلاتهای داخل باشد و بویژه کادرها در درجه نخست این الویست باشند. اینها هستند پاره‌ای از علل مهم ضعف کادرهای داخل.

ضعف دوم به مضمون فعالیت تشکیلاتهای داخل مربوط میشود. کار در تشکیلهای اقتصادی کارگری در راستای سمت گیری کارگری سازمان اهمیت زیادی داشته و یکی از عرصه‌های حیاتی و غیر قابل چشمپوشی فعالیت کمونیستی است اما اشتباه بزرگی خواهد بود که فعالیت کمونیستی را تنها به آن محدود سازیم کار در تشکیلهای اقتصادی کارگری فقط باید مرکز ثقل فعالیت توده‌ای ما باشد. در سازمانهای داخل سطوح دیگر فعالیت کمونیستی ضعیف است. در حالیکه تبلیغات کمونیستی بمعنای اعم و در اشکال گوناگون (به صورت کتبی، شفاهی، تشکیل محافل مطالعاتی و اشکال متنوع دیگر...) یعنی اشاعه اندیشه‌های کمونیستی در رابطه تنگاتنگ با مسائل جاری و مشخص جامعه اعم از عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و سایر مسائل اجتماعی باید هسته اصلی مضمون فعالیت کمیته و واحدهای سازمان باشد. تبلیغات نه فقط در برابر کار سازمانگرانه قرار نداشته بلکه کار سازمانگرانه بدون آن یکجانبه و ناقص میباشد. فعالیت توده‌ای و کار سازمانگرانه اگر با اشاعه و تبلیغ ایده‌های کمونیستی در نیامیزد خواه نا خواه یکجانبه شده و اکونومیستی خواهد بود. همانگونه که تبلیغات کمونیستی نیز بدون ارتباط با مسائل مشخص مبارزه طبقاتی، بصورت ایده‌های مجرد و فاقد کارایی و برد توده‌ای خواهد بود. مخاطب چنین تبلیغاتی اساساً باید کارگر-ان و زحمتکشان بوده و بر بستر زنده مبارزات و مسائل آنها صورت بگیرد تا از جانب آنان قابل هضم و جذب باشد. همچنین شکل و شیوه ایسین تبلیغات در موثر بودن آن در میان عناصر پیشرو کارگری نقش مهمی دارد. از ایجاد محافل مطالعاتی کمونیستی گرفته تا نوشتن اعلامیه‌ها و تراکتهای مربوط به مسائل مبارزه طبقاتی همه بمعنای عام هستند و هر تشکیلات باید با توجه به امکانات و مخاطبان خود از اشکال و شیوه‌های مختلف استفاده کند. لازمه ایجاد رابطه درست بین ایندو مستلزم تقویت توانائی سیاسی فعالین و پرهیز از بدفهمی و یکجانبه نگری در مورد سازمانگری کارگری است.

بصورت زودرس تضعیف نسازند. هر تشکیلات بدرجه‌ای که در مبارزه طبقاتی و در تمام عرصه‌های مبارزه اقتصادی و سیاسی مداخله نماید بهمسان میزان با مسائل اساسی مبارزه و نیازها و الزامات آن مواجه میشود بنابراین بسط کمی و بویژه نفوذ عمقی در میان طبقه کارگر و ارتباط با انبوهی از محافل کارگری و روشنفکری، گسترش نقش سازمان - نگرانه و موضع گیریهای سیاسی، نقش اساسی و مهمی در پرورش و ارتقا توان کادرها خواهد داشت. و چنین گسترشی با مسئله عدم تمرکز منافاتی ندارد در چارچوب همین عدم تمرکز بسیاری از سازمانها و واحدها میتوانند بلحاظ کمی و کیفی گسترش یابند. گاهی ضوابط بیش از حد سخت امنیتی و یا معیارهای افراطی سخت عضویت از کارگران پیشرو و یا سایر نیروهای انقلابی موجب چنین انقباضی میشود و حال آنکه معیار گسترش هر سازمان و هم چنین منطق امنیتی آن باید در ارتباط با کسار توده‌ای و امنیت فعالیت توده‌ای در نظر گرفته شود. بدون گسترش کمی لازم و مجاز و بویژه گسترش کیفی و عمقی ما نه قادر خواهیم بود که کادرهای مورد نیاز را پرورش داده و یا جذب کنیم و نه قادر خواهیم بود مداخله جدی و موثر در امر سازماندهی طبقه کارگر داشته باشیم. از اینسرو ضرورت دارد که حد این کمیت را بالا برد البته در هر تشکیلات مشخص باید بطور مشخص تصمیم گرفت، چون چیزی که در مورد یک تشکیلات کمیت مناسبی تلقی میشود ممکن است برای تشکیلات دیگر نامناسب باشد. عدد معینی را نباید بطور انتزاعی معیار قرار داد ولی طبعاً باید سقف خاصی را در نظر داشت که تعداد اعضای تشکیلاتها از آن حد بالاتر نرود. لازم بتذکر است که کمیت باید ناظر به اعضای متشکل در هسته‌های سازمانی باشد و در محاسبه آن نباید نیروهای پیرامونی و مخصوصاً محافل و غیره وارد شوند. ۳ - گست نسبی از محافل روشنفکران انقلابی و محافل و عناصر چپ. از دیر بساز روشنفکران کمونیست و محافل چپ از مهمترین منابع تامین کادرهای سازمانهای انقلابی بود. است. تاکید بر اهمیت استقرار و سازماندهی طبقه کارگر نمیتواند و نباید بمعنای نادیده گرفتن و یا گسست از چنین محافل و مجامعی باشد جذب و پیوند با چنین نیروهایی مغایر با کسار سازمانگرانه در میان طبقه نیست، برعکس آنها میتوانند مکمل و تقویت کننده راستای عمومی حرکت سازمان باشد. رابطه بین دو مسئله را نباید تنها بصورت رابطه مستقیم و محدود یعنی بسه صورت گسیل روشنفکران بمرکز کارگری دید. جذب نیروهای کادر و روشنفکران انقلابی و بهره گرفتن از امکانات فکری و اجتماعی و نیز کار در میان این محافل و مجامع برای پیشبرد خط و برنامه سازمان

## بحران ملیتها در شوروی و شعار "حق تعیین سرنوشت" (قسمت دوم)

در اوایل قرن بیستم، اندیشه لنینی، در ادامه سنت فکری مارکس و انگلس سه ایده مهم با برجسته گی بیشتری در جنبش جهانی سوسیالیستی مطرح ساخت: تئوری حزب، نحوه ائتلاف پرولتاریا بسا لایه های غیر پرولتری، و مسئله ملی. حقیقت این لنین بود که نه تنها جایگاه مسئله ملی را در انقلاب پرولتری، از نظر تئوریک بشکل جامع تری تدوین کرد، بلکه بعنوان یک آرمان خواه کمونیست، یک انقلابی و دموکرات راستین، از حق تعیین سرنوشت ملتها بمشابه یک حق دموکراتیک، مدافع جدی برخاست. تمامی جنبشهای انقلابی قرن بیستم، بویژه در جهان سوم، بنحوی با مسئله ملی مرتبط بوده اند، و از اندیشه لنین، بنحوی تاثیر پذیرفته اند. قرن حاضر عصر بیداری ملی و عصر جنبشهای ملی در بسیاری از کشورهای متمدن و سرمایه داری بوده است. در ۵۰ سال گذشته هیچ جنبش دموکراتیک جدی در جهان سوم را نمیتوان سراغ داشت که پیوندی با مسئله ملی نداشته باشد. در این راه طی شده کشورهای سرمایه داری مدعی دموکراسی، غالباً به سرکوب جنبشهای ملی روی آورده، و شوروی از این جنبشها حمایت کرده است.

از نظر لنین، حق تعیین سرنوشت ملی، یکی از اجزا اساسی دموکراسی بود، و راه پیسرورزی سوسیالیسم، تنها از طریق مبارزه ای پیگیر و همه جانبه برای دموکراسی می گذشت. بجرئت میتوان گفت که در جنبش جهانی سوسیال دموکراسی، تنها لنین و بلشویکها تا آخر به این شعار دموکراتیک وفادار ماندند. حتی کسانی چون کارل کائوتسکی، یا پلخانف از آن روی برگرداندند. کائوتسکی شعار حق تعیین سرنوشت تا حد جدایی را شعاری افراق آمیز نامید و پلخانف که در برنامه دوم حزب سوسیال دموکراتیک روسیه، آنرا مورد تأیید قرار داده بود، در کنفرانس ۱۹۱۲ منشویکها عمل از آن روی برگرداند. و طرف شعار "خودمختاری فز- هنگی" که از طرف مارکسیستهای اتریشی، اتوباشر و کارل رتر، عنوان میشد، گرایش پیدا کرد. "خودمختاری فرهنگی" حق جدایی سیاسی و اقتصادی و تشکیل یک دولت مستقل برای یک ملیت را نمی داد. همچنین، در امور حزبی، فدرالیسم را می پذیرفت، بهمین جهت نیز در سوسیال دموکراسی روسیه، در ابتدا فقط بوندستها آنرا مورد استقبال قرار دادند.

شعار حق تعیین سرنوشت، در نخستین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه، یعنی کنگره موسس،

در ۱۸۹۸ قید شده بود که در کنگره دوم در ۱۹۰۳ نیز مورد تأکید قرار گرفت. مسئله ملی در تئوری انقلاب لنینی، با تئوری حزب و نیز نحوه ائتلاف با لایه های غیر پرولتری، یعنی حمایت از خواسته های دموکراتیک، پیوند نزدیکی داشت. مخالفت با فدرالیسم و تجزیه در امور حزبی، در بین ملیتهای مختلف تشکیل دهنده یک دولت، برای تضمین وحدت و یکپارچگی از یکسو، و قائل شدن به حق آزادی سیاسی و اقتصادی به یک ملیتی، تا حد جدایی برای تشکیل دولتی مستقل از سوی دیگر، همدیگر را تکمیل میکردند. لنین در برابر کسانی که میگفتند قائل شدن حق جدایی، موجب تجزیه صفوف در مبارزات کارگری میگردد، نوشت:

"اگر هواداران آزادی تعیین سرنوشت، یعنی هواداران جدا شدن را، متهم به تشویق و ترغیب به تجزیه طلبی نمایم، بهممان درجه احمقانه و بهمان اندازه سالوسانه است که هواداران آزادی طلاق را متهم به ترغیب و تشویق انهدام روابط خانوادگی نمایم. همانگونه که در جامعه بورژوازی، مدافعین امتیازات و تن فروشی... با آزادی طلاق مخالفت میکنند، بهممانگونه هم نفی آزادی تعیین سرنوشت یعنی جدا شدن ملتها در کشور سرمایه داری، معنا ییش فقط دفاع از امتیازات ملت حکمفرما و شیوه های پلیسی اداره امور، در مقابل شیوه های دموکراتیک است." (۱) در عین حال، "شناسائی حق طلاق نیز ناسخ این موضوع نیست که در فلان یا بهمان مورد بر ضد طلاق تبلیغ شود." (۲) لنین مینویسد که ملتها به اهمیت تعلق به دولتی بزرگ و واحد اقتصادی بزرگ واقفند و فقط وقتی تصمیم به جدا شدن میگیرند که ستمگری ملی و اصطلاحاتهای ملی زندگی مشترک را کاملاً غیر قابل تحمل نماید و سه کلیه مناسبات گوناگون اقتصادی، بیاینند بزند. در چنین موردی، هم تکامل سرمایه داری و آزادی مبارزه طبقاتی، بسود جدا شدن آنها تمام میشود." (۳) در اینصورت وظیفه یک حزب انقلابی، و پرولتاریای ملت ستمگر، اینست که از حق تعیین سرنوشت ملت ستمدیده، تا حد جدایی کامل پشتیبانی کند. اگر یک حزب انقلابی و پرولتاریای انقلابی، از حق تعیین سرنوشت برای ملت ستمدیده حمایت بعمل نیاورد، در عمل از سیاست ناسیونالیسم ملت ستمگر و بورژوازی ملت ستمگر پشتیبانی کرده است. در برابر استدلال کسانی چون کارل رتر و اتوباشر که میگفتند که مبارزه برای مسئله ملی، جنگی است بین خرده بورژوازی، و از آن استنتاج حق "خودمختاری" را

میکردند، و بنا بر این پدیده مسئله ملی را عنصری بورژوازی با خصیلتی ثابت ارزیابی میکردند، لنین بر خصیلت تاریخی و بیان مشخص آن تأکید ورزیده و آنرا به سه نوع یا سه دسته طبقه بندی مینماید: ۱- ناسیونالیسم ملتهای پیشرفته سرمایه داری نظیر انگلیس، فرانسه، آلمان و آمریکا که زمانی بورژوازی جنبشهای ملی در آن کشورها را رهبری کرده، و اکنون دیگر خصیلت ترقیحواهی خود را از دست داده اند و ناسیونالیسم این کشورها در عصر امپریالیسم خود منشا ارتجاع است. ۲- ناسیونالیسم ملتهای اروپای شرقی، که در آنها وظیفه دموکراتیک مسئله ملی هنوز تمام نشده است، و چیزی برای گفتن دارد. ۳- ناسیونالیسم ملتهای تحت ستم، که در آنها "میهن" هنوز آهنگ خود را نخوانده است. (۴)

از نظر لنین حق تعیین سرنوشت، بعنوان جزئی از کلیت دموکراسی، یک مفهوم انتزاعی نبوده و نحوه ارزیابی از خصیلت بندی آن، نیاز به یک ارزیابی مشخص داشت. این متدی بود که مارکس بکار برده بود. بهمین جهت، لنین درک مارکسیستهای اتریشی، یعنی اتوباشر و کارل رتر، از مسئله ملی را نادرست و ارتجاعی مینامید، زیرا این طرح آنها را عملاً به حمایت از سیاست بورژوازی ملت ستمگر وامیداشت. لنین همچنین در اشاره به شعار "خودمختاری فرهنگی، آنان نو شد که فرمول آنها، فقط ملتها را از هم جدا می سازد، و بهترین نمونه آن نیز جنوب آمریکاست که در آنجا سیاهان و سفیدان، مدارس و آموزشگاههای جدا از هم را دارند.

بحث بر سر مسئله ملی، از ۱۹۱۲ بیحد بسه شکل حادی در جنبش سوسیالیستی آغاز شد. زیرا با نزدیک شدن شیخ حنکه در اروپا، عده زیادی از احزاب سوسیال دموکرات، بمواضع ناسیونالیستی در غلطیده و به سیاستهای ارتجاعی بورژوازی امپریالیستی کشورهای مربوطه خود گردن گذاشته بودند. در پائیز ۱۹۱۳ کمیته مرکزی حزب بلشویک یک قطعنامه هادهای را صادر کرد که نه فقط تأکید مجددی بود بر مواضع پیشین حزب، بلکه در عین حال واکنشی بود علیه مواضع انحرافی مارکسیستهای اتریشی، و نیز علیه حزب سوسیال دموکرات لهستانی، که اساساً اهمیتی به مسئله ملی نمیداد و معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی خود مسئله ملی را حل خواهد کرد. ۱- در شرایط سرمایه داری، برابری حقوق برای همه ملیتهای آنها

فقدان يك زبان دولتی اجباری، آموزشی در مدرسه بزیان محلی، اقدام وسیع برای خودمختاری ایالتی و خود حکومتی محلی يك خواسته عمده می باشد.

۲- اصل خودمختاری فرهنگی- ملی و مدیریت جداگانه مدارس ملی در داخل دولتی معین بشابه يك امر متضاد با دمکراسی بطور اعم، و منافع مبارزه طبقاتی بطور اخص می باشد.

۳- منافع طبقه کارگر، اتحاد کارگران در دولتی معین ایجاب میکند که تشکلهای کارگری، بموازات خطوط ملی تقسیم نشود.

۴- حزب باز "حق ملت‌های ستمدیده در پادشاهی تزاری به تعیین سرنوشت، (حق) جدائی و تشکیل دولتی مستقله حمایت مینماید.

۵- مطلوب بودن اعمال این حق در هر مورد ویژه‌ای از طرف حزب، "از نقطه نظر کل حرکت اجتماعی و منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم" مورد بررسی قرار خواهد گرفت (۵)

با اینهمه، اگر ضمیمه با حنگ، جناح چپ سوسیال دمکراسی را متحد مینمود، مسئله ملی شدت مورد اختلاف بود. بیانیه کنفرانس سیمروا-لد در سپتامبر ۱۹۱۵ که حق تعیین سرنوشت را مورد تأیید قرار داده بود، مورد اعتراض رادک از طرف حزب سوسیال دمکرات لهستان قرار گرفت و او آنرا يك "توهم" و "مبارزه برای حق تعیین سرنوشتی که وجود ندارد" نامید. در واقع دوگرایش آشکار در بین جناح چپ سیمروا و رادک وجود داشت. رادک نوشت که سوسیال دمکراسی "نمی‌تواند طرفدار برپا ساختن پست‌های مرزی جدیدی در اروپا یا طرفدار احیا مرزهایی باشد که امپریالیسم آنها را از بین برده است" و طرفداری از حق تعیین سرنوشت راهی مطمئن بسوی "سوسیال میهنسن پرستی" است، بنابراین، "مرگ بر مرزها" (۶)

در این هنگام بود که لنین نیز از خودبنام "انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت" را تدوین کرد. در واقع این بیان يك استراتژی سیاسی برای انقلاب سوسیالیستی بود و انقلاب سوسیالیستی نمیتوانست بدون اتحاد با جنبشهای ملی ملت‌های تحت ستم علیه امپریالیسم، به پیروزی برسد. لنین نوشت:

"فرض اینکه انقلاب اجتماعی، بدون طغیان ملت‌های کوچک در مستعمرات و در اروپا، بدون انفجارات انقلابی خرده بورژوازی با وجود تمامی تعصبات خود بدون جنبش پرولتاریایی ناآگاه و توده‌های نیمه پرولتر علیه ستم اشرافیت، کلیساها، پادشاهی‌ها و ملت‌های خارجی قابل تصور است، چنین فرضی، بمعنای بعقب انداختن انقلاب اجتماعی است" (۷)

لنین در اشاره به اهمیت دفاع از حق تعیین سرنوشت در انقلاب سوسیالیستی مینویسند:

" ضرورت اعلام و تحقق آزادی همه خلق‌های ستمدیده (یعنی حق تعیین سرنوشت آنها)، همان

گونه که در پیروزی انقلاب دموکراتیک بورژوازی بعنوان مثال در آلمان ۱۸۴۸ یا روسیه ۱۹۰۵ بوده، در انقلاب سوسیالیستی نیز اساسی خواهد بود."

(۸) و "سوسیالیسم پیروز، باید ضرورتاً يك دموکراسی تمام عیار برقرار سازد، در نتیجه، نه فقط برابری کامل در مورد حقوق ملت‌ها را به وجود آورد، بلکه حق ملت‌های ستمدیده برای تعیین سرنوشت، یعنی حق آزادی جدائی سیاسی را بکار بندد. احزاب سوسیالیستی که با فعالیت خود در حال حاضر، در دوره انقلاب و بعد از پیوستن روزی انقلاب به اثبات نرسانند که آنها، ملت‌های تحت تقدیر را آزاد خواهند ساخت و مناسبات خود با آنها را بر پایه اتحاد آزاد بوجود خواهند آورد. و اتحاد آزاد اگر متضمن آزادی جدائی نباشد، دروغی بیش نخواهد بود. این احزاب مرتکب خیانت به سوسیالیسم خواهند شد" و "سوسیالیسم پیروز اگر دموکراسی تمام عیار را برقرار نسازد، معنائی ندارد."

(۹) و حق تعیین سرنوشت برای ملت‌های تحت ستم، جزئی تفکیک ناپذیر از دموکراسی است و "بطور مشخص، این خواسته دموکراسی سیاسی، بمعنی آزادی کامل برای تبلیغ بشفق جدائی و حل مسئله از طریق رفتارندوم در بین ملت‌ها میباشد که می‌خواهد جدا شود. بهمین ترتیب نیز، ایمن خواسته، بمعنی جدائی، تکه تکه شدن و تشکیک دولتهای کوچک نمیشد، بلکه صرفاً بین پیگیر مبارزه علیه هرگونه ستم ملی است. هر چه نظام دمکراتیک يك دولت، به آزادی کامل جدائی نزدیک تر شود، در عمل، گرایش به جدائی بسیار ضعیفتر و کمتر خواهد بود. همانگونه که بشریت جز از طریق دوره گذار از دیکتاتوریت طبقات ستمدیده، نمیتواند به انحاء طبقات نائل آید، بهمین ترتیب نیز، نمیتواند جز از طریق گذار از آزادی کامل همه ملت‌های تحت ستم، یعنی آزادی برای جدائی، به اقدام اجتناب ناپذیر ملت‌ها برسد" (۱۰). لنین تا آنجا پیش می‌رود که میگوید اگر شعار حق تعیین سرنوشت، مسرود بهره برداری يك قدرت امپریالیستی رقیب قرار گیرد، سوسیال دمکراسی نباید از این شعار خسود صرف نظر کند، همانگونه که شعار جمهوری از طرف امپریالیسم، نباید موجب رویگردانی سوسیال دمکراسی از جمهوریخواهی خود شود. چنین بسود دیدگاه و تلاش بزرگ لنین در ارزیابی از مسئله ملی.

#### دولت شوروی و مسئله ملی

شوروی کثیرالملته‌ترین کشور جهان است. بعد از انقلاب اکتبر، بیش از هزار ملیت و قوم و قبیله و گروه ملی و نیز تنوع زبان بشمار، در شوروی وجود داشت، که ضرورتاً در اقدام ایمن ملیتها در واحد ملی بزرگتر "شهرند شوروی"

دشواریهای جدی بوجود می‌آورد. این مختصسه، همیشه موجب امیدواریهای برای کشورهای امیر-یالیستی بود که مسئله ملی، خطر مستقیمی برای نظام شوروی ایجاد نماید. مسئله ملی در شوروی هرگز در ابعاد امروزی خود وجود نداشته است و بخشی از آنان فرآیند دمکراتیزه کردن ساختارهای مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مرتبط است، که به توده‌های مردم، فرجه بیان خود را داده است. ولی چرا باینصورت، و چرا بصورت يك تنش؟ آیا ناسونالیسم روسی است که باعث برانگیخته شدن واکنش ملیتهاهای دیگر علیه دولت مرکزی شده است؟ حوادث جاری نشان میدهد که درگیریهای ملی، قبل از اینکه علیه دولت مرکزی شوروی یا "روس‌ها" باشد، درگیر-یهای است بین ملیتها کوچکتر در شوروی، و دولت مرکزی بیشتر بعنوان يك حایل عمل کرده است تا يك طرف درگیری. حتی واکنش علیه دولت مرکزی را نیز نباید معادل واکنش "ناسیو-نالیسم" ملت کوچکتر علیه "ناسیونالیسم روسی" تلقی کرد. این بمعنای آن نیست که اساساً چیزی وجود ندارد، بلکه بنیاد ماجرا این نیست، بلکه اختلال در زندگی اقتصادی و افت در سطح زندگی که آنرا بصورت يك بحران جدی اقتصادی درآورد است، و نیز بحران سیاسی جدی‌ایکه امروزه شوروی از سر میگذرانند، در دامن زدن به بحران ملی در شوروی نقش مهمی دارند، و بعید بنظر می‌آید که بدون بحران اقتصادی و سیاسی، بحران ملی در شوروی، در شکل حاد امروزی خود بروز مییافت.

همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، در بررسی مسئله ملی در شوروی باید قائل به يك دوره بنسب شد، زیرا شکل‌گیری مفهوم ملیت و بیداری ملی، از ابتدا در شکل کنونی خود نبوده است.

ناسیونالیسم در بین ملت روس، یعنی بزرگترین ملیت تشکیل دهنده شوروی، بسیار دیرتر از بقیه ملت‌های اروپا، و در نیمه قرن نوزدهم بوجود آمد، و چون از ابتدا بایک دولت عقب مانده مرتبط بود، نتوانست توده‌های خود دهقان روسی همیشه به تحریک‌های ناسیونالیستی دولت تزاری با چشم تردید نگاه میکرد، حال آنکه ناسیونالیسم ملت‌های اروپائی، محصول انقلابات بورژوازی و نتیجه خیزش‌های توده‌ای در آن کشورها بود. ولی خیزش توده‌ای در روسیه و انقلاب در امپراتوری تزاری، برخلاف انقلابات اروپا، خملتی جهان وطن و انترناسیونالیستی داشت که از دایره تنگ ناسیونالیسم ملت معین فراتر میرفت. هنگام انقلاب اکتبر و در طول جنگ داخلی، آگاهی ملی هنوز در بین بسیاری از ملیتها، بویژه در جمهوریهای آسیای امروز شوروی، بوجود نیامده بود. در مناطق غربی فقط در لهستان و فنلاند بود که بقیه در صفحه ۱۸

# اخبار مبارزات کارگران و زحماتشان

## لغو تعطیلات تابستانی در پارس الکتریک

در راستای برنامه‌های دولت جهت افزایش تولید، در اواخر تیر ماه اطلاعاتی از جاب امور اداری به تابلو اعلانات نصب میگردد که تعطیلات تابستانی اصلا لغو میگردد. این امر باعث نارضایتی کارگران شد. و با بد و بیراه گفتن به مدیریت و شورا نسبت به این اقدام اعتراضی می‌نمایند. مدیریت جهت تخفیف اعتراضات کارگران از تعطیلات عاشورا و تاسوتا و همچنین پنجشنبه و جمعه استفاده نموده و ۹ روز کارخانه را تعطیل می‌نماید. تا بجای آن چهار روز، پنجشنبهها در کارخانه کار دایر باشد. امسال نیز بر خلاف سالهای قبل اقدام به دادن ۱۰ کیلو برنج و ۵ کیلو روغن نموده و شایعه تعلق سهمی از تولیدات به کارگران نیز در سطح کارخانه پخش شده، که مجموعا بتانسیل مبارزاتی کارگران را خنثی نماید.

## اعتراضی به کار اجباری در پارس الکتریک

در اواخر تیر ماه شایعه‌ای در سطح کارخانه پخش گردید که بععلت تعطیلی غیر خیم در روز چهارشنبه، کارگران میبایست در روز پنجشنبه اضافه کاری داشته باشند. این مسئله باعث مخالفت و اعتراض کارگران شده و با تلفن کردن به شورا نسبت به این شایعه واکنش نشان می‌دهند. شورا نیز در جواب کارگران مطرح نمود که کار در روز پنجشنبه داوطلبانه است و جنبه اجبار ندارد و حقوق کارگران در این روز نیز دو برابر خواهد بود.

## افزایش تولید در کارخانه پارس الکتریک

طبق برنامه ریزی صنایع ملی برای کارخانه، در هفت ماه باقیمانده سال میبایست ۴۰ درصد افزایش تولید صورت گیرد. در همین رابطه مدیریت مجوهد این هدف را از طریق استخدام کارگران جدید که یک سوم سهمیه را تامین نمایند، و بقیه را از طریق تشدید کار به پیش برد. در همین رابطه وعده افزایش حقوق نیز از طرف مدیریت داده شده است. کارگران تا کنون با طرح فوق مخالف بودند.

## انتخابات شورای اسلامی، مدیریت و کارگران

در ماههای اخیر در پارهای از کارخانجات تحت پوشش دولت انتخابات جاری بوده و واکنشهای گوناگونی را در میان کارگران ایجاد نموده است. قبل از اینکه به نبردهای متفاوت کارگران بپردازیم ابتدا به تاکتیک مدیریت و عناصر حزباللهی درون کارخانه نگاهی میانگیم.

الف - مدیریت: همزمان با انتخابات شورای اسلامی برخورد مدیریت با کارگران، ظاهرا صمیمی بود و با هدف نفی شورا، امکان رابطه مستقیم بین کارگران و مدیریت را مطرح میکردند. مدیریت که اهداف ضد کارگری خود را بشکل پیچیدهای دنبال میکند در دور اخیر تلاشی نموده که ایادی خود را برای انتخاب شورا کاندیدا نماید، تا بهتر بتواند افزایش تولید در کارخانه را بدون دادن امتیاز به برخی خواستهای کارگران تامین نماید.

ب - حزباللهیها: محور تبلیغات حزباللهی درون کارخانه این بوده که اگر آنها انتخاب نشوند حقوق کارگران توسط مدیریت پایمال میگردد. آنها با زست ضد مدیریت نه ضد دولت کارگران را در مقابل شرایط بد و بدتر قرار میدادند.

ج - واکنش کارگران: در پارهای از کارخانها کارگران نه به عناصر حزباللهی و نه عناصر مدیریت رای میدادند بلکه بیشتر رای سفید به صندوق ریختند. در پارهای از کارخانها کارگران بخاطر همسویی عناصر حزباللهی با پارهای از خواستهای کارگران به آنها رای دادند. در برخی دیگر از کارخانه، کارگران نه به عوامل مدیریت و نه عناصر حزباللهی، بلکه به عناصر مستقل و با نفوذ کارگری رای دادند. در برخی دیگر حتی تحریم انتخابات باعث گردید که شورا به مدت یکسال منحل گردد.

★ کارگران ماشین سازی تبریز در تیر ماه بخاطر اجرای طرح طبقه بندی مشاغل دست به اعتصاب زدند و با وجود اینکه یکی از کارگران دستگیر میگردد اما مدیریت کارخانه ناگزیر به عقب نشینی میگردد.

★ ۲۷ تن از کارگران مجتمع پتروشیمی اروک را بحرم واهی به آتش کشیدن انبار مجتمع اخراج می‌نمایند. نحوه اخراج کارگران مزبور بدین صورت بوده که حراست در جلوی هر بخش با ماشین توقف نموده و دو یا سه تن از کارگران را سوار نموده و جلوی درب اصلی پیاده می‌نماید و با وجود درگیری کارگران مزبور اخراج می‌گردد.

## گزارشی از انتخابات شرکت تعاونی صنف چاپ

گزارشی از انتخابات شرکت تعاونی صنف چاپ انتخابات شرکت تعاونی کارگران چاپ که در تاریخ ۴/۱۲ برای نوبت دوم برگزار گردیده بود بخاطر انتخاب کارگران در هئیت مدیره به تعداد نصف آن، توسط هئیت مدیره انتصابی مطنی میگردد. در نتیجه با اعلام تاریخ ۶۹/۵/۱۷ اعضا را به مجمع عمومی مجدد دعوت می‌نمایند. نوبت دوم جلسه در روز پنجشنبه ۶۹/۶/۱ ساعت ۳ بعد از ظهر تعیین میگردد. هئیت مدیره انتصابی که در انتخابات قبلی قافیه را باخته بود، دست به کار شد و شروع به جمع آوری دفتريهای عضویت اعضایی کرد که در انتخابات شرکت نداشتند. (طبق اساسنامه هر عضو با در دست داشتن دفترچه ۳ نفر از اعضا و با وکالت از آنها میتواند از طرف آنها رای دهد). علاوه بر آن محل تجمع را جایی انتخاب نمودند که کارگران متمرکز نباشند. در همین رابطه خانهای که متعلق به تعاونی است برگزیده شد که کارگران ناچار در اتاقهای کوچک، بخشی در حیاط خانه و بخشی دیگر در کوچه جمع شده بودند پس از اجرای تشریفات اولیه و اعلام برنامه، یکی از اعضا گفت سؤالی ندارم. مجری برنامه در جواب گفت امروز به سؤال کسی پاسخ گفته نمیشود. این امر باعث اعتراض کارگران شده و مجری با قلدری جلوی صحبت کارگران را گرفت. کارگر مزبور تنها يك جمله گفت: آتم زنده وکیل نمیخواهد. در حمایت از کارگر مزبور یکی از کاندیداها از کاندیداتوری استعفا داد. یکی از کاندیدان نیز در اعتراضی به مجری گفت در انتخابات شرکت نمی‌کنیم. به همین ترتیب ۳ تا چهار نفر دیگر گفتند به ما رای ندهید. در این مقطع مجمع عمومی کاملا بهم ریخت. هئیت مدیره وابسته به انجمن اسلامی گفت اینها نمیتوانند اعتراض کنند. انصراف از کاندیداتوری میبایست کتبا به وزارت کار ابلاغ شود. پس انتخابات دائر است و صندوق رای را مقابل در می‌کناریم و هنگام خارج شدن رای‌های خود را بصندوق بریزید. در این میان سه الی چهار نفر از انجمن اسلامی برای حمله به تعدادی از کاندیداها بیرون آوردند که با دخالت مأمورین شهربانی که از قبل در محل حضور داشتند تا حدی ممانعت شد. در این میان بجز تعدادی معدود، اکثریت کارگران عملا انتخابات را تحریم کردند و در کوچه مقابل دفتر تعاونی شرکت به بحث پرداختند.



## مرگ جانگناز يك كارگر

بار ديگر مرگ جانگناز يك كارگر قلب تمامي همكاران و آشنايان او را به درد آورد. همه در سر كار حاضر بودند كه ناگهان سر و صدائي در محوطه پيچيد. يكي از كارگران را برق گرفته بود. سكوتي مرمكار تمام صحن كارخانه را در برگرفت. تمام چشمها بر از اشك گرديد. يكي از كارگران در حين تعمير يكي از كولههاي كارخانه بخاطر نداشتن وسايل ايمني دچار برق گرفتگي ميشود و جان خود را از دست داد.

## مبارزه كارگران فصلی

## گشت و صنعت هفت تپه

۳۵۰۰ تن از كارگران فصلی مزارع گشت و صنعت هفت تپه در زمستان گذشته در اعتراض به شرايط كار به مدت ۱۱ روز دست از كار كشيدند و پس از تحقق خواستهايشان به سر كار حاضر شدهاند.

## اخراج كارگران در خوزستان

در اواخر مرداد ماه ۲۰ تن از كارگران آجر مدرن واقع در خوزستان از كارخانه اخراج ميشوند. چند روزی از اخراج نگذشته بود كه تعداد ۴۰ تن از كارگران كارخانه قند و شكر اهواز را نيز اخراج ميكنند. نارضايتی و فشار اعتراضات كارگران عليه اين اخراجها به حدی بود كه شوراهاي اسلامي منطقه در مجمع عمومي خود، اقدامات مديريت دو كارخانه مذكور را كه به اخراج دستجمعی كارگران دست زده بودند محكوم مي نمايند و خواهان باز گشت كارگران اخراجی بر سر كار ميشوند.

## اخراج در شرکت تولیدی چهره نما

مديريت شرکت تولیدی چهره نما اعلام ميکند كه بخاطر عدم وجود مواد اوليه مورد نیاز كارخانه، تصميم دارد تعداد زیادی از كارگران اخراج يا بازخريد نمايد، و سرانجام در اواخر شهريور حدود ۴۵ نفر از كارگران اخراج ميگردند.

## وضع پاداش افزایش تولید

## در كارخانهها

در پارامی از كارخانههاي دولتی نظير لندرو، كمپاين سازی ايران و ليفترالک سازی سهند طيرغم افزایش تولید تا كنون همچگونه پاداشی برای افزایش تولید پرداخت نشده است. سود اين افزایش تولید كه با بالا بردن شدت كار و مقررات انضباطی صورت گرفته است، تنها به جيب سرمايه داران و دولت حامی آن ريخته شده و برای كارگران حاصلی در بر نداشته است.

## مجروح شدن كارگران توسط

## مزدوران حراست

اخيرا مديريت شرکت شيشه و گاز با انتشار اعلامیهی از كارگران خواست كه برای استفاده از مرخصی قانونی میبایست ۲۴ ساعت قبل از آن به شرکت اطلاع دهند. اين موضوع با اعتراض كارگران مواجه شده و آنان با تجمع خود، خواهان توضیح مديريت شدند. مديريت شرکت در پاسخ اعتراضی كارگران از تعدادی از افراد حراست بنياد مستضعفان و جانبازان خواست كه به شرکت آمده و كارگران معترض را مورد ضرب و شتم قرار دهند. بر طبق اخبار درج شده در روزنامههاي رژيم تعدادی از كارگران بشدت مجروح شده و به بهارستان منتقل ميشوند.

## اخراج كارگران مجتمع منتظری

کميته انقلاب اسلامي كه مالك مجتمع شهيد منتظری است، در تاريخ ۶۹/۵/۲۳ بيبي از ۶۰ تن كارگران خود را، بدون پرداخت حقوق، بخاطر دلايل واهی سردی هوا و كمبود وسايل اخراج نموده است، كارگران اخراجی با ارسال نامه به مطبوعات رسمی خواستار رسيدگی به وضعيت خود شدهاند.

## سالگرد مرگ خمینی

## و واكنش كارگران

سالگرد خمینی در شرايطی فرا رسیده بود كه رژيم سعی داشت كه به توهمات مذهبی دامن بزند، و در عين حال به افزایش تولید ضربه نخورد. به همین خاطر در كارخانجات در هفته عزای عمومی به غير از ۱۴ و ۱۵ خرداد از تعطیلی خبری نبود. در اين هفته حزب اللهیهاي كارخانجات (انجمنها و شوراها و بسیجها...) همگی سیاه پوشیده بودند ولی نتوانستند همچون سال قبل فضای سیاه پوشی را ایجاد کنند. به غير از چند تن از عناصر ترسو و محافظه كار کسی از كارگران به حزباللهیها نپیوست. در اكثر كارخانهها اصلا مراسمی برگزار نگردید. اما در برخی از كارخانهها مبادرت به بخش غذا نمودند. كارگران در اين هفته بدون واهمه صورتهای خود را تراشیده و با حزباللهیها نيز به راحتی مواجه ميشدند.



## اخباری از كردستان

● همزمان با باز گشت اسرا، استقبال وسیعی از آنها در سنندج شده بود. جمعیت از دروازه ورودی شهر تا خیابانهای مرکزی به استقبال اسرا رفته بودند. گشتهای سیاه و کميته سعی بسیار داشتند تا با شعار داس مردم را تحريك کنند ولی حتی در يك مورد شعارهای آنان از طرف مردم تکرار نشده است و برعکس در مؤاذهی منجر به برخورد مردم با سپاه شده است. بطور مثال پدر يکی از اسرا در میان جمعیت به افراد سپاه گفته كه بسر من برای هيچ و بوج هشت سال در زندان بوده و فتح كه نکرده تا جشن بگیريم و در ادامه ماموران سپاه كه هار شده بودند تعدادی از جوانان شهر را باز داشت كردمانند.

● به دنبال ساختن مقر بر روی کوه آبپدر كه تنها محل تفریحی سنندج برای کوه بيمائی بود، برخوردهایی بين جوانان شهر و ماموران سپاه در روز جمعه ۲ شهريور ماه پيش آمده كه منجر به دستگیری تعدادی از جوانان مشتاق کوه نوردي شده است. جريان برخورد با اعتراضی تعدادی از جوانان كه مانع کوه نوردي آنها شده بودند شروع شده است.

● روز چهارشنبه ۲۱ مرداد در ميدان اقبال سنندج گشتهای سپاه و کميته به جوانان حاضر در خیابان حمله کرده و تعدادی را دستگیر كردمانند. يك ساعت قبل از اين دستگیری، خواهر يکی از اسرا كه بوسيله گشت کميته مورد حمله قرار گرفته بود، از سوار شدن به ماشين خود داری کرده و با جمع شدن تعدادی از مردم رو به آنها گفته است كه اينها با خانواده اسير اينطور رفتار ميکنند كه منجر به برخورد با کميته و متواری شدن آنها ميشود. همزمان چند اعلاميه دست نویسی با مضمون: ما گوشت و برنج و روغن نمیخواهيم، به جای آن به ما كار بدهند با اعضا خانواده اسرا در چند نقطه شهر و بخصوص در ميدان اقبال نصب شده كه ظاهرا باز داشت فرد مزبور نيز در رابطه با اين عمل بوده است.

## وضع باز نشستگی كارگران

## ماشين سازی تبريز

وضع بازنشستگی كارگران ماشين سازی تبريز تعدادی از كارگران ماشين سازی تبريز با ارسال نامهائی به نمایندگان شهر تبريز در مجلس، خواستار نصيب هر چه سريعتر تعديل استفاده از قانون باز نشستگی پيش از موعد كارگران شدند. اين كارگران كه در كارهای سخت بيماریزا مشغول به كار هستند میبایست پس از ۲۰ سال از قانون بازنشستگی استفاده نمايند. هم اکنون تعدادی از كارگران واجد شرايط مزبور هستند كه از اجرای اين قانون در كارخانه خبری نيست.

د نباله از صفحه ۱۵

بورژوازی محلی و لایه‌های روشنفکری شکل گرفته بودند که بعد از انقلاب اکتبر، صریحا خواهان جدائی شدند. در قفقاز، یعنی گرجستان، ارمنستان و آذربایجان، سرزمین ملی، مرزهای مشخصی نداشت و در گرجستان و آذربایجان، بیشتر از ارمنستان، ارمنی وجود داشت و در تغلیس، پایتخت گرجستان، غلبه با جمعیت ارمنی بود. با توجه به رشد بورژوازی تجاری در بین ارمنی‌ها، ناسیونالیسم گرجیها بیشتر ضد ارمنی بود تا ضد روسی، و در آذربایجان، بجز چاهای نفت باکو که جمعیت کارگر روس و ارمنی را نیز بخود جلب کرده بود، مناسبات سرمایه‌داری، بسیار کم توسعه یافته بود. لیکن در بین ارمنی‌ها و گرجی‌ها روشنفکران رادیکالی شکل گرفته بودند که اندیشه آنان بیشتر با سوسیال‌دمکراسی پیوند داشت. در بالتیک، جنبشهای بورژوازی، علیه تجار آلمانی بود که نیروی سهم اقتصادی در منطقه را تشکیل میدادند. در واقع هویت‌یابی ملی، بیشتر با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ آغاز میگردد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، بلشویک‌ها به تبلیغ وسیع حق تعیین سرنوشت و تشکیل جمهوریها، مناطق و گروههای ملی خود مختار پرداختند. در طول جنگ داخلی، هیچ ژنرال سفید ضد انقلابی نتوانست از مسئله ملی بهره‌برداری نماید، زیرا ژنرالهای سفید، خود خواهان برقراری مجدد رژیم تزاری در سرزمینهای متصرفه تزار و مخالف هر گونه شعار حق تعیین سرنوشت بودند. بسیاری از ارتش سرخ، جمهوریهای بورژوازی ایکه در خلا قدرت مرکزی، اعلام استقلال کرده بودند، با تکیه بر شعار "حق تعیین سرنوشت برای توده‌های زحمتکش" سرنگون گردیدند.

اگرچه فرآیند آگاهی ملی، تابعی است از درجه رشد جامعه مدنی و توسعه اقتصادی یک ملت و بنابراین در جامعه کثیرالمله‌ای نظیر شوروی، پدیده‌ای است کاملا ناموزون، با اینهمه میتوان سه مرحله کلی در تکوین آنرا در نظر گرفت: ۱- دوره انقلاب ۱۹۰۵ تا پایان جنگ داخلی، که آگاهی ملی، مراحل اولیه خود را طی میکند. در مناطق آسیای، این آگاهی ضعیف‌تر و در جمهوری‌های غربی، تا حدی رشد یافته‌تر است. ۲- از جنگ داخلی تا آغاز جنگ جهانی دوم، که سبک ایدئولوژی انترناسیونالیستی در سرتاسر شوروی تبلیغ میشود. ۳- دوره جنگ جهانی دوم در صحنه سیاست جهانی، ناسیونالیسم غلبه پیدا میکند و شوروی برای مقابله با موج حمله فاشیستی، ناگزیر از استفاده از همان ابزار میشود و به میهن پرستی شوروی دامن میزند و این موافقی داشت. در حوزه ایدئولوژی، در واقع این نوعی گذار از تفکر جهان وطنی به یک تفکر ملی است. بیداری ملی در جهان سوم و بیکارهای ملی استقلال طلبانه علیه امپری-

قرار دارند، لیکن مناسبات اقتصادی مستقیمی با هم ندارند، و اگرچه به کشورهای مختلف خارج از شوروی کالا صادر میکنند، خود نمیدانند که این صادرات به کدام کشورهاست.

مختصه دیگری نیز باید مورد توجه قرار گیرد. مهاجرت داخلی در شوروی بیشتر از بیسن ملت روس بوده است. بیش از ۲۵ میلیون روس، به جمهوریهای مختلف مهاجرت کرده‌اند، و در مناطقی نظیر لتونی، حدود نصف جمعیت جمهوری را تشکیل میدهند. بسیاری کادرهای مدیریت در جمهوریهای اروپایی روس هستند. در جمهوریهای بالتیک که پیشرفته‌ترین بخش شوروی بشمار میرود این امر باعث واکنش از طرف جمعیت و روشنفکران محلی میگردد، زیرا احساس میکنند که این جمعیت تازه وارد پستهای را اشغال میکنند که قاعدتا باید بخود آنان تعلق میگرفت. بویژه که آنان وضعیت خود را با فنلاند مقایسه میکنند. بهمین جهت اعتراض بمرکز، همیشه بیشتر از طرف بوروکراسی و روشنفکران محلی انجام گرفته است. حتی روشنفکران علمی در جمهوریهای بالتیک، نه یاد گرفتن روسی، بلکه انگلیسی را ترجیح میدهند.

برخلاف جمهوریهای بالتیک در جمهوری‌های آسیای مرکزی جمعیت مهاجر روسی، بیشتر پرولتاریای صنعتی را تشکیل میدهد که میتسوان گفت جمعیت نسبتا کوچکی است. نرجه رفتن به بالا در حکومت مرکزی برای کادرهای آسیای مرکزی محدود است و حتی حرکت در بین خود جمهوریها، زیاد نیست. از اینرو اتفاق آنان از جمهوری، فقط جمهوری خودشان است و با توجه به تنوع اقوام در آسیای مرکزی، زبان عامل پایه‌ای ملیت نیست. مذهب نیز مثلا از یک را از تاجیک متمایز نمیسازد. بهمین دلیل بیشتر مفهوم "سرزمین" ملیت مطرح میگردد.

در اوکراین وضع متفاوت است. در آنجا روشنفکران فرهنگی لایه وسیعی بشمار میروند و برای آنان رسیدن به پستهای مهم اداری و سیاسی و علمی در ساختار مرکزی چندان دشوار نیست. با اینهمه ساختار سیاسی و حکومتی متمرکز، موجب واکنش ناسیونالیستی در اوکراین گردیده است. بویژه آنکه وجود یک لایه جمعیتی بزرگ اوکراین در خارج از شوروی میتواند آب به آسیاب ناسیونالیسم اوکراین بریزد.

اما مهمتر از همه خود جمهوری روسیه است. در بین روشنفکران روسیه، یهودیان در دهه ۱۹۳۰ عبار بالایی داشتند و اینان چه در حرف و چه در عمل، انترناسیونالیست بودند. حتی به دوره بعد از جنگ که با تبلیغ میهن پرستی و ستایش از سبیل‌های ملی توأم بود، پاسخ ناسیونالیستی از طرف آنان داده نشد. درگیریهای

یالیسم در دوره بعد از جنگ جهانی دوم که مورد حمایت شوروی قرار داشتند، بعنوان یک عامل بیرونی، بر آگاهی ملی در داخل ملت‌ها در شوروی اثر گذارد.

لیکن اساس مسئله را در دو عامل دیگر باید جستجو کرد: ۱- تناقض شکل حقوقی دمکراتیکی که اختیارات بسیار وسیعی به ملت‌ها و گروههای ملی مختلف میدهد، با ساختار سیاسی و اقتصادی فوق متمرکز که همه چیز را بشیوه بوروکراتیک و از مرکز حل و فصل میکند، بی‌آنکه اختیارات واقعی به جمهوریهای ملی و گروههای ملی خود مختار داده شود. ۲- توسعه ناموزون اقتصاد شوروی، که ضرورتا در سطح زندگی مناطق و ملت‌های مختلف شوروی اثر میگذارد. بعد از پایان دوره نپ، که با برنامه ترمکز شدید اقتصادی و طرح اشتراکی کردن اجباری هدایت شده از مرکز همراه بود، ساختارهای سیاسی محلی، عملا ناقص اختیارات واقعی شدند. خلعت آمیخته و در هم تنیده حزب - دولت نیز هرچه بیشتر این حقوق اعلام شده در قانون اساسی برای ملت‌ها را باینتر ساخت. ولی سلب اختیار از ملیتی، بمعنسی بیداری ملی و آگاهی ملی نمیباشد. تبلور آگاهی ملی ظرف بیانی خاص خود را میخواهد. اکثریت جمعیت در آن دوره را دهقانان تشکیل میدادند و دهقان بر پایه دهکده یا دره و تپه می‌اندیشد و حامل آگاهی ملی نیست. از اینرو آگاهی ملی را در شهرها باید جستجو کرد. توسعه سریع اقتصادی شوروی در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ که جمعیت دهقانی عظیمی را بمیان شهرها پرتاب کرد و سیاست آموزشی شوروی از این جمعیت دهقانی، لایه‌هایی از معلمان، پزشکان، مهندسان و کارکنان اداری و حزبی و هنری و غیره بوجود آورد که بذرای آگاهی ملی در میان آنان میتوانست رشد کند. بعبارتی دیگر، توسعه سریع اقتصادی، روشنفکرانی را در بین ملت‌ها پرورش داد که حامل آگاهی ملی بودند. همچنین ناموزونی این توسعه، به نابرابری در بین جمهوریهای ملی مختلف دامن زد. در دهه ۱۹۳۰، شوروی برای رسیدن به سطح صنعتی غرب، اساس سرمایه‌گذارهای صنعتی خود را در جمهوری روسیه و اوکراین متمرکز ساخت. و در دوره‌های بعد نیز جمهوریهای اروپایی از سهم سرمایه‌گذاری صنعتی بیشتری برخوردار شدند. نتیجه آن شکاف زیاد در سطح زندگی بین جمهوری‌های اروپایی با بقیه نقاط کشور گردید. این فاصله، امروز نیز جمهوریهای آسیایی و قفقاز را از ملت‌های اروپایی شوروی، متمایز میسازد. جمهوری‌های آسیایی عمدتا تهیه کننده مواد خام بسرای صنایع جمهوریهای اروپایی هستند. از این گذشته اگرچه جمهوریهای مختلف شوروی، در چهارچوب یک برنامه ریزی واحد اقتصادی هدایت شده از مرکز

اصلی انتخاب شده توسط گورباچف برای این کمیسیون طرح اصلاحات ۵۰۰ روزه را آماده ساخت. قبل از آغاز کار پارلمان، اختلاف شدیدی بین طرح کمیسیون اقتصادی (که به طرح شاتالین معروف شده است) با طرح تهیه شده توسط کمیسیون اصلاحات اقتصادی دولت تحت مسئولیت لئونید آبالکین بروز نمود. گورباچف برای آشتی دادن این دو طرح و جلب حمایت طرفداران هر دو، آبل آکانگیان را مأمور تهیه یک طرح سازش کرد. بدین ترتیب با آغاز مباحثات پارلمان در باره اصلاحات اقتصادی، سه طرح مختلف در برابر پارلمان اتحاد شوروی قرار گرفت.

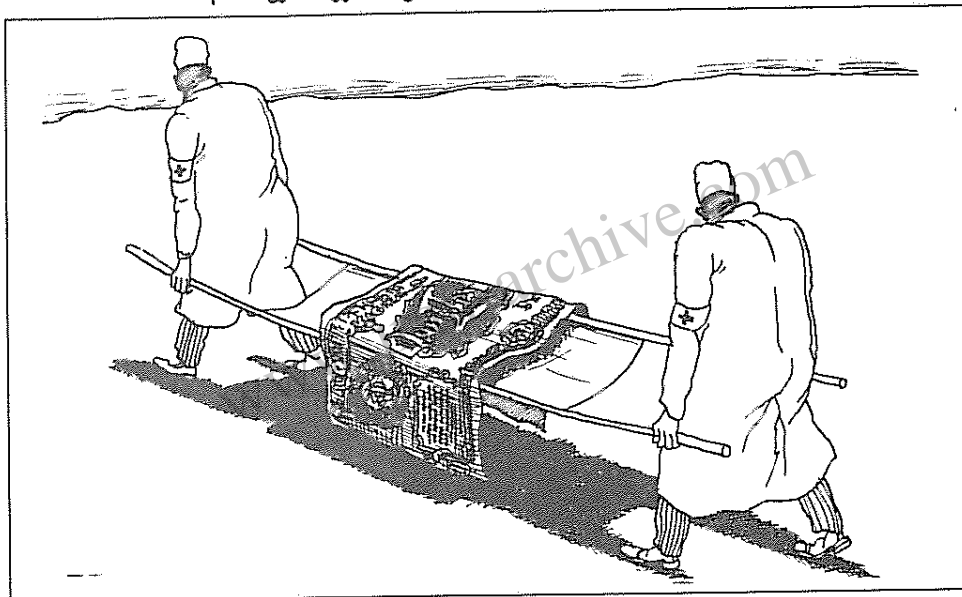
اگر چه متن تفصیلی طرح شاتالین هنوز انتشار نیافته و تنها رؤس کلی آن منتشر شده است

ساختار حزب - دولت در کنگره ۲۸ به نتیجه قطعی خود رسید. بدین ترتیب سلسله نصب دولت مرکزی یعنی تشکیلات یکپارچه و سراسری حزب کمونیست از هم پاشید و بحران ملی، نظام دولتی و قدرت مرکزی را به حداقل خود رساند. سیستم ریاست جمهوری بمنظور ایجاد یک اهرم نیرومند برای دولت مرکزی در روند انتقال تعبیه شد. اما بحران شتاب گیرنده ملی و بویژه بقدرت رسیدن یلتسین در فدراسیون روسیه بمیزان زیادی این تدبیر را خنثی کرد و به ایجاد نوعی قدرت دوگانه در کشور منجر شد. جمهوریهای بالتیک و نیروهای ناسیونالیست در سایر جمهوریها برای تضعیف دولت مرکزی به تقویت یلتسین و لیبرالها روی آوردند و بتدریج آلترناتیو

در هفتههای اخیر به موازات به بحث گذاشته شدن طرح اصلاحات اقتصادی، شورای عالی اتحاد شوروی صحنه حادثترین منازعات بین نمایندگان بود. اقتصاد کاملا فلج شده، کمبود شدید و رو به افزایش تقریبا تمام اجناس اساسی، کشور را در آستانه انفجار قرار داده است. دیگر تردیدی وجود ندارد که بقا اتحاد شوروی در گرو حل این بحران و ارائه یک راه حل قطعی و جامع برای آنست.

اوضاع سیاسی کشور در طی چند ماه اخیر شاهد دگرگونیهای عظیمی بوده است. بدنبال انتخابات شوراها در مهمترین جمهوریها از جمله جمهوری روسیه اوکراین، بلو روسی، جمهوریهای بالتیک و ارمنستان تحولات بسیار تعیین کنندهای در تعادل قوا صورت

## رفرم اقتصادی اتحاد شوروی: اصلاح یا امحاء سوسیالیسم



اما پامهای اصلی این طرح در حوزههای کلیدی بنقرار زیر است:

**الف) مالکیت،** طرح شاتالین به مالکیت اجتماعی در شوروی نقطه پایان میدهد. واحدهای کوچک و متوسط در برصه خدمات و بازرگانی، خصوصی میشود. زمینها نیز تقسیم شده و به دهقانان واگذار میگردد. واحدهای بزرگ اقتصادی به شرکت سیاسی تبدیل شده و سهام آنها بفروش میرسد. دولت کنترل خود بر واحدهای بزرگ را از طریق در دست گرفتن بلوک تعیین کننده سهام در این واحدها اعمال مینماید. حاصل این رفرم که در طرح تحت عنوان "تحریر انحصاری کردن" مطرح میگردد ایجاد یک بورس سهام در سطح اتحاد شوروی است.

**ب) رفرم قیمتها،** پس از یکسره کوتاه (۱۰۰ روز اول) که در آن تعدادی از کالاهای اساسی تحت کنترل دولت قرار دارد، دوره آزاد کردن کامل قیمتها فرا میرسد. بنابراین قیمتها براساس عرضه و تقاضا و رقابت نگاههای خصوصی تعیین میگردد.

بقیه در صفحه ۲۵

لیبرالها در خارج از دولت مرکزی شدت تقویت شد. اکنون نظام حکومتی شوروی به دولت مرکزی و ارتش (که نسبتا توانسته است یکپارچگی خود را حفظ کند) محدود شده و بدین ترتیب بحران ساختار دولتی به مرحله جدیدی گام نهاده است.

با اعلام افزایش قیمتها بعنوان عنصر کلیدی در طرح اصلاحات اقتصادی ریشکوف - آبالکین، موجی از وحشت، مصرف کنندگان را در بر گرفت و کالاهای موجود در منازلها و انبارها ناپدید شد و کمبود به ابعاد بیسابقهای ارتقا یافت. شورای عالی، طرح ریشکوف را زیر فشار عمومی و فضای اعتراض بوجود آمده در کشور رد کرد و دولت را موظف ساخت تا ماه سپتامبر برنامه اصلاحات اقتصادی جدیدی را به شورایی عالی بیاورد.

در متن چنین اوضاع و احوالی بود که توافق یلتسین - گورباچف منجر به تهیه طرح اصلاحات اقتصادی توسط کمیسیون مشترک منصوب شده از سوی یلتسین و گورباچف شد. شاتالین اقتصاد دان لیبرال عضو شورای ریاست جمهوری بعنوان ائوریته

گرفت. در جمهوریهای بالتیک قدرت سیاسی در قبضه ناسیونالیستهای طرفدار جاشی در آمد و اکثریت ترکیب احزاب کمونیست محلی نیز با جدایی از حزب کمونیست شوروی زیر پرچم ناسیونالیستهای جدایی خواه رفتند. اوج بحران ناشی از این دگرگونی، حوادث مربوط به اعلام استقلال لیتوانی و بحران مشتاقب آن با حکومت مرکزی بود که مدتها همه، سایه را تحت الشعاع خود قرار داد. در فدراسیون روسیه بدنبال انتخابات مهم، شوراها شهرهای مسکو و لنینگراد بدست لیبرالها افتاد و با انتخاب یلتسین به ریاست شورای جمهوری فدراسیون روسیه (که در حکم ریاست جمهوری آن میباشد) و اعلام حاکمیت ملی فدراسیون روسیه چرخش تعیین کنندهای در تعادل قوا بوجود پیوست و مهمترین جمهوری اتحادیه که ستون فقرات اتحاد شوروی را تشکیل میدهد به قبضه ایویزیسیون در آمد. انعکاس این تغییر و تحول در سایر جمهوریها، اعلام حق حاکمیت ملی و مقدم شمردن مصوبات شوراها جمهوریها در مقابل حکومت مرکزی بود. روند دمکراتیزاسیون سیاسی یعنی فروپاشی

مصاحبه ...

دنباله از صفحه ۱۳

کارگری روشنفکری را به مضمون صنفی - اقتصاد د ی منحصر نکرد. این بی توجهی به مسئله تبلیغات حتی میتواند موفقترین کمیته‌ها و واحدهای ما را در عرصه کار سازمانگرا نه و اقتصادی از نظر توسعه دامنه حزبی و گسترش رابطه عمقی با طبقه بسا بن بست مواجه سازد. همچنین فقدان توجه لازم به لایه‌های روشنفکران انقلابی و طیف وسیع محافل و عناصر چپ یکی دیگر از مظاهر کم بهسا دادن به اهمیت تبلیغات کمونیستی است.

و بالاخره ضعف سوم ضعف آهنگ مطلوب گسترش نفوذ تشکیلاتهای داخل میباشد. علیرغم تلاش بی‌وقفه و فداکارانه رفقای تشکیلاتهای داخل در طی چند سال گذشته هنوز نفوذ آنها در میان طبقه کارگر و زحمتکشان و همچنین لایه‌های روشنفکران انقلابی متناسب با میزان فعالیتشان در میان کارگران و زحمتکشان پیش نرفته است. گرچه این امر در شرایط سرکوب خشن و تنگناهای واقعی امری قابل درک است اما نمیتوان آنرا تماما اجتناب‌ناپذیر دانست. در شرایط سرکوب اگر توسعه سازمانی بناچار محدود میشود اما نفوذ معنوی یک سازمان رزمنده و انقلابی باید گسترش یابد و در واقع علل معینی موجب عدم دسترسی ما به نفوذ مطلوب میشود. علل عمده و مستقیم آنرا باید اساسا در ضعف کادر و در ضعف تبلیغات دانست. سهم دو عامل فوق بیش از سایر عوامل برجسته میباشد. اگر ما بتوانیم در جهت رفع ضعف کادرو ضعف مضمون گام برداریم قطعاً قادر به گسترش نفوذ سازمان در میان کارگران و زحمتکشان خواهیم بود.

۳- شما مهمترین ضعف تشکیلاتهای داخل را بر شمردید ولی چه راه‌حلهایی بر سر ای مقابله با این ضعفها ارائه میدهید؟

۱- همانطور که از صحبت‌های فوق میتوان استنتاج کرد، سه ضعف عمده یاد شده در ارتباط متقابل با یکدیگر بوده و نمیتوان آنها را با یک طرح ضربتی و یا یک توصیه برطرف ساخت. بلکه تنها میتوان آنها را از طریق یک طرح مبتنی بر واقعیات نیروها از روی بردباری و نقش برطرف ساخت. برای تجدید سازماندهی تشکیلاتهای داخل در جهت برطرف ساختن این اشکالات قبل از هر چیز لازم است بدو نکته توجه داشته باشیم: اول آنکه از هر نوع فرمالیسم در سازماندهی بی‌رهیزیم. توجه باین نکته ضرورت جدی دارد. چرا که بررسی تجربه سازماندهی تاکنونی نشان میدهد که در گذشته گرایش به فرمالیسم وجود داشته است. بجای آنکه الگوی شسته‌رفته‌ای داشته باشیم بهتر است به اصول اساسی سازماندهی مخفی کمونیستی وفادار بمانیم. دوم اینکه الگوی واحدی را به همه تشکیلاتهای داخل تحمیل نکنیم بلکه برای انطباق با واقعیت تشکیلاتهایمان تعدد

الگوها را بطور اصولی بپذیریم و بعلاوه متناسب با مشخصات هر تشکیلات معین انعطاف‌هایی لازم را در الگوهای اصلی وارد کنیم. در شرایط کنونی دست‌کم باید سه الگوی سازماندهی رابپذیریم که هرکدام از منطبق خاصی تبعیت میکنند. الف - تشکیلات مستقر در محیط کار و زیست کارگران و زحمتکشان، ب - تشکیلات مبلغ، ج - تشکیلات معطوف به فعالیت علنی. اینها باید فقط الگوهای اصلی تلقی شوند و نه تنها الگوهای قابل تحقق یعنی متناسب با واقعیت هر نیرو میتوان و باید شکل متناسبی برای سازماندهی آن پیدا کرد که ممکن است از این الگوهای سه‌گانه تبعیت نکند. پذیرش تعدد الگوها بدین معناست که هر تشکیلات واحدی بخودی خود ناگزیر نیست تمام وظائف اساسی يك سازمان سیاسی را بعهده بگیرد بلکه این مجموعه فعالیت تشکیلاتهای گوناگون است که يك سازمان را به انجام وظائف اساسی اش توانا می‌سازد. و تنها از طریق پذیرش تعدد الگوها و انطباق آنها با نیروهای داخل است که اولاً میتوانیم از فرمالیسم اجتناب نماییم و ثانیاً حضور و نفوذ سیاسی سازمان را در سطح جامعه و کارگران و زحمتکشان بالا ببریم و ثالثاً راه گسترش الگوی اصلی یعنی الگوی مستقر در محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان را هموار سازیم بنابراین این الگوها مکمل یکدیگر بوده و در برابر هم قرار ندارند.

۲- هرکدام از این الگوها دارای چه مشخصاتی هستند؟

۱- از الگوی اول شروع کنیم. این الگو باید الگوی اصلی ما تلقی شود، تعدد الگوها بمعنای بی‌توجهی به اهمیت تعیین‌کننده این الگوی کلیدی و یاهم ارز قرار دادن با الگوهای دیگر نیست اما استفاده از آن در صورتی معنا دارد که يك سازمان نیرویی برای استقرار در میان کارگران داشته باشد. زیرا پایه سازماندهی کمونیستی ضرورتاً کارگران پیشرو هستند. این الگو تشکیلاتی متناسب با کمیت و کیفیت نیروها - یس میتواند به فعالیت همه جانبه دست بزند و درکنار خودش انواع گوناگون سازماندهی بوجود آورد و از جمله میتواند دو الگوی یاد شده در بالا را در صورت داشتن امکانات در کنار خودش سازمان دهد. توجه به این مسئله، این الگو نقطه کانونی بحث تجدید سازماندهی ماست، که به توضیح مشخصات آن بپردازیم. يك تشکیلات مستقر در محیط کار و زیست کارگران و زحمتکشان در صورتی میتواند به بقا و رشد یابنده خود ادامه بدهد که اولاً دارای يك هسته مرکزی مرکب از انقلابیون حرفه‌ای باشد، یعنی کسانی که توانائی سیاسی لازم برای انجام کار کمونیستی را داشته باشند و از هنر مبارزه بسا پلیس در حد لازم بهره‌مند باشند، ثانیاً تبلیغات کمونیستی یعنی اشاعه اندیشه‌های کمونیستی را در رابطه تنگاتنگ با مسائل جاری و مشخص جامعه هسته اصلی مضمون فعالیت خود تلقی کند ثالثاً

دارای ارتباط مستقیم و تشکیلاتی با عناصر پیشرو کارگران و زحمتکشان باشد، رابعاً از حداقل تکیه‌گاه مالی و امکانات فنی لازم برای ادامه فعالیتش برخوردار باشد، خامساً با تشکیلات مرکزی سازمان در ارتباط باشد، سادساً با توجه به شرایط عمومی سیاسی و امکانات و توانائیهای سیاسی و تشکیلاتی خود تعریف و درک روشنی از کمیت مطلوب اعضا - یس داشته باشد. در مورد اهمیت انقلابیون حرفه‌ای در مبحث مربوط به ضعفها صحبت شد و گفته شد که مشکل ما این است که افراد آماده و توانا برای زندگی فعالیت مخفی داریم ولی توانائی سیاسی و تشکیلاتی بیشتر آنها ضعیف است. برای حل این مشکل اولاً باید در هر تشکیلات دستکم يك فرد توانا از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی از میان انقلابیون حرفه‌ای داشته باشیم تا بکمک او بتوانیم کیفیت و کارائی دیگران را ارتقا بدهیم، ثانیاً بیشترین تلاش را بکنیم که چند نفر از انقلابیون حرفه‌ای یا دستکم فرد یا افرادی که هدایت‌کننده تشکیلات محسوب میشوند لاقلاً بکارها و شغل‌های پردازند که کمتر فرساینده باشد تا بتوانند بسا تمرکز بیشتری به کارهای تشکیلاتی بپردازند. لازم است دستکم یکی دوفرد از انقلابیون حرفه‌ای ما در هر تشکیلات به شغل‌های پردازند که در مجموع فرصت زیادتری برای انجام کارهای تشکیلاتی ایجاد میکنند، ثالثاً رهبری هر تشکیلات در ارتقاء توانائی سیاسی - تشکیلاتی مستعدترین عناصر رابطه‌اش الویت قائل بشود و از این طریق توانائی نیروی کادر افزایش یابد. رابعاً ذخیره نیروی کادر هر تشکیلات را بدون ارزیابی از نتایج کار پراکنده نمازیم. و بالاخره خامساً تماس با سازمان مرکزی را تقویت کنیم. نکات فوق بعلاوه تقویت مضمون فعالیت میتواند زمینه‌های مساعد بسر ای تقویت کادر را فراهم سازد. در رابطه با وجوه مختلف مشخصات الگوی اصلی که به آن اشاره شد، تنها در اینجا لازم است مختصری در باره بند مربوط به لزوم حداقل تکیه‌گاه مالی و امکانات فنی صحبت کنیم؛ تکیه‌گاه مالی و امکانات فنی تشکیلاتهای ما ضعیف است. صرفنظر از ضعف امکانات مرکزی بی ارتباطی تشکیلاتهای ما با محیط‌ها و محافل روشنفکران انقلابی و چپ و نیز تاکیدشان بر ضرورت کارکردن همه نیروها در کارخانه‌ها در این ضعف نقش اساسی دارد زیرا از طریق کارگران کارخانه آنها در محیط فلاکت‌بار کنونی کشور، نمیتوان منابع مالی درخور توجهی بدست آورد، که تکیه‌گاه مالی و فنی فعالیت انقلابی بگذرد و زیرزمینی تلقی گردد. برای از بین بردن این ضعف نیز لازم است تشکیلاتهای داخل از روابط و کارهای متنوعی استفاده کنند و طبعاً فعالیت انتفاعی نقش مهمی در تامین نیازهای مالی تشکیلات خواهد داشت و همچنین از این طریق میتوان امکانات ارتباطی سیال تر و مطمئن‌تری را فراهم ساخت. علاوه بر اینها همانطور که گفته شد تخمین نیرو

عمومی درجهت همان نکات مطرح شده در این گفتگو خواهد بود اما لازم است تاکیدات ویژه بر روی چند نکته صورت پذیرد.

۱- در صورت اختلال در سیستم ارتباطی کنونی ضرورت افزایش خودکفائی سیاسی و اتکال به خود واحدها و کمیته‌های سازمان و همچنین نقش مسئولین در آموزش و هدایت نیروهای تحت مسئولیت خویش بالا می‌رود و آنها باید خود را برای آن آماده سازند.

۲- اهمیت تبلیغات و موضعگیری‌های سیاسی در راستای خط و برنامه سازمان برای سر کردن خلا، نسبی حضور سازمان مرکزی بیشتر می‌شود و بویژه در این رابطه ایجاد هسته‌های تبلیغ و استفاده از شیوه‌های پخش در میان لایه‌های مختلف اجتماعی اهمیت زیادی می‌یابد، همچنین پخش نشریه مرکزی در سطوح مختلف اهمیت زیادی خواهد داشت.

۳- ایجاد ارتباط فشرده با سازمان مرکزی در اشکال مناسب اهمیت مضاعف پیدا می‌کند و سازمانهای داخل باید در این رابطه کلیه امکانات ارتباطی خود را بسیج کرده و از انواع متنوع امکانات و ابتکارات در این رابطه بهره‌گیری کنند آنها باید همچنان گزارشات و اخبار را با توجه اکیس به نکات امنیتی برای درج در نشریه مرکزی ارسال دارند بدون آنکه الزام پاسخ روزمره دریافت دارند. دریافت مرتب نشریات مرکزی يك مسئله کلیدی است که تمام واحدها و کمیته‌های سازمان باید برای تحقق آن برنامه‌ریزی دقیق نمایند و طبعاً سازمان مرکزی نیز برای رساندن نشریات به تشکیلاتهای داخل تمام امکانات خود را بکار خواهد گرفت.

**کیهان هوایی** ... دنباله از صفحه ۱۰  
حتی ناظر آن برده باشد، روشنتر از هر چیزی می‌داند که این "خط مشی براندازی" نه يك روش "تخیلی و خرافی ناسازگار با شرایط" بلکه واقعی ترین راهی است که می‌تواند دستیابی به دمکراسی را امکان‌پذیر سازد.

اما از اینکه بگذریم، مهمترین نکته‌ای که در مقالات این جنبشی کیهان هوایی وجود دارد و می‌توان از آن چیزی آموخت، همانا حمایت آشکار رژیم از تر استحالته و توهم دست‌یابی به "دمکراسی" بدون براندازی جمهوری اسلامی است. همین واقیعت که سخنگویان رژیم خود مبلغ تر استحالته و سیاستهای لیبرالی، شده‌اند، روشنتر از هر داله و برهانی ماهیت واقعی این سیاست را عیسان می‌سازد. و بدین ترتیب معلوم می‌شود آقایی که در قریب‌وزان در راه اثبات درستی کنار گذاشتن شعار سرنگونی و خط مشی منبعث از تر استحالته قلم می‌زنند و بیشرمانه آنها بمتابه معقولترین شیوه "سارزه" قلمداد می‌نمایند، نه برای دمکراسی و رهایی مردم ایران که آب به آسباب ارتجاعیترین رژیم تاریخ معاصر کشورمان میریزند. و تاریخ این خیانت را هرگز نخواهد بخشید.

از تشکیلاتهای مخفی خطر آسیب‌پذیری آنها یا تشکیلات مخفی مرتبط با آنها بالا می‌رود. این نوع تشکیلات را نیز با نیروی خیلی کم و حتی یکنفر می‌توان سازمان داد. ارتباط این نسوع تشکیلات می‌تواند هم مستقیماً با تشکیلات مرکزی باشد و هم از طریق يك رابطه تکی با یکی از مسئولان اصلی تشکیلاتهای مخفی. اشکال فعالیت علنی می‌تواند متنوع باشد. مثلاً از درج مطالبی در يك نشریه علنی و یا انتشار جزوات علنی گرفته تا فعالیت در يك تشکل کاری. توجه به این الگوی تشکیلاتی می‌تواند برای گسترش فعالیت و نفوذ سازمان ما بسیار کارگشا باشد. همچنین لازم به یادآوری است که در فعالیت علنی میزان عدم تعین بالاست، از اینرو از هر نوع الگوسازی مجرد باید اجتناب شود و در هر مورد با توجه به اقتضای مشخص فعالیت نحوه ارتباط و سازماندهی را تعیین کرد. اگر بخواهیم آنچه را که حول آنها صحبت شد خلاصه کنیم چنین می‌شود:

برای جهت دادن تشکیلاتهای داخل به طرف تقویت فعالیت کمونیستی، باید اولاً و ز ن انقلابیون حرفه‌ای را در منطق سازماندهی داخلی بالا ببریم و بخصوص یکی دوتنفر از افراد مؤثر و توانا را از لحاظ شغل آزادتر و سیکال‌تر نمائیم که بتوانند با فرصت و کیفیت بیشتری به کارهای تشکیلاتی بپردازند. ثانیاً وزن تبلیغات در مفهوم عام را بالا ببریم، ثالثاً بی‌آنکه تاکید بر فعالیت در میان کارگران را کاهش بدهیم به فعالیت در میان روشنفکران انقلابی چپ و محافل کمونیستی توجه بیشتری کنیم و رابطه مان را با محیطهای دانشجویی و روشنفکری فعال سازمان و در سیاست عضو گیری مان در داخل به جذب روشنفکران انقلابی توجه بیشتری بکنیم و شرط کارکردن در کارخانه و بارها کردن کارو شغل را که ممکن است بسیار هم امکان ساز باشد، مبنای پیوند خود قرار ندهیم.

س- با توجه به اوضاع و احوال داخل کشور و منطقه، اگر سیستم ارتباطی موجود سازمان مرکزی با تشکیلاتهای داخل دچار تحول و یا گستگی بشود وظیفه تشکیلاتهای داخل در رابطه با این مسئله باید به چه نحوی باشد؟  
پ- در چنین شرایطی اختلال و یا گستگی سیستم ارتباطی کنونی با داخل امری نامحتمل نیست، و برای يك تشکیلات زیرزمینی و در شرایط سخت مبارزه چنین امری هیچوقت دور از انتظار نیست، چنین سازمانهایی باید همواره آمادگی لازم را برای انطباق با شرایط جدید داشته باشند طبیعتاً در شرایطی که سیستم ارتباطی روزمره دچار اختلال شود، اشکال متعارف ارتباطی و زنجیر نسبت به آنچه که تاکنون بوده است بالا می‌رود. سیستم ارتباطی البته روزمره نمی‌تواند باشد بلکه دوره‌ای می‌شود. پاسخ به نامه‌ها و مسائل مطرح شده بصورت دوره‌ای و از طریق پاسخ عمومی در نشریه و همچنین اشکال ارتباطی دیگر انجام می‌شود. راستای

برای تامین منابع مالی و تدارکاتی نیز واجیست اهمیت است.

الگوی دوم یعنی تشکیلات مبلغ، بسرا ی نیروهائی مناسب است که اولاً از لحاظ عددی کم هستند و ثانیاً امکان استقرار در محیط کار و زیست کارگران را ندارند و ثالثاً توانائی لازم برای انجام فعالیت تبلیغاتی را دارند. اگر بپذیریم که تبلیغات هسته اصلی و غیرقابل چشم‌پوشی هر فعالیت سازمان یافته کمونیستی است، درمی‌یابیم که ایجاد چنین تشکیلاتهایی برای سازمان ما بسیار پراهمیت و حیاتی است تشکیلات مبلغ می‌تواند حتی بصورت يك هسته کوچک تک‌نفره هم وجود داشته باشد و با از يك فرد شروع شود و تدریجاً کمیت آن به چند نفر برسد يك فرد توانا می‌تواند مطالب تبلیغاتی را بنویسد، تکثیر کند و به شیوه‌های مناسب پخش نماید. چنین تشکیلاتی باید از افرادی تشکیل شود که ارتباط تنگاتنگ طبیعی با هم دارند. اعتمادها و پیوندهای شخصی در ادامه کاری و موفقیت چنین تشکیلاتهایی معمولاً اهمیت اساسی دارند. اهمیت این نسوع تشکیلات تاحدی است که گاهی لازم می‌شود که حتی بهترین عناصر انقلابی حرفه‌ای برای ایجاد چنین تشکیلاتهایی اختصاص یابند. در شرایط کنونی ما، این نوع تشکیلاتها می‌توانند مطالب ویژه‌ای را که از رادیو پخش می‌شود ضبط کنند و بعداً بصورت اعلامیه یا حتی نشریه چند ورقی، چاپ و پخش نمایند و در صورت خلا، ناشی از فقدان رادیو این هسته‌ها باید یا حتماً خود نویسنده توانائی داشته باشند یا بطور منظم از طرف سازمان مرکزی مطالبی را دریافت نمایند و تکثیر کنند. وجود چنین هسته‌هایی برای اعلام حضور سیاسی سازمان بسیار حیاتی است. نقد تشکیلات مبلغ در گذشته نقد پوپولیسم بود که در برابر سازماندهی مستقل طبقه کارگر قرار داشت و از آن بهیچوجه نمی‌توان اهمیت چنین هسته‌های تبلیغی را کم رنگ ساخت و با آنها فعالیت کمونیستی قلمداد نکرد. آنچه که چنین هسته‌هایی را بطور کیفی از تشکیلات مبلغ گذشته متمایز می‌سازد اولاً مضمون تبلیغاتی آنست، ثانیاً بهیچوجه در برابر الگوی اصلی قرار نمی‌گیرد، بلکه مکمل آنست. همانطور که گفته شد لازم نیست هر واحد کوچک به تمامی، تمام وظایف يك سازمان واحد را بعهده بگیرد، بلکه می‌تواند در عرصه‌هایی که از نظر توان، کیفیت و امکانات او اجازه می‌دهد، در حوزه‌های معینی نظیر تبلیغات بیشترین کارایی و ثمردهی را برای شتاب بخشیدن به کل حرکت سازمان داشته باشد. الگوی سوم، الگوی تشکیلات معطوف به کار علنی است. این الگو در رابطه با نیروهائی مناسب است که اولاً امکان و توان فعالیت علنی را دارند و ثانیاً در صورت ارتباط ارگانیک با یکی

# هدفهای جنگ سرد

فرد هالییدی  
ترجمه: م - پیروزی

مقاله زیر که از شماره ۱۸۰ "نیولیف ریویو" (مارس - آوریل ۱۹۹۰)

به فارسی برگردانده شده، متن سخنرانی فردهالییدی در دانشگاه شفیلد انگلیس است که در ۵ مارس ۱۹۹۰ ایراد شده است. هالییدی یکی از تحلیلگران مارکسیست مسائل بین‌المللی است که تا کنون مطالب متعدد و با ارزشی درباره رابطه شرق و غرب نوشته است. لازم بیاد آوری است که ترجمه و انتشار این مقاله و مقالات مشابه، صرفاً بخاطر آشنائی فعالان جنبش کمونیستی ایران با نظرات مختلف درباره بحران سوسیالیسم، صورت میگیرد و ضرورتاً بمعنای تائید مستقیم یا غیر مستقیم نظر نویسندگان آنها از طرف نشریه ما نباید تلقی شود.

هیئت تحریریه

برداشتن به ادعای پایان جنگ سرد، طرح دو سؤال وابسته به هم، روشنتر خواهد بود و آن اینکه اصطلاح جنگ سرد به چه معنی است و دینامیسم محرکه آن چه بوده است. اصطلاح جنگ سرد علیرغم اصل و نسب ظاهراً متأخر، آکادمیک و ژورنالیستی‌اش در واقع دارای یک پیش تاریخ است؛ این اصطلاح در اصل توسط دون خوان مائوئل یک نویسنده اسپانیایی قرن چهارده برای رقابت پایان ناپذیر

مسیحیان و اعراب در اسپانیا بکار رفته و توسط دیپلمات و بانکدار آمریکائی برنارد باروخ مجدداً بکار گرفته شد. باروخ ادعا نموده که آنرا در سال ۱۹۴۶ از یک آواره که روی نیمکتی در سنترال پارک نیویورک نشسته بود، شنیده است. این منشا تصادفی البته کمکی به دقت در استفاده از اصطلاح مزبور ننموده و موجب شده است که "جنگ سرد" حداقل به دو شکل بکار رود. یکی برای اشاره به یک دوره بویژه شدید درگیری بین دو بلوک اصلی پس از جنگ و بطور اخص سالهای ۴۰ و اوائل ۵۰، یا باصطلاح جنگ سرد اول و نیز جنگ سرد دوم، یعنی کشاکشهای از اواخر دهه ۷۰ تا ۱۹۸۸ دومین مورد استفاده از اصطلاح مزبور برای نشان دادن رقابت بین سرمایه داری و "کمونیسم" بوده است که در سال ۱۹۱۲ آغاز شد و پس از جنگ به شقاق مسلط و تعیین کننده در سطح جهان تبدیل شد.

دومین استفاده از اصطلاح "جنگ سرد" به مسائل بسیار وسیعتر در تفسیر و بررسی مناسبات بین‌المللی میپردازد. بطور کلی میتوان گفت که در ادبیات مربوط به جنگ سرد و درگیریهای بین شرق و غرب، چهار توضیح همه جانبه در مورد چرایی درگیری دوبلوك به نحوی که صورت گرفت وجود دارد:

در یک دیدگاه، که با تفکر "واقع گرا" و استراتژیک معمول مشخص میشود، رقابت شرق و غرب روایت دیگری از درگیریهای قدرتهای بزرگ بوده که میبایست با تعادل قوا و ملاحظات دیگر توضیح داده شود. برطبق این دیدگاه، ایدئولوژی تنها به عنوان بیان این عملکرد متقابل بین‌المللی بکار رفته و تفاوت در ترکیبهای داخلی جوامع فاقد موضوعیت تحلیلی شمرده میشود.

نظریه بعدی که در میان نویسندگان لیبرال رایج است، درگیری را به اشتباهات در سیاستگزاری

سرد چه باشد، حوادث چند ماه گذشته این واقعیت را برجسته کردند که مسئله اصلی در تمام طول چهار دهه یخ زده گذشته و نیز صحنه اصلی رقابت اروپا و سیستم اجتماعی - سیاسی مسلط بر آن بوده است.

در عین حال، علیرغم تمامی اهمیتی که اکنون اروپا برای روند مزبور دارد، این روند حتی در سادهترین شکل آن، تنها به اروپا محدود نمیشود زیرا باور به پایان جنگ سرد تنها ناشی از سقوط سیستم سیاسی اروپای شرقی و انتظاراتی که پرسترویکا ایجاد نموده است نیست. قبل از اروپای سال ۱۹۸۹، جهان سوم سال ۱۹۸۸ را داریم که شاید به لحاظ اهمیت با آن همسان باشد. در این سال بود که در چندین نقطه درگیری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، روند مذاکرات به تشویق قدرتهای بزرگ، موثر افتادند: در کامبوج، افغانستان، خلیج، شاخ آفریقا، آنگولا، صحرا، نیکاراگوئه و جاهای دیگر. اهمیت دنیای سوم در این روند و در چشم انداز مناسبات شرق و غرب، محتاج استدلال نیست: درحالیکه اروپا از سال ۱۹۴۵ به اینسو در صلح بسر میرده است، بیش از ۱۴۰ درگیری ضد استعماری، بین دولتی، نژادی و طبقاتی، دنیای سوم را در التهاب نگه میداشته است. منهای بحرانهای برلین و تریست، بحرانهای اصلی در مناسبات شرق و غرب در جهان سوم بوقوع پیوستند: از بحران آذربایجان در ۱۹۴۶، بحرانهای چین، کره، هندوچین، سوئز، کفکو، کوبا در "درگیریهای منطقه‌ای" دهه ۸۰، آمار تلفات خود به اندازه کافی گویاست: حدود بیست میلیون نفر در این درگیریها جان سپردند. تنها نمونه مشابه در اروپا جنگ داخلی یونان بود که در آن ۸۰ هزار نفر کشته شدند.

## معانی جنگ سرد

قبل از اینکه به واریسی تفسیرات فوق و جایگاه آنها در تاریخ معاصر بپردازیم و نیز قبل از

وقایع نیمه دوم سال ۱۹۸۹ همچون یک زلزله در سیاست جهانی بود. این حوادث به نحوی نمایان، از نظر افتادترین جنبه زندگی سیاسی که هم در غرب و هم در شرق حقیر شمرده میشود، یعنی توانائی توده مردم در اقدامات سیاسی ناکامی سریع و کم نظیر پس از یک دوره طولانی بی تفاوتی را زنده کرد.

اقدامات توده مردم به لحاظ سرعت، اهمیت و عدم تعینی که بیار می‌آورد، تنها با جنگ قابل مقایسه‌اند که در آن تمام طرحها و انتظارات جا افتاده، در مقابل واقعیتهای جدید و غیر قابل انکار جملگی به کناری رویده میشوند. راست و چپ هیچکدام نمی‌توانند این تغییر اوضاع را به خود منسوب کنند، اگر چه هر دو در آنها تأثیری بر نظرات خود می‌یابند. راست در سال ۱۹۸۹، سال تحولات انقلابی ادعا می‌نماید که انقلابات به گذشته تعلق دارند. چپ نیز در مقابل رد سوسیالیسم توسط تودهها و رشد ناسیونالیسم که در سراسر اروپای شرقی تسلط می‌یابد، کج و آشفته شده است. بنابراین اکنون نه تنها زمان تغییرات اساسی در اوضاع جهان، بلکه دوره بازبینی بنیادهای (غالباً ضمنی) توسط جنبش سوسیالیستی است.

و بنابراین بر بستر این آشفتگی و عدم تعین همه جانبه است که از دو سوی خط تفکیک سابق (شرق و غرب - مترجم) این نظرات به گوش می‌رسد که جنگ سرد به پایان رسیده و ما وارد یک دوره امنیت بیشتر و بنا به یک اصطلاح رایج، در هم تنیدگی، می‌شویم. اکنون توجه بیشتری نسبت به اروپا مبذول میشود، جایی که روندهای در آغاز جداگانه اذتمام اقتصادی و سیاسی در غرب که در سال ۱۹۹۲ به نتیجه می‌رسند و فروپاشی بلوک شوروی در شرق، اکنون با کمک نزدیکی جغرافیائی به سوی یکدیگر روی آورده و مشترکاً در جستجوی معاری "امنیت" نوین و مسئله وصل کننده وحدت دو آلمان هستند. صرفنظر از اینکه معنای جنگ

طرف نسبت میدهد. بر طبق این باور، با ارتباط گریهای بهتر پس از ۱۹۴۵ و با در انتهای ۱۹۷۰ میشد از شکل‌گیری جنگ سرد اول و دوم جلوگیری کرد.

نظریه سوم اظهار میدارد که آنچه به عنوان رقابت‌های بین‌المللی پدیدار شدند در واقع محصول عواملی هستند که در داخل خود جوامع عمل کرده و بزبان دیگر عوامل اقتصادی و سیاسی، دول مورد بحث را به سمت رقابت با یکدیگر سوق میدهند. بسیاری از تحلیلهای بویژه دومین جنگ سرد به درجه عملکرد عوامل سیاسی در آمریکا و شوروی و دینامیس کنترل نشده خود مسابقه تسلیحاتی به عنوان عواملی که در شتاب دادن و به اوج رساندن درگیری نقش مهمی داشتند اشاره میکنند. ظهور درگیریهای بین بلوکها یا بین نظامها، شایهتی را که میان آنها وجود دارد می‌پوشاند، و هر دو طرف رقابت را برای تحکیم تسلط در نرون قلمرو خودشان مورد استفاده قرار میدهند. این نظریه در اشکال مختلف به یک استدلال رایج در میان نویسندگان چپ گرا و ناراضی از آمریکا و شوروی هر دو تبدیل شده. نویسندگانی نظیر ا. پ. تامپسون، مری کالدور، میشل کوکس، نرم چومسکی و آندره گوندرفرانک از نظر اینها جنگ سرد خود یک "سیستم" و نه یک رقابت بین دو سیستم است. هیچکی نمیتواند انگار کند که هر سه نظر اول میتوانند بر روند درگیریهای شرق و غرب روشنائی افکنند: در این درگیریها، عناصری از رقابت بین قدرتهای بزرگ، بدفهمی و عوامل داخلی وجود داشتند. استدلالات مربوط به رقابت بین سیستمها (به عنوان توضیح دهنده جنگ سرد) تا حدی ضعیف شدند، زیرا این رقابتها به شکل ایدئولوژیک ظهور یافتند. خواه در شکل ضد کمونیستی بیان شده از سوی راستها در غرب یعنی مبارزه "آزادی" و "توتالیتاریسم" و یا در شکل دکماتیک مبارزه "دو اردوگاه" که در داخل بلوک شوروی بیان میشده است. یکی از نیرومندترین انگیزه‌های منتقدین جنگ سرد در رد خصلت بین سیستمی آن، تمایل قوی به رها شدن از این دو ساده سازی مشابه اما رقیب در دو طرف بوده است. اما استدلالی که در اینجا طرح میشود این است که سه نظر اول به تنهایی برای توضیح خصلت، تداوم و عمق جنگ سرد ناکافی هستند. آنچه به جنگ سرد قوت و ویژگیهای فراتر از خصوصیات درگیریهای معمول بین‌المللی را می‌بخشید، خصلت بین سیستمی آن، یعنی این واقعیت بود که جنگ سرد بیانگر رقابت دو سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مختلف بود. هر یک از دو سیستم امیدوار بود که بر جهان غلبه کند و نظمی یکدست در کلیه کشورها ایجاد نماید. آنها از برسمیت شناختن یکدیگر خود داری می‌کردند، اگر چه مجبور بودند،

حداقل به خاطر خطر سلاحهای اتمی، وارد مناسبات دیپلماتیک و غیره با یکدیگر شوند.

باید توجه داشت که اگر در اوائل دهه ۸۰ استدلال فوق در سطح انتزاعی و یا حداقل نزدیک به واقعیت طرح میشد، حوادث سال گذشته صحت آنرا در عمل به ثبوت رسانده است. در نتیجه میتوان ادعا نمود که سال ۱۹۸۹، سال آزمون تئوریهای جنگ سرد بود و هیات داوران هنوز صحنه را ترک نکرده‌اند "هدف" جنگ سرد در مفهوم وسیعتر آن، همگونی سیستمی بود و آماج آن خصلت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی دولتهای اصلی هر بلوک

### یک زمینه تاریخی سه جانبه

بنابراین ادعای پایان جنگ سرد، ادعائی است مبهم، زیرا به این وابسته است که اصطلاح جنگ سرد به چه معنا بکار گرفته شده باشد. برای پاسخ به این سؤال که آیا جنگ سرد پایان پذیرفته و چگونه، می‌آید سه زمینه تاریخی که بر بستر آنها تغییرات ۸۹-۱۹۸۸ صورت گرفتند، بررسی شوند. اولین زمینه که برای درگیریهای جهان سوم و مسابقه تسلیحاتی موضوعیت دارد. این است که تشنج زدائی اوایل دهه ۸۰ به معنای پایان آنچیزی بود که جنگ سرد دوم نامیده میشد، یعنی دوره رقابت شدید آمریکا و شوروی که از ۱۹۷۹ شروع شد و در دوره قدرت گورباچف تا کنفرانس سران در ایسلند در ۱۹۸۶ ادامه یافت. اصطلاح "جنگ سرد" در این مورد بخاطر مشابهت با جنگ سرد اول در اواخر دهه ۴۰ و اوائل دهه ۵۰ و بمعنای دوره‌ای بکار گرفته میشد که نه با شرایط صلح آمیز معمول و نه با جنگهای داغ، بلکه با روند روشنی و برانگیختگی بدون درگیری نظامی کامل مشخص میگردد. در مورد دومین جنگ سرد مسائل متعددی وجود دارد، اما آن بنحوی قابل اثبات با جنگ سرد اول شباهت داشت و مانند آن با رویارویی غیر خشونت آمیز در اروپا و درگیریهای متعدد و خشن در جهانی سوم مترادف بود.

دومین وجه قابل ملاحظه اواخر دهه ۸۰ این است که نقطه پایانی بر سیستم حاکم بر اروپای پس از جنگ به حساب می‌آید. این بوضوح شامل تقسیم اروپا و در نتیجه تقسیم آلمان میشود. پیمانهای ورشو و حتی ناتو اگر هم باقی بمانند، کارکردی نسبتا گاهشی یافته خواهند داشت. امروزه میتوان با اطمینان معقولی پیش بینی نمود که ناآرامیهای جاری منجر به ایجاد نظم جدیدی در غرب مرزهای شوروی در طی دهه ۹۰ خواهد شد. آلمان، احتمالا در عرض چند ماه، متحد خواهد شد و در تمام اروپای شرقی یک نظام عملی چند حزبی و اقتصاد سرمایه داری توسعه خواهد یافت.

فرستهای از دست رفته و سو تفاهات هر دو صرفنظر از هر عدم تقنین درونی که ممکن است این کشورها روبرو بشوند فشارهای بین‌المللی - مانند دیپلماسی و مالیه - که بر آنها وارد میشود، آنها را در این جهت خواهد راند و انتقال آنها را هدایت خواهد کرد. تغییرات مورد بحث ما بسیار پیچیده‌تر از تغییراتی خواهد بود که در طی دهه ۷۰ یرتقال و اسپانیا به مثابه استثنائات اروپای غربی (به لحاظ تداوم دیکتاتوری در آنها - م) از سر گذرانند.

دگرگونیهای سیستم سیاسی آشکارا آسانتر از درهم ریختن و تغییر ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و ایدئولوژیک میباشد. اما تردید کمی وجود دارد که چنین انتقالی میتواند صورت بگیرد و خواهد گرفت.

این تغییرات در اروپای شرقی با تغییر دیگری در نظام پس از جنگ همراه شده و خود آنرا تقویت میکند: پایان سیستم دو قطبی در جهان و بویژه سیستمی که در آن باصطلاح ابر قدرتها مسلط بودند. نتایج ۱۹۸۹ که در مذاکرات سران در مالتا - که خود در بحبویه فروپاشی رژیمهای کمونیستی اروپای شرقی صورت گرفت - بیان موجزی یافت این بود که اکنون تنها یک "ابر قدرت" وجود دارد: آمریکا. اتحاد شوروی اهرمهای خود در اروپای شرقی را از دست داده و با فروپاشی پیمان ورشو ضعیف شده و گرفتار بحرانهای اقتصادی و اجتماعی است و قادر نیست با آمریکا و بطور کلی غرب در زمینه‌های اقتصادی و نظامی مقابله کند. اتحاد شوروی اکنون قدرتی است اندکی بیش از یک قدرت بزرگ قاره‌ای، بدون یک سیستم اتحاد حمایتی. توهم "برابری تقریبی" آنطور که برژنف علاقه داشت آنرا نامگذاری کند، دیگر قابل دوام نیست.

سیستم پس از جنگ بر مبنای این تصور که کنفرانس سران در فوریه ۱۹۴۵ در کریمه واقعا آنرا بنیاد نهاد، غالبا سیستم یالتا نامیده میشود. بر مبنای این فرض بوده که مخالفان سیستم مزبور قدرتهای غربی را به "گردن نهادن" به تقاضای شوروی متهم می‌کردند. در واقعیت امر، سبای اروپای پس از جنگ دو سال قبل‌تر و در مکانی در شمال شرقی یالتا، یعنی در نیس - سردهای استالینگراد، جایی که ارتش سرخ بالاخره نیروهای هیتلر را در هم شکست، تعیین شده بود. با استالینگراد نمیشد "چون و چرا" کرد. کنفرانس یالتا صرفا توازن قوای موجود در اروپا را به رسمیت شناخت. روزولت و چرچیل به همان اندازه میتوانستند این توازن را برهم بزنند که مثلا دولت انگلستان امروز میتواند سیستم حکومتی هنگ کنگ پس از ۱۹۹۷ را برهم بزند. منتقدان یالتا از جهت دیگری نیز گرایش دارند اهمیت قدرت نظامی

شوروی را نادیده بگیرند:

شکست هیتر نه تنها کنترل شوروی بر اروپای شرقی را تضمین کرد، بلکه برقراری مجدد حکومت‌های دمکراتیک در اروپای غربی را نیز ممکن ساخت. در زمانی که هر چیز مربوط به گذشته شوروی، از جمله در خود این کشور، در معرض ناسزا قرار دارد، لازم است که حساب استراتژیک ۴۵-۱۹۴۴ مورد یاد آوری قرار گیرد: ۸۰ لشکر آلمانی در جبهه شرقی و تنها ۲۰ لشکر در جبهه غربی، مقایسه تلفات ارتش شوروی و ارتشهای غربی که جای خود دارد. ساختمان دو پاره اروپای مدرن، بر روی این پایه تاریخی صورت گرفت. بدون استالینگراد، شاید هم اکنون نیز یک رژیم نازی نه فقط در برلین و ورشو که همچنین در پاریس و آمستردام نیز بر سر کار میبود. همه چیزهای خوبی که اکنون میتوانند بدنیا بیایند - سال ۱۹۹۲، خانه مشترک اروپایی، دنیای مطبوع و روایتی رقابت‌های آواز اروپایی - بر بنیادهایی ساخته میشوند که بوسیله ارتش سرخ پی ریزی شدند.

### طرح ورسای

اما امروزه تنها نظامها و ستیزهای دوره بعد از ۱۹۴۵ نیستند که در معرض چون و چرا قرار گرفتند. تحولات سال گذشته نه فقط یالتا و پتسدا، بلکه همچنین بیشتر آنچه در کنفرانس پس از جنگ جهانی اول، کنفرانس ورسای مورد توافق قرار گرفت را نیز زیر سؤال میبرد. انفجارات اروپا (در ۱۹۸۹) ما را بیشتر از هر چیز دیگر به دوره جنگ جهانی اول و تا حدی، قبل از آن میبرد. حداقل سه وجه کنفرانس ورسای اکنون زیر سؤال قرار دارد. اولین وجه که امروزه غالباً نادیده گرفته میشود عبارت بود از تقسیم مجدد سرزمینهای مستعمره: دو منطقه از آنها تا امروز صحنه درگیری باقی مانده‌اند، فلسطین و نامیبیا. نامیبیا اخیراً بره‌اجل نزدیک شده و بزودی به صد و هفتادمین کشور مستقل در دنیای معاصر تبدیل خواهد شد. سرنوشت فلسطین، علیرغم تغییراتی که هر نظر فلسطینیها و هم اسرائیلیها صورت گرفته، نامعلوم مانده است. دومین معنای ورسای عبارت بود از برقراری یک نظم بعد امپراطوری در خود اروپا: چهار امپراطوری اروپایی، مناطق تحت سلطه خود را از دست دادند: امپراطوری عثمانی، امپراطوری روسیه، امپراطوری اتریش - مجار و امپراطوری انگلستان که در روندی جداگانه و در عین حال مرتبط که غالباً در این جزایر به فراموشی سپرده میشود، از هم پاشید. نتیجه سقوط امپراطوریهای مزبور استقلال چندین ملت اروپایی و از جمله آنها، چند دولت بالتیک، فنلاند، لهستان، مجارستان، چکسلواکی و یوگسلاوی، آلبانی و ایرلند بود. آلمان شکست خورد

و تا حدی غیر نظامی شد. در اواسط دهه ۸۰ سیستم مزبور تقریباً هنوز پابرجاست: آلمان که بطور موقت در سالهای ۳۰ خود را رها کرده بود دوباره تسلیم شده و از میان ملت‌های آزاد شده، جنگی به جز سه جمهوری کرانه بالتیک، از جنگ دوم جهانی جان سالم بدر بردند.

تلاطمات اواخر دهه ۸۰، با برجائی سیستم مزبور را به هم زده است، همانند مسائل دیگر، ایرلند آغاز کننده بود زیرا نخستین کشوری بود که با ظهور مجدد مساله اولستر در اواخر سالهای ۱۹۶۰ مرزهای بعد از ۱۹۱۸ را مورد چون و چرا قرار داد. آنچه اولستر در چشم اندازهای مقایسه‌ای بیان میکند، شکست توافقات بعد از جنگ جهانی اول و احیای خصوصتهای انفجار آمیز آن دوره بر سر مشكلات اقتصادی تازه و چشم اندازهای سیاسی جدید است. امروزه دیگران عقب افتادگی خود را جبران کرده و به اولستر رسیده‌اند، آنها احکام ۲۰-۱۹۱۸ را با چشم اندازی ظاهراً خشنونت آمیزتر زیر سؤال میبرند: در کوسو و (یوگسلاوی)، بلغارستان، قفقاز - منطقه اخیر با همه نوری‌اش، جزئی از خاک اروپا به حساب می‌آید. چه کسی میدانند تا قرار گرفتن مجدد فرماناگها (Fermanagh) و تیرون‌های (Tyrone) اروپای شرقی و مرکزی در صدر اخبار چه قدر مهلت باقی مانده است. مقنونه، اپیروس شمالی، سیلیزی، اوکراین شرقی، از قاز رود تا روز نهایم و آستوترا، تعهدات رسمی هلسنکی، احترام گذاشتن به مرزهای اروپای بعد از ۱۹۱۸ و بعد از ۱۹۴۵ ارزشی کمتری پیدا میکند. توافقات ورسای اما تنها به تقسیم مستعمرات و تعیین مجدد نقشه اروپا محدود نبود. همانطور که آرنومدر در کتاب "سیاست و دیپلماسی ایجاد صلح" بخوبی نشان داده است، ورسای بهمان اندازه به میراث دیگر جنگ جهانی اول یعنی انقلاب بلشویکی نیز توجه داشت. قسمت اعظم استراتژی ضد کمونیستی غرب علیه اتحاد شوروی - از دخالت‌های اولیه بره‌بنای اصول ریگا گرفته تا سیاست محدود سازی پس از جنگ دوم - در آن نشست اولیه قدرتهای امپریالیستی پایه گذاری شد. زیرا درگیریهای دو سیستم جهانی که بعدتر در درگیریهای دو قطبی دهه ۴۰ و بعد از آن تجلی یافت، خود ریشه در ۱۹۱۹ داشت. در میانه ویرانه‌های جنگی که میخواست همه جنگها را خاتمه دهد، سال ۱۹۱۹ شاهد نطفه بندی دو سیستم سیاسی بین‌المللی بود که هر یک بر آمیزهای از ایدئولسیسم و حسابگری استوار بودند: "جامعه ملل" و انترناسیونال کمونیستی. لنین با پایه گذاری یک نظام سیاسی و اجتماعی که بطور بنیادی با سرمایه داری غرب تفاوت داشت و بنحوی فعال با آن در ستیز بود، پارامترهای تقسیم آتی جهان و رقابت ذاتی آنرا پی‌ریزی کرد.

اینکه سیستم مزبور تا ۱۹۴۵ نتوانست چندان خودی نشان دهد ناشی از ضعف نسبی اتحاد شوروی تا جنگ جهانی دوم بود. دوره جنگ هنوز با درگیریهای درون امپریالیستی مشخص میشد، اما رقابت پایهای سیستمهای سرمایه داری و سوسیالیستی در آن زمان دیگر شکل گرفته بود و تا دهه هشتاد ادامه یافت. استالین در ۱۹۴۳ به انحلال کمینترن دست زد تا رهبران غربی را آرام کند، اما تنها به این دلیل که اکنون ابزار موثرتری در دست داشت تا بمدد آن نفوذ شوروی را توسعه دهد: ارتش سرخ.

اما بنظر میرسد که تغییرات پنج سال گذشته به این ناهمخوانی بنیادی سرمایه داری و "کمونیسم" پایان داده است. زیرا عقب نشینی شوروی به عنوان یک قدرت جهانی با زیر سؤال رفتن رو به افزایش سیستم نرونی و ایدئولوژی آن همراه بوده است. آینده اتحاد شوروی بمراتب نامطمئنتر از اروپای شرقی است: اما گسستی عمده و شاید جبران ناپذیر در سیستم سیاسی و اقتصادی حاکم بر شوروی از دهه ۲۰ به اینسو، صورت گرفته است. در زمینه سیاست بین‌المللی، گورباچف تعهد به رقابت و مخالفت با غرب سرمایه داری را با رها کردن مبارزه طبقاتی تحت نام ارزشهای تمام بشری، کنار نهاده است. مقالات شوروی اکنون رسماً منکر هر گونه تضاد بین دو سیستم بوده و اعتبار هر گونه مفهوم سنتی امپریالیسم را مورد سؤال قرار می‌دهند. اکنون دیگر همانطور که فیدل کاسترو طناً تاسف را میخورد اردوگاه سوسیالیستی وجود ندارد. آخرین نشانه‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی، یعنی آنچه از دعای چین و شوروی در دهه ۶۰ باقی مانده بود، اکنون دیگر به چشم نمیخورد. سیاست شوروی در دنیای سوم بدون اینکه تمامی تعهداتی را به یکباره وانهد، روز به روز در مقابل غرب آستی جوانمتر میشود. مقامات شوروی اکنون به متحدان جهان سومی خود می‌گویند که اصطلاح "همبستگی" جایش را به "منافع متقابل" داده است. اما تغییرات داخلی حتی مهتر هستند، نه فقط به این دلیل که حاوی نزدیکی غیر قابل اشتباه پراتیک و ارزشهای شوروی به غرب و آنهم براساس شرایط غرب هستند، بلکه همچنین به این دلیل که اقتصاد شوروی و جامعه این کشور را کاملاً به سیستم غرب گره میزند. بطور خلاصه، مسیر جدیدی که توسط گورباچف گشوده میشود، هر چند که آینده‌های نامطمئن باشد، بیانگر گسستی با میراث تاریخی انقلاب بلشویکی در عرصه ملی و بین‌المللی است. این سیاست چیزی به جز تجدید سازمان اتحاد شوروی بر مبنای سرمایه دارانه، هم در زمینه اجتماعی و اقتصادی و هم در زمینه سیاسی نیست: در طول یک نسل ممکن است چیز زیادی از بقیه در صفحه ۳۱



## رفرم اقتصادی

نرمال جهانی آنگونه که در همه نقاط وجود دارد) منحرف شده بود به مسیر طبیعی و عموم بشری خود باز گردد!

اما رؤس طرح آبالکین که هنوز بصورت يك برنامه اجرائی تدوین نشده است بقرار زیر میباید:

**الف) مالکیت، آبالکین با خصوصی نمودن از جمله فروشی و تبدیل آن به مالکیت خصوصی مخالفت می‌ورزد.** در طرح آبالکین مالکیت خصوصی در بخش تجارت خرد و برخی بخشهای خدمات باید برقرار شود. مفهوم کلیدی تغییر در نظام مالکیت، غیر دولتی نمودن، یعنی جاری ساختن اصل حسابداری هزینهها در کلیه واحدهای اقتصادی است. ابزار تولید باید در اختیار جمعهای کارگران قرار گرفته و بدین ترتیب آنها را در نتایج تولیدشان سهیم سازد.

**ب) رفرم قیمتها،** عنصر اصلی برای جاری شدن سیستم حسابداری هزینهها افزایش قیمتها و انطباق آن با هزینه تولیدات، ولی این امر در طرح آبالکین از طریق افزایش تنظیم شده قیمتها انجام میشود. این نظر حکومت مرکزی کنترل ۳۰٪ قیمتها و حکومتهای محلی کنترل ۲۰٪ قیمتها را بمعینه خواهند داشت، بقیه ۲۰٪ به مکانیسم آزاد سیرده خواهد شد.

**ج) رابطه جمهوری،** طرح آبالکین ضمن پذیرش خود مختاری و استقلال جمهوریها و مناطق بمتابه پایه اقتصادی خود حکومتی بر حفظ اقتصاد بمتابه يك مجموعه متحد تاکید می‌ورزد و آترا بنیان ادامه حیات فدراسیون میداند. سیاستهای پولی و مالیاتی باید بطور هماهنگ از سوی مرکز برای همه جمهوریها تعیین و تنظیم شود.

**د) عنصر اجتماعی رفرم،** آبالکین با شوك تریبی مخالفت می‌ورزد و خواهان آن است که افزایش قیمتها از طریق افزایش دستمزد و در آمد عمومی و بویژه در آمد اقشار کم در آمدتر جبران شود. میزان پرداخت حکومت برای جبران افزایش قیمتها ۱۳۵ میلیارد روبل یا به اندازه يك سوم کل کالاهای در حال گردش، پیش بینی شده است.

**ه) محدوده زمانی رفرم،** آبالکین معتقد است که ساختارهای اقتصادی، روحیه و روانشناسی مردم شوروی، آمادگی انتقال سریع به اقتصاد بازار را ناممکن میسازد، و این روند باید بتدریج و در يك دوره پنج ساله در هماهنگی با جبران عواقب اجتماعی رفرمها عملی شود.

همانگونه که گفتیم قبل از ارائه طرحها به پارلمان، جهت ایجاد هماهنگی و توافق بین دو طرح موجود، گورباچف آگانیکیان را مامور ایجاد يك کمیسیون برای تهیه يك طرح تلفیقی نمود. طرح آگانیکیان چهار جوب و صانی شاتالین را بعنوان بنیان خود پذیرفته اما عناصری مانند نقش قاطعتر دولت مرکزی، دورگ گذار آراپتر و توجه به تامین اجتماعی تودههای مردم را وارد آن میسازد. آگانیکیان در باره خط مشی طرح خود میگوید: "این طرح مفروضات مستمی بر نجات سیستم اداری و در همان حال پروژهای افزایشی گذار تریبی به اقتصاد بازار را مردود میسازد." سنگیری بسوی برنامه‌ای است که حفظ کنترل دولتی بر اقتصاد را مد نظر قرار میدهد. " آگام بکیان

دنباله از صفحه ۱۹

**ج) رابطه جمهوریها،** جمهوریها بلحاظ اقتصادی از هر گونه کنترل آزاد میشوند و اتصال آنها با همدیگر از طریق انعامشان در بازار سراسری عملی میگردد. اهم اساسی این پیوند ایجاد يك بانک مرکزی مستقل از دولت است که بانکهای دیگر و از جمله بانکهای جمهوریها به شاخههای تجاری آن تبدیل میگردد. روبل بعنوان ارز ملی عمل کرده و بانک مرکزی از طریق کنترل اندوختههای بانکهای دیگر، سیاست پولی عمومی را تنظیم میکند.

**د) عنصر اجتماعی رفرم،** از طریق شوك تریبی زاده میشود. سوسیتهای دولتی به صنایع قطع شده و بنگاههای غیر سود آور تعطیل میگرددند. در نتیجه این طرح سرمایه داران نویائی به سرعت ظاهر میشوند و همچنین بیگاری (براساس بر آوردهای برخی از اقتصاد دانان شوروی بروز بیگاری ۴۰ میلیونی محتمل است) گسترده و وسیعی ببار می‌آید. مدافعان طرح معتقدند پس از تثبیت سیستم جدید اقتصادی، بیگاریا رو به کاهش خواهد نهاد. دولت برای حمایت از بیگاران، بازنشستگان و از کار افتادگان باید يك سلسله تمهیدات از قبیل تامین اجتماعی، دادن بنهای ارزاق و کالاهائی مانند لباس و... تدارک ببیند این تمهیدات برای اجتناب از خنثی ساختن رفرم باید بیشتر بر تامین جنسی (بنها) متکی باشد تا تامین پولی (افزایش حقوق بیگاران، بازنشستگان...).

**ه) سرمایه گذارهای خارجی،** طرح، مالکیت خصوصی بر وسائل تولید را به تساری برای شهروندان شوروی و خارجیا به رسمیت می‌نماید. بنگاههای خارجی نیز میتوانند بجز در رشتههای مانند صنایع دفاعی، بنگاهها را صد در صد به مالکیت خود در آورند. قابل تبدیل شدن روبل در روند این اصلاحات، شرایط انعام اقتصادی شوروی در بازار جهانی را فراهم نموده و انگیزه نیرومندی برای سرمایه گذارهای خارجی و انتقال تکنولوژی فراهم میسازد.

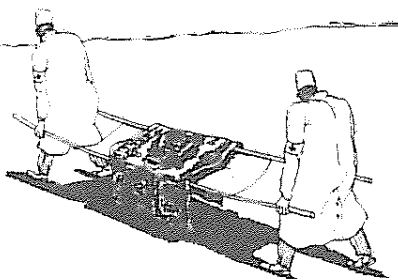
**ز) محدوده زمانی رفرم،** طرح از طریق چهار مرحله و در طی ۵۰۰ روز این اصلاحات را آغاز نموده و با روند تثبیت که مرحله نهائی طرح است به پایان میرسد.

این باصطلاح طرح "رادیکال" شاتالین چیزی نیست جز طرح پایان دادن به سوسیالیسم در شوروی از طریق جایگزین ساختن مالکیت خصوصی بجای مالکیت اجتماعی، اقتصاد بازار بجای اقتصاد با برنامه و تولد بورژوازی و پیدایش طبقه کارگر تحت بهره کشی نظام اقتصادی سرمایه داری. طراحان این طرح که اتوریتههای اصلی آن شاتالین عضو شورای ریاست جمهوری و پترافک مشاور رئیس جمهور در امور اقتصادی میباشدند، این حقیقت را پنهان نکرده و به آن به روشنی اذعان می‌نمایند. اقتصاد دانان لیبرال شوروی اقتصاد بازار را یکی از "ارزشهای عموم بشری"؟! و "اقتصاد نرمال" دانسته و معتقدند به خطای هفتاد سال سوسیالیسم در شوروی باید پایان داده شود تا اقتصاد شوروی که از جانده "اقتصاد

اولویتها را به عنصر اجتماعی، رفرم در مالکیت، تثبیت مالیه قبل از رفرم قیمتها میدهد.

مباحثات شورای عالی (از ۱۳ سپتامبر) در باره اصلاحات اقتصادی با گزارش ریشکوف تحت عنوان "تدابیر اضطراری برای تثبیت اقتصاد ملی و گذار به اقتصاد بازار" آغاز شد. گزارش نخست وزیر، رؤس مرزبندی طرح دولت را با طرح شاتالین تشریح میکرد بدون آنکه برنامه مدون اصلاحات را بر مبنای اصول اعلام شده ارائه نماید.

در برابر اعتراض نمایندگان درباره فقدان ارایه يك برنامه اجرائی مدون نخست وزیر ارائه آترا به "روزهای آینده" موکول نمود. این امر خشم نمایندگان را برانگیخته و بخشی از آنها برکناری دولت را خواستار شدند. گورباچف طی سخنرانی خود اعلام کرد که طرح شاتالین را ترجیح میدهد اما خواهان رسیدن به اتفاق نظرريك طرح سنتر بر مبنای توافق عمومی بمتابه پشتوانه اجرا میباشد. او در عین حال با درخواست برخی از نمایندگان مبنی بر به تعویق افتادن مباحثات تا آماده کردن يك طرح جامع سنتر مخالفت نموده و مطرح ساخت که دیگر زمان بیهیج وجه اجازه چنین تعویقی را نمیدهد و در صورت عدم توافق نمایندگان او از اختیارات فوق العاده خود برای اجرای اصلاحات استفاده خواهد نمود. شورای عالی بمدت دو هفته صحنه حادثه مباحث بین دو طرح آلترناتیو توسط طراحان و مدافعان آنها بود. در طی مباحثات ریشکوف و شاتالین طرحهای خود را اضنادی غیر قابل تلفیق قلمداد نمودند که بلحاظ اصولی باهم در تضاد قرار دارند.



استدلال لیبرالها در دفاع از طرح خود و رد

طرح آبالکین چنین بود: وجود اندوخته پولی در نزد مردم (که براساس برآوردهای گوناگون از ۲۰۰ میلیارد تا ۸۰۰ میلیارد روبل ارزیابی میشود) هر گونه تحرك اقتصادی را ناممکن میسازد. خاطر کبابی عمومی در شرایط حاضر هر نوع کالائی را هر کفایتی بفروشی میبرد و به موضوع سوداگری، بازار سیاه و چپاول مانیا تبدیل میگردد. طرح شاتالین با فروتنی مسکن، زمین واحدهای کوچک و متوسط تجاری و خدماتی و سپس فروش سهام واحدهای بزرگ، این اندوخته را از عاملی که موجب فلج ساختن هر نوع فعالیت تولیدی و ناخ کردن سوداگری است خارج ساخته، به کانال تولید و خدمات جهت میدهد و برای کسانیک بول را که به سرمایه شخصی یا خصوصی تبدیل میسازند تولید

شیردار لنینگراد آناتولی سوتچاک چهره سرشناس لیبرال و از یاران نزدیک یلتسین بود، در برگزاری تظاهرات ۱۲ حزب و سازمان تازه تاسیس مانند لیبرال دمکراتها، اتحادیه نیروهای دمکراتیک، حزب دمکراتیک روسیه و ۰۰۰ شرکت داشتند. بدنبال آن شورای عالی فدراسیون روسیه با ۱۵۴ رای موافق ۴ رای مخالف و ۱۸ رای ممتنع خواهان استعفای ریشکوف شد.

ریشکوف نیز طی چند سخنرانی از طرح خود شدت دفاع نموده و اعلام کرد که در صورت عدم پذیرش طرح او و تصویب طرح شاتالین او کنار خواهد رفت. طرح کناره گیری ریشکوف اهرم فشار نیرومندی بر گورباچف بود؛ زیرا در موقعیت فعلی انتخاب دولت جدید مستلزم فراخوانی کنگره خلق و تن دادن بیک جنگ قدرت شدید است که عواقبش غیر قابل پیش بینی است. گورباچف که در یک تنگنای شدید گرفتار شده بود پیشنهاد نمود که شورای عالی برنامه عمومی گذار به اقتصاد بازار را تصویب نموده و تدوین طرح را به ریاست جمهوری واگذار نماید. در همانحال گورباچف خواهان اختیارات ویژه برای ریاست جمهوری تا تابستان ۹۲ برای اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی از طریق صدور احکام ریاست جمهوری شد. در روز ۲۴ سپتامبر، شورای عالی بطریق مخالفت شدید نمایندگان سرشناس لیبرالها در شورای عالی مانند آناتولی سوتچاک، پیشنهاد گورباچف با ۳۰۵ رای مثبت در برابر ۳۶ رای منفی و ۴۱ رای ممتنع تصویب شد. گورباچف تا ۱۵ اکتبر طرح مشخصی اصلاحات اقتصادی را در اختیار پارلمان خواهد نهاد. همچنین در زمینه رفاه ارضی گورباچف خواهان یک رفرندوم عمومی برای انتقال زمین به دهقانان شده است.

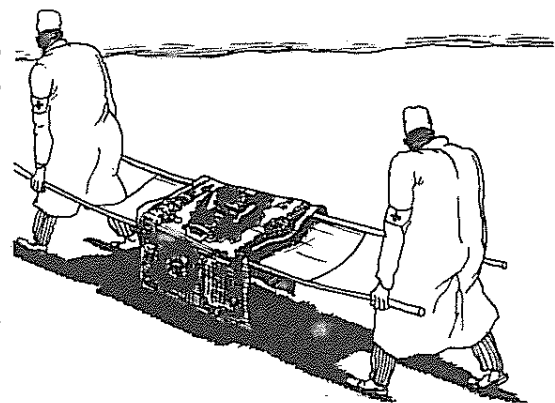
با انتخاب گورباچف به دبیر اولی حزب در سال ۱۹۸۵ روند اصلاحات در شوروی آغاز شد. اصلاح طلبان هدف خود را نوسازی نظام سوسیالیستی، دمکراتیزاسیون سیاسی و بازسازی اقتصادی در حال بحران شوروی قرار داده بودند. اطلاع طلبان در چند سال اول آغاز اصلاحات اساسا تحت فشار محافظه کارانی قرار داشتند که تکیه گاهشان بورکراسی حزب - دولت بود. روند دمکراتیزاسیون بتدریج محافظه کاران را از صحنه خارج کرد، اما آنها با کارشکنی در روند اصلاحات، بحران عمومی جامعه شوروی را به حادثترین مرحله خود رساندند. در بطن روند اصلاحات و بویژه دمکراتیزاسیون سیاسی، جناح لیبرال در حزب و جامعه قدرت گرفت و به موازات تضعیف جناح محافظه کار به نیروی اصلی تهدید کننده باز سازی سوسیالیسم تبدیل شد. بیشک پیروزی یلتسین در فدراسیون روسیه و انتخابش به ریاست جمهوری روسیه، در شرایط اوج یابی بحران طبیعتا و فروپاشی اروپای شرقی لیبرالها را بیک محور نیرومند سیاسی تبدیل کرد. تقویت گروه بندی اقتصاد دانان لیبرال در دستگاه رهبری، شکست اصلاحات اقتصادی دوره ۸۹-۱۹۸۷ که در چهارچوب حفظ و بازسازی نظام سوسیالیستی طراحی شده بود و تحت عنوان "سوسیالیسم

تبدیل میگردد، زیرا در صورت اوج گیری بحران ملی بازسازی اقتصادی تحتالشاع آن قرار خواهد گرفت. و بالاخره در حالیکه ۱۳ جمهوری اعلام حاکمیت ملی نمودند این سیاست عملا به سرکوب و پایان روند دمکراتیزاسیون منتهی خواهد شد.

طرفداران طرح ابالکین بنوبه خود در دفاع از طرحشان توضیح میدادند که مسئله محوری راه اندازی و احیا اقتصاد و ایجاد انگیزه در تولید کنندگان، ایجاد مالکیت خصوصی و گسترش آن نیست بلکه تغییر و دگر گونی مالکیت فوق بوروکراتیک دولتی و انتقال آن به تولید کنندگان است که باید از طریق ایجاد مجامع کارگران و کارکنان اداره تولید و خودگردانی اقتصادی را در دست گیرند؛ این روند مهمترین عامل در ایجاد انگیزه کارکنان هر واحد و سهم شدن آنها در نتایج کارشان میباشد. مسئله محوری فلج اقتصادی کنونی، عدم انتقال بنگاهها به سیستم حسابداری هزینهها است. سوسیدهای سنگین دولتی، قیمتای واقعی و حسابداری هزینههای بنگاهها را بی معنا ساخته و سود آوری و کار آئی غالب بنگاهها را ناممکن میازند. قیمتها باید با هزینه تولید منطبق گردد و حذف سوسیدها در یک روند زمانی از طریق افزایش دستمزدها جبران گردد تا تامین اجتماعی توده مردم خدشمنار نگرند. روند آزاد سازی قیمتها موجب پیدایش تورم لجام گسیخته خواهد شد. اما آیا روند خصوصی کردن میتواند اقتصاد را احیا کند؟ جواب منفی است زیرا در بهترین حالت در پایان ۵۰۰ روز تنها ۱۵٪ از واحدهای اقتصادی میتوانند به تملک در آیند. چون اصولا در اتحاد شوروی چنین اندوختهای که بتوان از طریق آن این اقتصاد عظیم را خصوصی نمود وجود ندارد، (تنها دارائی بنگاههای بزرگ ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ میلیارد روبل ارزیابی میگردد). بهم ریختن کلیه ساختارهای هدایت مرکزی، تورم لجام گسیخته، فضای نا مطمئن اقتصادی و اجتماعی، کاهش شدید روبل و عدم کارائی روند خصوصی کردن، اقتصاد را در هم خواهد ریخت. اما شوک ترابی در شرایط تورم و ورشکستگی موجب پیدایش بیکاری عظیم و گسترده (۴۰ میلیون او سقوط استانداردهای زندگی اکثریت قاطع مردم و گسترش فلاکت عمومی خواهد شد و شرایط را برای یک انفجار اجتماعی بی سرانجام مینماید. ساختن عرصه مسئله ملی، طرفداران طرح ابالکین معتقد بودند که پذیرش طرح شاتالین، تیر خلاصی به دولت مرکزی و در هم شکستن آخرین سنگر دولت اتحاد شوروی و از هم پاشاندن فدراسیون خواهد بود.

در طی مباحثات شورای عالی مبارزه قدرت از سوی لیبرالها در حال تشدید بود. یلتسین خواهان سقوط دولت ریشکوف شد و به ابتکار لیبرالها در روز ۱۶ سپتامبر تظاهرات ۵۰ هزار نفری توسط نیروهای ایوزیسیون در مسکو برگزار گردید که بزرگترین تظاهرات ضد دولتی چند سال اخیر بود. شعارهای تظاهرات علیه حکومت ریشکوف، حمایت از طرح شاتالین، شمارهای متعدد ضد کمونیستی بود که محور آن خواست بر کناری دولت ریشکوف، ایجاد میز کرد، مناکره با دولت مرکزی و تشکیل یک حکومت ائتلافی با شرکت نیروهای ایوزیسیون به ریاست

انگیزه می نماید. طرح شاتالین در طی مراحل اولیه خود بخشی از کالاهای اساسی را تحت کنترل قرار داده و پس از جذب کامل این اندوخته و ایجاد زیر بنای رقابت اقتصادی بر مبنای گسترش مالکیت خصوصی، مکانیسم قیمتها را آزاد کرده و بدین ترتیب با تکیه بر نیروی بازار، رفاه قیمتها را نه بشکل نیم بند و ناقص بلکه بطور کامل به اجرا مینهد. مسئله آزادی جمهوریها در تعیین سیاست اقتصادی شان نیز در بطن همین روند قابل توضیح است با استقلال اقتصادی، جمهوریها صاحب انگیزه شده با بمیدان آمدن نیروهای بازار، آنها نه بشکل بوروکراتیک و از طریق اجبار سرکوب بلکه بوسیله انعام در یک بازار واحد بهم پیوند خواهند یافت و پیدایش بازار ملی نیرومند عامل اتصال مجدد جمهوریها بر مبنای یک همکاری اقتصادی جدید خواهد شد. در مورد پیوند با بازار جهانی و قابل تبدیل شدن روبل، طرفداران طرح شاتالین ضمن بر شمردن مزایای جذب تکنولوژی، مدیریت و تجارب اقتصادی، تاکید میکردند که اقتصاد شوروی اکنون از کمبود سرمایه گذارهای خارجی رنج میرسد و نه وفور آنها. در مورد مسئله شوک ترابی، ورشکستگی وسیع بنگاهها و پیدایش بیکاری و عواقب اجتماعی آن، آنها مطرح میکردند که ادامه وضعیت کنونی و تعویق اصلاحات موجب انفجار اجتماعی بسیار حادثتر خواهد شد که با عواقب شوک ترابی قابل مقایسه نیست. در حالیکه تحریک اقتصادی و پیدایش چشم انداز بهبود اوضاع، تنشهای ملی و اجتماعی را کاهش خواهد داد؛ و اما انتقاد آنها بر طرح ابالکین بر این استدلالتها متکی بود که این طرح از افزایش قیمتها آغاز و آنرا مقدم بر رفاه در عرصه مالکیت و مالیه قرار میدهد و لذا بلافاصله کمبود را دامن میزند، مغازها را خالی تر میکند و واکنش مردم را در برابر اصلاحات سازمان میدهد. جبران افزایش قیمتها بصورت افزایش حقوق و دستمزد به میزان یک سوم، تقاضای مصنوعی را افزایش داده و آنرا به عامل خنثی سازی رفاه قیمتها مبدل میسازد. حفظ ساختار بوروکراتیک مرکزی که مخالف اصلاحات است خود به کارشکنی در راه رفاه اقتصادی دامن زده و آب به آسیاب بحران فلج کننده میریزد. حفظ ساختار بوروکراتیک - اداری در برخورد با مسئله ملی موجب تشدید بحران ملی و رشد درگیریها و تنشجات ملی میگردد که بنوبه خود به عامل ترمز بازسازی اقتصادی



بحران ...

دنباله از صفحه ۱۸

مرزی بین چین و شوروی، بویژه در اواخر دهه ۱۹۶۰ یکنوع سرخوردگی در آنان بوجود آورد و این آغاز فروری اعتقادات پیشین و بیداری مجدد احساس ملی در بین آنان بود.

در عمل چه طرحی پیش رفته است؟

از دو عامل اقتصاد و دستگاه دولتی، هیچیک نتوانسته اند ملیتها در شوروی را بهم نزدیک ساخته و آنان را در همدیگر و در "شهرنوسد شوروی" بعنوان مبنای ملیتی بزرگتر که در بر گیرنده تمام ملیتهای تشکیل دهنده اتحاد شوروی است، ادغام سازند. دستگاه فوق متمرکز دولتی به نیروهای گریز از مرکز دامن زده است. همچنین خملت ایدئولوژیک دستگاه دولتی و عدم تفکیک بین حزب و دولت و قائل شدن امتیازاتی ویژه به اعضای حزبی، بین اکثریت جمعیت و دستگاههای اداری و حزبی، فاصله انداخته است. چهار عامل حزب، ارتش، دستگاه اداری و ایدئولوژی مارکسیستی که تصور میشد ملیتهای مختلف شوروی را بهم نزدیکتر خواهند ساخت، عملاً خود موجب واکنش علیه دستگاه دولتی مرکزی شده اند. عامل اقتصاد که موتور اصلی بهم پیوستن ملیتهاست، اگر چه جمعیت دهقانی سابق را به یک جمعیت شهری تبدیل کرده است، لیکن بخاطر ناموزونی خود شکاف در بین ملیتها را افزایش داده است. زبان روسی نیز عامل متحد کننده ای بشمار نمی رود، و بیش از ۹۳ درصد ملیتها، بسه زبان خود حرف میزنند و حتی روسهای مهاجر در دیگر جمهوریها، بیشتر زبان محلی را یاد میگیرند، هر چند که زبان روسی، زبان ارتباط در اتحاد شوروی است.

از حق تعیین سرنوشت، میتوان گفت که بیشتر از هر چیزی، خود مختاری فرهنگی پیش

رفته است. بسیاری از زبانهای قومی که فاقد خط نگارش بودند، به سطح زبان ادبی ارتقا یافته اند. میزان بسیار وسیع کتاب، کتابخانه و تئاتر بزبانهای محلی، گواه پیشرفت فرهنگ ملیتهاست. تعداد کمانیکه مثلاً تحصیلات دانشگاهی در گرجستان طی کرده اند، از انگلیس به نسبت جمعیت بیشتر است. در شوروی همیشه این تصور وجود داشت که بالا رفتن فرهنگ، زمینه جذب هر چه بیشتر فرهنگ سوسیالیستی و از این طریق، درهم آمیزی و ادغام ملیتهای مختلف شوروی را موجب خواهد شد. این سیاست در دوره خروشچف که با بحثهای دایمی در باره مسئله ملیتها همراه بود، بیشتر مورد تاکید قرار گرفت. اگر چه خروشچف نگر میکرد که از بین بردن تمایزات ملی بیشتر از محو تمایزات طبقاتی طول خواهد کشید، با اینهمه در برنامه ۱۹۶۱ از شکوفائی فرهنگ و آگاهی ملی در سوسیالیسم بمشابه عاملی نام برده میشود که ملتها را در جهت وحدت کامل بهم دیگر نزدیک میسازد.

"خود مختاری فرهنگی"، بدون عامل متحد کننده اقتصاد و بدون دمکراسی سیاسی و حقوق برابر سیاسی در بین ملیتها، در عمل جنبه های ارتجاعی یک ملت را تقویت میکند. این همان جنبه ایست که کارل رنر و اتوایتر از آن طرفداری میکردند، و مورد انتقاد شدید لنین بود. در واقع میتوان گفت که طرح "حق تعیین سرنوشت" آنگونه که از طرف لنین عنوان میشد و متضمن دمکراسی سیاسی وسیعی برای ملیتهای تشکیل دهنده شوروی بود، نتوانسته است بسه درستی پیاده شود. بدیهی است که درک اشتباه آمیز دستگاه رهبری حزبی و دولتی، در این زمینه نقش داشته است. لیکن در مجموع نحوه اجراء این "حق تعیین سرنوشت" در شوروی را نمیتوان

از فرآیند ساختمان سوسیالیسم در آن کشور چند تلقی کرد. سوسیالیسم بدون دمکراسی قاعدتاً هر حق دمکراتیک را لگد مال میکند، و حق تعیین سرنوشت، بمشابه یک حق دمکراتیک و بعنوان جزئی از دمکراسی، نتوانست از تاثیرات ناقص آمیز یک سوسیالیسم بدون دمکراسی برکنار بماند. مجموعه عواملی که گفته شد، بستر مناسبی برای بروز بحرانهای متعدد فراهم میسازد. گسست در زندگی اقتصادی، و وجود یک فضای سیاسی دمکراتیزه شده در بطن بمشابه ترین بحران سیاسی در تاریخ بعد از انقلاب شوروی، پدید آمده است. ناهماهنگیها، و طبیعی است که بخشی از بحران مرکب در جامعه شوروی بعنوان یک عامل تشدید کننده، بر بحران اجتماعی در بین ملیتها، رنگی غلیظ تر بدهد. آیا گذر سالم شوروی از این گردابهایش، افقهای روشنتری برای حل درست مسئله ملی در شوروی بوجود خواهد آورد؟

منابع:

- ۱- لنین، "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"، مجموعه آثار فارسی، ص ۳۶۰
- ۲- همانجا، ص ۳۷۲
- ۳- همانجا، ص ۳۶۱
- ۴- در این زمینه رجوع شود به لنین "کاریکاتوری از مارکسیسم" جلد ۲۳، ص ۴۲-۴۱، فرانسه.
- ۵- نقل از ای. اچ. کار. "تاریخ روسیه شوروی" جلد ۱، ص ۴۲۴، انگلیسی
- ۶- همانجا.
- ۷- بنقل از ای. اچ. کار. همان منبع، ص ۴۲۸
- ۸- لنین، "انقلاب سوسیالیستی و حق ملل برای تعیین سرنوشت"، جلد ۲۲، ص ۱۶۶، فرانسه.
- ۹- همانجا، ص ۱۵۶-۱۵۵.
- ۱۰- همانجا، ص ۱۶۰-۱۵۹.

\* بنا به اخبار دریافتی، در روز عاشورا در عقیل آباد از توابع اراک طی زد و خوردی حدود ۱۷ نفر کشته شدند. این درگیری بخاطر آب روی داده و پس از دخالت کمیته و شهربانی فروکش نموده است.

\* سهامداران شرکت نراک که دزدی و اختلاس فراوانی نموده بودند دوباره بعنوان مجری پتروشیمی مشغول به کار شدند.

\* در تاریخ ۶۹/۵/۸ در کمیته بسیج اقتصادی اراک یک ارباب رجوع با یک پاسدار درگیر شده و پس از کتک کاری مردم از منطقه خارج میگردد که بعداً بوسیله شهربانی دستگیر میشوند.

\* شورای اسلامی روستای خیر آباد تحت پوشش اسفالت نمودن خیابانها از اهالی محل مبلغ ۴۰۰ تا ۱۵۰۰ تومان اخذ می نمایند که تا کنون از اجرای طرح فوق خیری نیست. مردم به این اعتراض نموده و شورا در جواب مردم گفته است که طرح مزبور در فرمانداری گیر کرده است.

آبالکین بین "سوسیالیسم با چهره انسانی" و "سرمایه داری با چهره انسانی" سرگردان است، برنامه شاتالین چیزی جز امحاء سوسیالیسم نیست. پذیرش این برنامه بعنوان "اقتصاد نرمال" مغایرت کامل با اهداف انقلاب اکثریت - این رستاخیز بزرگ تاریخ بشری و رهایی انسان از قید و بند استثمار سرمایه داری - قرار دارد. آیا پانصد روز آینده شاهد دفن سوسیالیسم در اتحاد شوروی خواهد بود؟ آیا اصلاح طلبان شوروی در برابر لیبرالیسم بورژوازی زانو خواهند زد؟ آیا کار ۵۰۰ سال تکامل سرمایه داری را میتوان در طی ۵۰۰ روز، آتمم بعنوان نوسنداری حل یک بحران، در اتحاد شوروی انجام داد؟ این سئوالات و سئوالات بسیار دیگر اکنون برای همه کونیستهای که قلبشان همراه با جنبش کارگری مظلوم بطور جدی مطرح هستند و برای پاسخ به آنها باید منتظر حوادثی بود که در اتحاد شوروی در جریان است.

بازار، بازار اقتصادی سوسیالیستی" و ... در صدد استفاده از مکانیسمهای بازار برای حل بحران و پاسخ به مشکلات اقتصادی بود، الگورتاتیو اقتصاد بازار یا راه اروپای شرقی را تقویت نمود و اکنون لیبرالها به تعرض آشکار و سراسری علیه سوسیالیسم برخاسته اند. اینکه در تنگنای بحران حاد و همه جانبه کونی تا چه حد میتوان از مواضع سوسیالیستی در اقتصاد موقتاً عقب نشست، به تحلیل از مجموعه شرایط بحران، میزان شدت آن، اوضاع و احوال بین المللی و ... بستگی دارد.

اما آنچه هیچ شکی در آن نمیتوان داشت مغایرت کامل برنامه شاتالین یعنی برجیدن سوسیالیسم از طریق شوک تریبی و تاجریسم اقتصادی با اصول سوسیالیسم عالمی است. آیا دوران پرسترویکا در شوروی سبزی شده است؟ و آیا تلاشهایی که برای باز سازی آغاز شده بودند با شکست خود راه الفای سوسیالیسم را در شوروی هموار میسازند؟ اگر برنامه

# سوم آلود

## ناملی پرکار در محلات

### برای مدافعان سوسیالیسم و دمکراسی

تحت عنوان بازاریها ۰۰۰ می‌اندازند. آخر مگر نه اینکه تاجر جزئی از بورژوازیند و مگر نه اینکه مناسبات سرمایه داری و سیاستهای رژیم اسلامی، آن چنان شرایطی را فراهم آورده که امکان چپاول را به تاجر می‌دهد. گفتیم که ناراضیتهای میبایست علیه نظام سرمایه و رژیم اسلامی سمت داده شود. این کار هم از نظر سازمان دادن مبارزات توده‌ها و هم از نظر ارتقا آگاهی آنها ضروری است. ۳۰- شناختن نیرو و شناساندن ظرفیت طبقاتی اقشار و طبقات مختلف، واقعیتی است که تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. براین اساس ظرفیت هر فرد، قشر یا طبقه تنها بر بستر عمل وی نمود پیدا میکند. طبقه کارگر میبایست شعور سیاسی کسب کند و شعور سیاسی از جهتی به معنی وقوف به وجود اقشار و طبقات مختلف، ظرفیت آنها، مناسبات فی‌مابین آنها ۰۰۰ است. مثلا اگر آب قطع شود اهالی جردن منبع آب شخصی تهیه میکنند، اهالی مجیدیه نامه نگاری میکنند و از کانالهای قانونی در پی رفع مسئله برمی آیند، اهالی افسریه کهنه کتیف بچه را نثار آقای شهردار میکنند، اهالی شهرکهای جاده ساوه راه بندها ایجاد میکنند. اگر روغن کوبنی دیر به دیر اعلام شود و بجای آن تعاونیهای محل روشن نیابتی را کیلوثی ۹۰۰ ریال توزیع کنند چه میشود؟ چه فرقی هست بین برخوردهای اهالی شاد شیر و خاک سفید با برخوردهای اهالی نظام آباد؟

۴- براساس وقوف به روحیات اهالی میتوانیم در سطوح مختلف به ارتباط گیریهای وسیع اقدام کنیم. تحت شرایط سرکوب و فقدان امکانات دمکراتیک، جنبش ضد جنگ را میتوانستیم در محلات سازمان دهیم. خانواده زندانیان سیاسی و شهدای انقلاب در همین محلات ساکن‌اند، دیپلمه‌های بیگار، مشمولین غایب، زنان ۰۰۰ را در همین محلات میتوان و میبایست سازمان داد.

در این نوشته سعی شده تا نظر رفقا را به مطالبات و نیازهای مصرفی که یکی از عرصه‌های مبارزه در مجموعه کار محلی است جلب کنیم. مبارزه مصرف کنندگان را به این ترتیب میتوان پیش برد که با حضور در حیات محله، ابتدا حول دزدیها و اجحافات تعاونی متمرکز شده و حضور و کنترل توده‌ها را سازمان داد. مرحله بعد نوبت حمله را از فلان دزد تعاونی به شورای محلی و در ادامه به ستاد نظارت بر توزیع "عدالانه" کالا، شهرداری، وزارت

والخ ۰۰۰ همینطور که می‌بینیم کار محلی پهنه گسترده و متنوعی دارد.

طی قیام روحانیت توانست از امکانات طبیعی خویش، برای ارتباط با مردم و سمت و سو دادن آنها استفاده کند. یکی از همین امکانات طبیعی مساجد بودند. بعد از قیام هم همین مساجد تبدیل به "سنگر" شدند و حفظ آنها لازم آمد. رژیم توانست از طریق مساجد کنترل خویش را بر جامعه به شکلی گسترده تامین نماید. "شوراها" و تعاونیهای مصرف گر چه از جانب اهالی و بدون جیره و مواجب اداره میشود (و یا حداقل مواجب رسمی ندارد) اما بر خلاف مقطع انقلاب که بر پایه همیاری مردم تشکیل شده و به شکل دمکراتیک اداره میشد. به تشکلهای بوروکراتیک و زائده ارگانهای دولتی تبدیل شده‌اند و مردم را چه به لحاظ موقعیت محلی ثانوی (دفترچه بسیج) و چه به لحاظ تامین مایحتاج اولیه، به خود وابسته کرده‌اند. گر چه بخشی از جامعه دفترچه بسیج را صرفا برای ثبت نام فرزندان خویش و سایر کارهای اداری می‌خواستند، اما کارگران و زحمتکشان یعنی اقشار و طبقات کم در آمد جامعه، علاوه بر امور اداری، برای تهیه مایحتاج اولیه خویش شدیداً به دفترچه بسیج و "شوراهای" محلی وابستند و این در حالی است که بدلیل حدت بحران نظام سرمایه داری، رژیم اسلامی ناتوان از پاسخگویی به حتی نیازهای ابتدائی مردم است. ناتوانی رژیم و برخورد بوروکراتیکش در "شوراهای" محلی از یکطرف و نیازهای ابتدائی و گسترده مردم از طرف دیگر موجب بروز ناراضیتهای فزاینده و برخوردهای روزمره مردم است. این خود بستر مناسبی برای کار سازمانگرانه است.

مضمون کار ما در این ترصد عبارتند از:

۱- مقابله با بوروکراسی و سیال کردن جو دمکراتیک در راستای خودگردانی تودهای، البته رفقا دقت دارند که ما به خوش خیالی نیفتادیم. کقدر وضعیت این جینی توازن قوا بین انقلاب و ضد انقلاب، میتوان دمکراسی و خودگردانی را اعمال کرد. خیر مطمئناً چنین نیست. اما میتوان با بوروکراسی مبارزه کرد و از آن بستری ساخت برای ارتقا سطح آگاهی و تشکل یابی توده‌ها ۲۰- کانالیزه کردن ناراضیتهای "میتوانیم" حاکم و رژیم سیاسی. سرمایه داران و رژیم اسلامی سعی میکنند تا نوبت تیز حمله را از خود منحرف کرده و آنرا کند کنند. حسین را به جان حسن، مسافر را به جان راننده تاکسی، مردم را به جان شیخ موهومی

توده‌های مردم از رژیم اسلامی نفرت دارند اما امروز توانائیشان در حد سرنگون کردن آن نیست. در عین حال امروز با هزار و یک مسئله دست به گریبان هستند که تمامی آنها در نهایت به حاکمیت رژیم اسلامی و وجود نظام سرمایه داری برمیگردد. مردم توان درگیری روی این مسائل را دارند و ما باید بر بستر همین درگیریها کار کنیم. مبارزات را یک سویه کنیم، متشکل نمائیم، ارتقا دهیم و در جهت اهداف برنامه‌ای پیش رویم. توده‌ها در محیط کار و محیط زندگی‌شان حضور دارند و ما کمونیستها در همین اماکن میبایست حضور فعالی داشته باشیم. ما در زیر سعی میکنیم به وجوه عملی یکی از سیاستهای مبارزاتی خویش در عرصه کار محلی بپردازیم. قبل از آن بد نیست بر چند نکته تاکید کنیم:

**اول** آنکه بین فعالیت در محیط کار و فعالیت در محیط زیست، مرز غیر قابل عبوری کشیده نشده و ایندو عرصه در پیوند باهم، در تکمیل یکدیگر و در یک راستا قرار دارند. گر چه به دلیل موقعیت تولیدی طبقه کارگر، فعالیت در کارخانه از الویت برخوردار است.

**دوم** آنکه یک کمونیست دل بر آتش و چشم بر خورشید دارد، پس یک آتش پاره است و هر جا بیفتد باید خون گرم در رگها جاری کند. یک رفیق ممکن است صبح تا شب در محیط کار مشغول باشد و در نتیجه فرصت کافی برای انرژی گذاری بر روی مسائل محله خویش را نداشته باشد. اما همین رفیق میتواند بطور غیر مستقیم راهبر مبارزات محلات همکاران خویش باشد. مگر نه اینکه مسائل محله بخشی از مشکلات همکاران است.

**سوم** آنکه: کار محلی به ارتباط گیری با زنان و فعالیت تبلیغی - سازمانگرانه حول مقوله ستم مضاعف جنسی محدود نمیشود. زنان در جامعه ما تحت ستم سیاسی - اجتماعی و قیومت مردان قرار دارند، در عین حال زنان کارگر و زحمتکش بعنوان بخشی از نیروی کار جامعه، همچون مردان مورد استثمار و ستم اقتصادی قرار دارند و ایضا زنان همچون مردان، بخشی از جمعیت مصرف کننده را تشکیل می‌دهند، بنابراین با توجه به سه نکته فوق میتوان گفت کار محلی مشتمل است بر فعالیت حول مقوله ستم مضاعف جنسی، فعالیت حول خواستههای منفی - دمکراتیک بخشهای مختلف جامعه مثل جوانان، ورزشکاران، خانواده زندانیان سیاسی و شهدا، بیگران و ۰۰۰ فعالیت حول مشکلات و خواستههای مصرف کنندگان ایجاد امکانات جهت زدن نوبت به محلی‌های کار و کارگری - زحمتکشی ایجاد محافل مطالعاتی، ایجاد هسته‌های هواداری

## خیزش جنبش جوانان

نگاهی به اخبار و رویدادهای چند ماهه اخیر نشان میدهد، که جنبش جوانان بطور عام و دانشجویان و دانش آموزان بطور ویژه، در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ابعاد نوینی پیدا میکنند. هر چند دستمایهای اندکی برای ارزیابی از ابعاد این جنبش در دست هست، معنای با همین نمونههای محدود از حرکات و مبارزات جوانان، میتوان نقش و اهمیت مبارزه آنان علیه رژیم اسلامی را بخوبی دریافت.

واقعیت این است که جنبش جوانان در متن وضعیت ویرانگی گسترش مییابد و خصلت آنرا منعکس میکند. مبارزات جوانان، دانشجویان و دانش آموزان، در شرایطی سر برآورده که تضاد درون بالایشیا گسترش یافته، بازسازی اقتصادی به شکست انجامیده و اوضاع بین‌المللی به ضرر جمهوری اسلامی عمل نمائید. بنابراین ارزیابی از رشد جنبش جوانان را نباید تصادفی، بلکه اساسا میبایست محصول بن بست وضعیت سیاسی - اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی دانست.

### ویژگی جنبش جوانان

نگاهی گذرا به جنبش جوانان در چند ساله اخیر این واقعیت را نشان میدهد که خصلت اساسی این جنبش، دمکراتیک و سیاسی بودن آست. در تمام رویارویی جنبش جوانان با رژیم اسلامی در چند ساله اخیر، مضمون شعارها و مطالبات این جنبش غالبا در خواستههای سیاسی را منعکس میکند. هر چند مطالبات صنفی نیز مطرح بوده است، اما خود ویژگی جنبش جوانان در چند ماهه اخیر را میبایست در کنار خصلت سیاسی و دمکراتیک آن، با مشخصه کمابیش تعرضی و تهاجمی آن توضیح داد. این مسئله را قبل از هر چیز میتوان از تاکتیکها و اشکال مبارزاتی جوانان نتیجه گرفت.

### تاکتیکها و اشکال مبارزه جوانان

اگر نگاهی به مبارزات جوانان بیافزیم؛ میبینیم، در پارهای از تظاهرات، جوانان، از کوکتل و مواد انفجاری دیگر استفاده شده است. در برخی دیگر از حرکات، شیشمهای مدارس و شیشمهای شهرداری توسط جوانان و دانش آموزان شکسته شده است؛ در پارهای از مدارس، بر روی تابلوی سیاه شعار نویسی و در برخی دیگر دانش آموزان اعلامیه پخش نمودند و در تعدادی از مدارس از جمله پوستر خامنه‌ای پاره شده است. پدیده نوینی که در جنبش جوانان خصوصا دانش آموزان در این دور دیده شده، تظاهرات در یک مکان ثابت یعنی در سطح مدرسه، و اعلام حمایت دانش آموزان از معلمان

متخصصی بوده است. فراتر از همه اما میبایست از جنگ و گریز دانش آموزان با پاسداران یاد نمود، که بیان تهور و شجاعت جوانان از یکطرف، و امکان عملی شدن این شکل از مبارزه در شرایط کنونی از سوی دیگر است. مسئله قابل توجه در همین رابطه همیاری و کمک مردم در دفاع از آنها در مقابل پاسداران میباشد. جمعبندی اشکال بکار گرفته شده توسط جوانان نشان میدهد که اشکال مستقیم مبارزه برجسته بوده است.

### واکنش جمهوری اسلامی

رژیم اسلامی و عوامل مزدوریش برای مقابله با جنبش جوانان در دوره اخیر به حربهای زیر متوسل شدند: در پارهای از مدارس کیف گردی و حتی تفتیش بدنی دوباره آغاز شده است؛ برخی از مدارس را بخاطر انعکاس مبارزه دانش آموزان موقتا تعطیل نمودند. همچنین تاکتیک جدیدی که رژیم در این دوره برای مقابله با جنبش جوانان اتخاذ نموده بکارگیری پاسداران با لباس مبدل و یا حتی حضور مستقیم پاسداران در مدارس بوده است. دستگیری دانش آموزان در این دوره برجسته بوده و گستهای سپاه و کمیته در محل استقرار مدارس افزایش یافته است.

### وظائف جوانان

برای اینکه مبارزه جوانان علیه رژیم اسلامی از کارائی برخوردار باشد، توان حاکمیت را تضعیف نماید؛ لازم و ضروری است که هستمهای

جوانان پیشرو در محله، دانشگاهها، مدرسه، ورزشگاهها تشکیل گردد. هستمهای جوانان پیشرو میبایست جدا از برخوردیهای فرقهای و براساس دفاع از منافع عمومی جوانان از خط کشیهای مصنوعی اجتناب نموده و ماهرانه از انرژی توده جوانان استفاده نمایند. این امر نمیتواند، بدون تلفیق کار مخفی با عملی صورت گیرد. برای هر کار تودمهای عموما و برای سازماندهی جوانان خصوصا وجود یک هسته سفت که بتواند نیروهای موجود را گرد آوری نماید لازم است. بنابراین برای سازماندهی جوانان، تشکیل هسته مخفی از جوانان پیشرو برای کار سازمانگرانه ضروری است. اما اگر هسته پیشرو جوانان نخواهد منزوی گردد، میبایست در پیرامون خود انواع تشکلهای عملی ایجاد کند. شکل گیری تشکلهای عملی نیز بدون مطالبات ملموس نا ممکن است. از اینرو بر عهده هسته پیشرو جوانان است که با تحلیل مشخص از وضعیت، حول مطالبات عرفی زندگی که رژیم اسلامی بشدت با آن مخالف است، به کار تودمهای بپردازد. امروز مساله ورزش و جدائی تحصیل از مذهب، آزادی پوشش و دیگر مطالبات زندگی عرفی جاذبه فراوانی برای جوانان دارد. بنابراین میتوان حول این مطالبات انواع تشکلهای محلی یا نیمه عملی را سازمان داد و به پیش رفت. تبلیغات شفاهی، واکنش به موقع در قبال رژیم، سازماندهی تظاهرات موضعی، پخش اعلامیه، آموزش حرکات و درس گیری از آن، از دیگر وظایف هسته جوانان پیشرو محسوب میشود که میبایست بکار گرفته شود.

طرف دیگر، حرکات را به افزایش مستقیم رساند. در این ترسه از فعالیت سازمانگرانه نیز همچون سایر عرصهها، میتوانیم از تاکتیکهای متفاوتی استفاده کنیم. فی‌المثل راجع به فلان مسئله مشخص تودمها اعلامیه تهیه کنیم.

در خاتمه این نکته را یاد آوری میکنیم که فعالیت تودمهای از جمله عرصه فوق‌الذکر مستلزم رعایت دقیق ضوابط امنیتی (با هدف ادامه کار) و ظرافتهای کار تودمهای (تلفیق کار عملی و مخفی) است. ما باید به آن حد از توان و ظرفیت کار برسیم که بتوانیم حرف خود را از دهان تودمها بیان کنیم. اقدامات خویش را با دست تودمها انجام دهیم. و این شکل کار، هم در راستای آموزش خود گردانی و پرورش کادرهای مبلغ و سازمانگر از میان خود تودمهاست هم به لحاظ امنیتی پوشش مناسبی است برای ما.

زنده باد سوسیالیسم

تهران - سرویس پارسایی

# اسماعیل خونی

## اسماعیل خونی در برخورد با گفت و گوی

### مهدی اخوان ثالث

با

### ماهنامه دنیای سخن

سخننامه اخوان در پیوند با دوستانم و من گفته است، بیش و پیش از هر چیز، چون واتایی از منش اخلاقی و از کش سیاسی او، روشنگر دو چگونگی‌اند:

نخست، نیکخواهی و مهر بی پایان او به دوستان و دستاران خود و به ویژه به این کوچکترین شاگردش که خودم باشم. همین نیکخواهی و مهر بی پایان است، بی گمان و نه هیچ انگیزه دیگری که آزاده بزرگواری را که هرگز پیش خدای خامنه‌ای نیز برای خودش رو نینداخته است وامی دارد که بخواهد برود پیش آخوندی همچون او برای من و همانندنام رو بیندازد. اندیشیدن به این خود هیچ انگاری درویشانه، به این فداکاری دریا دلانه، باور کنید، اشک به چشمانم می‌آورد. اخوان، خود سالها پیش، بهتر از هر کسی گفته است:

"با غرور تشنهٔ مرجوح،  
با تواضعهای نا دلخواه،  
نیمی آتش را ونیمی آب را مانم."  
باری.

دوم - و نه بی پیوند با همین نخستین چگونگی - ساده دلی و ساده انگاری او در برخورد با اخلاق و سیاست آخوندی: اخلاق و سیاستی که نخستین آموزگار آن بی گمان ماکیاول نیست؛ و برخورد ساده دلانه و ساده انگارانه اخوان با آن - نه تنها در این واپسین گفت و گو، بل که جای جای، در واپسین دفتر شعرش، "تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم"، نیز - بزرگترین شاگرد نیما یوشیج را، پیروانه سر، از جرگه "پیر مرد" بیرون می‌آورد و کنار دست بزرگواران ساده دل دیگری همچون زنده یاد محمد حسین شهریار می‌نشاند.

...

اخوان در لندن، سه شبانه روزی میهمان من بود و این بود که با چگونگی زیستن من در غربت از نزدیک آشنا شد. دلش سوخت اما انگار، سرانجام، باورش نشد که در این زمینه، به گفته خود او در یکی از نثرهای جوانی‌اش، "کاری ز دستش بر نمی‌آید".  
در همان نخستین شب، در میان بسیاری از "همین قبیل حرفها"، به من (همانگونه که در دنیای سخن آمده است و البته به گویش خراسانی) گفت: "می‌تونی دگارت درس بدی؟" گفتم: میتونم (می‌تُم).  
گفت: میتونی کانت درس بدی؟ گفتم: ها. گفت: میتونی کی برکه کار درس بدی؟ گفتم: ها. گفت: میتوانی

سارتر درس بدی؟ گفتم: ها. بعد هم... گفت: پس چرا به بچه‌های تهران، به بچه‌های ایران درس میدی؟" ایران هم حق دارد، بله؟ اگر بخواهی من میروم رو می‌اندازم پیش آقای خامنه‌ای. برای خودم رو نینداختم برای تو و امثال تو میروم رو می‌اندازم... "گفتم: "نست نگهدار"؛ و رفتم چند تائی از شعرهایم را آوردم برایش خواندم. قطعه "شهبانوی جماران" و قصیده‌های "امام طاعون" و "امام مرگ" و "نابیب بر حق امام زمان" را بسیار پسندید. صلوات بوسه‌ها بود و "دست مرزاد" گفتن‌های او. بارها مرا "تالی، تالی" خود خواند و، انگار موشهای دیوارهای خانهٔ ما در لندن هم گوش داشته باشند بارها تاکید کرد که: "احتوای کارها، این که چی داری میگوئی، به خودت مربوط است. برای من اصل شعر است. مهم این است که خوب گفتای، خیلی خوب، به اسلوب و..." گفتم: "و مهمتر این است که همه این شعرها چاپ شده‌اند و بسیاری شعرهای دیگرم. و تازه، من در باره سلطان رشدی هم بارها سخنرانی کردم و شعرهایم، خطاب به او، سرودم، به انگلیسی، که آنهم چاپ شده است..." گفتم: "اگر قرار به بخشیدن باشد همه چیز را می‌بخشند." گفتم: "درست میگوئی در ماکیاولیسم آخوندی، هیچ کاری نشد ندارد، اما جداً، اگر قرار به بخشیدن میبود ما میبایست آنها را ببخشیم، نه آنها ما را. اما قرار به بخشیدن نیست..."

اخوان، البته درست میگوید، آنجا که میگوید من و همانندنام، در غربت... بسیاری جزمها را تو خالی یافته‌ایم، اما، به هیچ روی، به معنای باز گشتن ما به سوی جزمهای پیشین نیست. و اخوان درست نمی‌گوید، پس آنجا که میگوید که ما، از این روی، "بسیاری از راه را با ندامت گوتی در ذهن برگشته‌ایم" آن که گم‌شکن کوه فرا میگرد به دامنه نزدیکتر نمیشود: از آن دورتر میشود. آن که از سوسین پله نردبان بالا می‌رود از نخستین دو پله دورتر میشود: به آنها نزدیک تر نمیشود. فرو ریختن جزمهای پیشرفته‌تر، بی گمان، پولکتر شدن جزمهای پوکیده‌تر را از پیش در خود دارد.

و، پس، باز گشتنی اگر در کار باشد، باز گشت ما به مین خواهد بود، نه به جمهوری اسلامی و نه به نظام برافادهٔ سلطنتی.

من برآیم که از خیزش مشروطیت به این سو، تاریخ ایران همانا تاریخ یک انقلاب بالنده و پیش رونده است: انقلابی ناتمام: انقلابی با آرمانهای آزادی و آبادی و برآیند این نو که همان، همانا باشد، برای همه مردم ایران. این انقلاب، در دومین خیزش خود، در بهمن ماه ۵۷، خود کامگی سلطنتی را ریشه کن کرد؛ و می‌رود تا، در خیزش آیندهٔ خود، خود

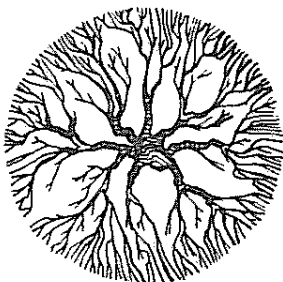
کامگی دینی را نیز از میان بردارد. گفتن دارد، هم اینجا و هم اکنون، که دیر یابیدن ولایت مطلقه فقیه، همزمان با آشکار کردن ذات آزادی کنی و ویرانگر و فرهنگ ستیز و مرگ گزای این جهان نگری، به جهان نگری‌های خود گامه پرور دیگر نیز، در کار کرد سازمان‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی، فرصت داده است تا از گوشه‌سره مردم ستیز خود، یک بار برای همیشه، پرده برگزیند و بدینگونه است که، من یکی امیدوارم که، برافتادن جمهوری اسلامی به معنای برآمدن سازمان یا جهان‌نگری خود گامه پرور دیگری نباشد. چه از راست و چه از چپ. و بدینگونه است که، من یکی برآیم که، با برافتادن جمهوری اسلامی، پیشتایخ ایران پایان خواهد یافت؛ و تاریخ تکامل ایران به سوی آزادی و آبادی و شادی آغاز خواهد شد. در چنین ایرانی خواهد بود که بزر رنج دهخداها، بهروزها، هدایتها، صدقها، اخوانها و خون عشقیها، فرخیها، صور اسرافیلها، فاطمیا، جزنیها، گلرخیا، دانشیانها، بیویانها، احمدزاده‌ها، مرضیه اسکوتیها، پاک نژادها، رضائیها، خیابانیا، سلطانپورها، هاتفیها و همانندان بیرون از شمارشان به بار خواهد نشست. در چنین ایرانی خواهد بود که مردان ایران آغاز خواهند کرد به تعیین کنندگان سرنوشت خویش بودن

من به امید باز گشتن به چنین ایرانی ست که زنده‌ام.  
و، تا این امید زنده‌ست، جمهوری اسلامی بی آینده خواهد بود، تا استوار و لرزان.  
و، از آنجا که جمهوری اسلامی نظامیست به گوهر ضد تاریخی و ناپهنگام، این امید زنده خواهد بود حتی به روزی که من و همانندنام نیز زنده نباشیم.

زنده باد امید!  
مرگ بر آئین و فرمانفرمائی مرگ!

اسماعیل خونی

هجدهم شهریور ۶۹ لندن



## مختصری درباره وضع اتحادیه‌ها در پاکستان

تغییر داریم تا ...

دنباله از صفحه ۵

از نوشته: کنیز قاطمه - رئیس اتحادیه سراسری

رئیس اتحادیه سراسری پاکستان

در حال حاضر جمعیت پاکستان ۹۸ میلیون نفر است و هر سال ۳٪ بر آن افزوده میگردد. درآمد سالانه مردم پاکستان ۴۹۱۰ روپیه (۲۸۰ دلار) است. میزان بیسوادی ۲۶ درصد و این شامل افرادی است که فقط میتوانند بخوانند و بنویسند. در پاکستان برای هر ۲۴۹۳ نفر یک مرکز پزشکی وجود دارد. آب تصفیه شده فقط برای ۲۸٪ جمعیت فاضلاب برای ۱۵ درصد و برق برای ۳۶٪ جمعیت وجود دارد.

در سالهای دهه ۱۹۴۰ نیروی کار پاکستان تشکل مناسبی نداشت و از سازمانیابی بسیار ضعیفی در صنعت برخوردار بود.

توسعه صنعتی در پاکستان در واقع در سه دهه اخیر و در عین حال سرعت رخ داده است. شهرها صنعتی‌مانند جزایر کوچکی با مشکلات خاص خود و با تکنولوژی مدرن در اقیانوسی که فقط کما و رزی دارد احاطه شده‌اند.

تنها چند قانون که بتواند کارگران صنعتی را تا حدود بسیار متوسط تامین نماید به تصویب رسیده است. قانون اول و قانون دوم که در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹، بتصویب رسیده میگوید که کارگران صنعتی چنانچه سازمانی داشته باشند برای توسعه صنعت و پیشرفت مملکت بهتر است.

در سال ۱۹۶۹ قانون مواریدی را برای کارگران ناراضی در نظر گرفت، که شامل دو قسمت اقتصادی و اجتماعی بود. اما این قانون با دخالت دولت بسه اجرا در نیامد.

سازمانهای کارگری در پاکستان بشدت بسا دولت و برنامه‌های آن مخالف هستند. دولت نیز نمیتواند وجود سازمانهای کارگری و تشکیلات ویژه کارگران را درک و تحمل نماید.

اتحادیه‌های کارگری در پاکستان باندازه خود پاکستان قدیمی هستند. اتحادیه‌ها تحت سلطه

دیکتاتوری و در شرایط بسیار دشوار و تنه‌ها کسک اعضای خود به فعالیت ادامه داده‌اند. در سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ حکومت نظامی ژنرال ضیاءالحق اتحادیه‌های کارگری در بیمارستانها، مراکز علمی، خبری و بین‌المللی را ممنوع اعلام کرد. کاسسلا مشخص بود که وی مخالف تشکیل هرگونه اتحادیه کارگری است. بدنیال آن اتحادیه‌کشتیرانی کراچی توسط ضیاءالحق تعطیل گردید. بنظر ضیاءالحق توسعه اقتصادی از طریق از بین بردن اتحادیه‌ها امکانپذیر بود.

بین سالهای ۸۸ تا ۱۹۷۷ اتحادیه‌های زیادی ثبت نام نمودند، اما فقط اسما و روی کاغذ. روسای اتحادیه‌ها با پول خریده شدند.

در ۴۲ سال گذشته اتحادیه‌ها در پاکستان پیشرفتی نداشته‌اند. تعداد اعضای آنها مشخص نیستند، وضع اقتصادی اتحادیه‌ها بسیار نابسامان است. افراد تحصیل کرده از طبقه متوسط اغلب بصورت داوطلبانه، بدون حقوق و مجانی بسرای اتحادیه‌ها کار میکنند.

دلایل زیادی برای وضعیت نابسامان اتحادیه‌ها وجود دارد. اما دلیل اصلی همانا خشونت دولت با اتحادیه‌ها میباشد. در ۴۲ سال گذشته، اختناق و دیکتاتوری به اتحادیه‌ها صدمات بسیاری وارد آورده است. اتحادیه‌ها و اعضای آن هر روز بطریقی از سوی دولت سرکوب شده‌اند. این امر در زمان دختر بوتونیز ادامه یافته است. اضافه بر آن بسا اوضاع وخیم اقتصادی مملکت، اتحادیه‌ها نیز نمیتوانند وضع خوبی داشته باشند.

در هر حال کارگران پاکستانی با تمامی مشکلات و عقب ماندگیها به زودی به حقوق خود آگاه شده و از قدرت خود باخبر و برای حقوق اقتصادی و سیاسی خود خواهند جنگید.

## معانی جنگ سرد

دنباله از صفحه ۲۴

تاثیرات ۱۹۱۷ باقی نماند، بجز شاید حسرت عمومی نسبت به توزیع برابر و تنه نقش بین‌المللی شوروی. حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی اگر بتواند نقش رهبری‌اش را حفظ کند، بیشتر به حزب حاکم در مکزیک کمونی شباهت خواهد داشت تا به شکل سابق خود.

پیشرفته صنعتی قابل معالجه‌اند - با حداقل امکان برای آموزشهای ابتدائی، ۱۱۰ میلیون کودک از آموزش ابتدائی محرومند.

بیش از یک میلیارد فقر در جهان

بیش از یک میلیارد انسان در جهان و تقریباً یک سوم مردم کشورهای پیشرفته در فقر مطلق بسر میبرند. بانک جهانی در واشنگتن در گزارش توسعه جهانی خود گفته است که در آمد سرانه سالانه برای فقرای جهان ۳۷۰ دلار بوده است. نتایج این مسئله برای این مردم عبارتست از: نداشتن پول لازم برای تغذیه کافی، لباس و محل زندگی، حداقل امکانات زندگی و رقم بالای مرگ و میر کودکان - هر ساله ۱۵ میلیون کودک زیر پنج سال در کشورهای پیشرفته از بیماری جان می‌سپارند - بیماریهایی که معمولاً در کشورهای

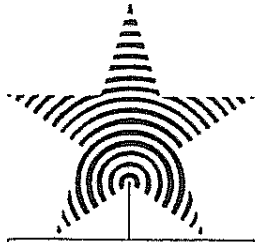
دست نمی‌گذارند؛ مبارزه براس سرنگونی رژیم فقط از طریق اوجگیری و گسترش مبارزات روزمره میلیونها انسانی که در محیط کار و زندگی‌شان هر روز و هر ساعت با این نظام جنینی دست و پنجه نرم میکنند، به نتیجه خواهد رسید. منطق ما بعد کافی روشن است، اما انتظار نداریم مخالفان مبارزه انقلابی و شعار سرنگونی که به معجزه این یا آن جناح جمهوری اسلامی چشم دوخته‌اند، به این سانگی آتروا بپذیرند. در واقع توهّمات پارهای از جریانهای سیاسی نسبت به امکان معقول و قابل تحمل شدن جمهوری اسلامی، احتمالاً هیچ وقت از بین نخواهد رفت. اینان طریقم سینه زنی‌شان برای دمکراسی، با توهّمات ریشه دار خود درباره امکان وصول به این دمکراسی در لویای جمهوری اسلامی بیش از هر چیز در کشان رازدمکراسی به نمایش می‌گذارند. پارهای از اینان در سالهای اول جمهوری اسلامی نیز همین راه امروز را با حرارتی بیشتر از امروز و البته در زیر علم و کتلی ظاهراً متفاوت پیموده‌اند و اکنون که بعد از باصطلاح "یک دور قمری کامل" در همان مسیر پیش میروند، قاعدا دیگر میدانند چه می خواهند؛ بخش بزرگی از انتشار متوسط نا امید از چشم انداز تحولات بزرگ و خسته از دشواریهای راه انقلاب، راههای آشتی با جمهوری اسلامی را جستجو میکند. این حقیقت تلخ را در حساباتمان باید در نظر داشته باشیم.

## رنگهای شبلی ...

دنباله از صفحه ۳۲

بر جای نگذاشته، اما آنچه که میباید در گستره وسیعتر از گفته‌های اخوان ثالث به آن پرداخت هنوز باقیست و آن روشن کردن مشی سیاست فرهنگی اپوزیسیون مترقی و انقلابی درباره مجموعه رویدادهای فرهنگی در ایران است، که وظیفه دستیابی به آن به عهده "گانون نویسندگان ایران در تبعید" نیز هست، و در این روشنگریست که به جرایم برخوردیهای "ساده دلانه" و گاه متفرعانه، ناروا و خصمانه با ادبیات و هنر مترقی و انقلابی، و به ویژه تعدیدی، از سوی تئی از "فرهپختگانی"، که در داخل کشور زندگی میکنند، نیز پرداخته خواهد شد، و زمینهای سیاسی، فرهنگی و روانشناسانهی برخوردهای ناروا و ناشایست آشکاری در برابر دید همگان قرار خواهد گرفت. و چنین روشنگری‌ای بی تردید به بر جنبی خود گامی و پیشرفت همان "انقلاب ناتمام" یاری خواهد رساند.

"پس هر کسی سنگی می‌انداختند، شبلی" موافقت را گلی انداخت. "حسین بن منصور" آهی کرد، گفتند: از این همه سنگ چرا - هیچ آه نکردی؟ از گلی آه کردن چه سر است؟ حلاج گفت: از آن که آنها نمی‌دانند، معنویند، از او سخت می‌آید که می‌داند که نمی‌باید انداخت " (تذکره لاولیا)



صدای کارگر

راهپویان سازمان کارگران انقلابی ایران (دوره دوم)

برنامه های سرزری صدای کارگر:

★ هرشب ساعت ۸/۵ روی موج کوتسوا  
رادیو ۷۵ متربرابر با مگاهرتز پخش میشود.  
این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روزبعد تکرار  
میکردد.

★ محمد هابرنامه ویژه پخش میشود.

★ برنامه های صدای کارگریزه کردستان:

★ پروهای شنه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت  
۶ بعدازظهر به زبان کردی و فارسی روی موج  
کوتاه رادیو ۷۵ متربرابر با ۴ مگاهرتز پخش  
میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه  
شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.  
★ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه  
پخش میشود. این برنامه ساعت ۶ بعدازظهر  
جمعه تکرار میشود.

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI BP 199  
75564 PARIS-Cedex 12  
France

آلمان

Postfach 658226  
1 BERLIN 65  
W. Germany

برای تماس با سازمان از خارج کشور، با شماره  
تلفن ۲۱۶۹۶۱۲-۲۰-۴۹ در برلین نمایی تماس  
بگیرید. بدلیل کنترل مکالمات تلفنی با خارج از کشور  
توسط رژیم اسلامی، مطلقاً تحت هیچ شرایطی از  
داخلی کشور با این شماره تلفن تماس گرفته نشود.

حکهای مالی خود را به حساب زیر وارسی  
کرده و رسید بانکی آنرا به آدرسی نشود در فرانسه  
ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS  
MERCURE 808  
CPT.43956\* HASSAN  
PARIS - FRANCE

## راهیان شعر پارسی در غربت

نثارنده در نظر دارد تحت عنوان بالا، متناسبی از شعر معاصر فارسی در مهاجرت را گردآوری  
و در مجموعه ای منتشر کند. هدف از اینکار ارائه سیمای کلی شعر معاصر در مهاجرت است و اینکه هر  
ایرانی بتواند یکجا با روحیات، اندیشه ها و شیوه های شعری پارسی سرایان مادر ده ساله اخیر در غربت  
آشنا گردد. برای تدوین کاملتر و بهتر این کتاب، همفکری و یاری همه شاعران و علاقمندان شعر پارسی  
منفید و ضروری است. نثارنده از شاعران و یارانی که قصد یاری و همکاری دارند خواهش می کند ضمن  
بذل توجه به نکات زیر، آثار و مطالب و پیشنهادات خود را به آدرس زیر ارسال فرمایند.

ASGARI

P.F. 250109

4630 BOCHUM 1

W. GERMANY

میرزا آقا حسینی (مانی)

۱ - بهترین و ارسال ۱۰ شعر از دیگران بعنوان پیشنهاد.

۲ - معرفی دست کم ۱۰ شعر از دیگران بعنوان پیشنهاد.

۳ - ارسال کتابهای نشر یافته شعر و زندگی نامه کوتاه ادبی.

۴ - محلت ارسال آثار تا پایان ۱۳۶۹ می باشد.

آرش

۲۵ شهریور ۱۳۶۹

## گل های شبلی

در حاشیه گفت و گوی زنده یاد مهدی اخوان ثالث  
با ماهنامه دنیای سخن "و اطلاعات" اسماعیل خوئی  
گفته اند، شاعر بزرگ احمد شاملو و خالق و گوی خود با ماهنامه دنیای سخن (مرداد ماه و  
"گلبرگ" محمود دولت آبادی، و دیگرانی نیز، نارواها و شیرین ماه ۱۳۶۹)، با جسدان بر چسبانی نا  
نارستیها و نادرستیهای درباره هنر و ادبیات  
مترقی و انقلابی تبعیدی، اما آخرین گفته از "زبان  
شلاق کش و عاصی شعر معاصر ایران"، زنده یاد مهدی  
اخوان ثالث، نه فقط بر بیکر هنر و ادبیات مترقی و  
انقلابی که بر حیثیت سیاسی و اجتماعی آن زنده یاد  
ضربی سخر داشت. واپسین چرخشهای زبان این  
بزرگوار در کام - شاید هم ساده دلانه و ساده  
انگاره - سبب شدند که قلم به مزدها و جیره  
خواران رژیم اسلامی تصویری دیگر گونه و غیر واقعی  
از هنر و ادب تبعیدی و برخی از پیشکوتانش در  
برابر مردم بگذارند، و این در شرایطی رخ میدهد که  
خیر از دست به دست شدن و دهان به دهان افتادگی دلنشین و آموزنده، به گفته های  
گشتن شعرهای اسماعیل خوئی و م. آرم - به ویژه استادش، اخوان ثالث، پرداخته، و چیزی برای گفتن  
تصدیه های "امام طاعون" و "امام مرگ" - در وطن  
بقیه در صفحه ۳۱  
ویران شده است.

برای آبونمان نشریه "راه کارگر" و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس

زیرمکاتبه کنید.

Postfach 1124

5200 Siegburg 1

W. Germany

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب بانکی زیر واریز کرده و

رسید آنرا به آدرس پستی فوق ارسال کنید.

H - SHIRAZI

Postgirokonto Nr 361938 - 504

Bankleitzahl 37010050

Koeln - West Germany